

# کیهان شناخت

عین الزمان حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد

أبو علی قطان مروزی

۴۶۵ - ۵۴۸ ق

ارتاره شناسان ایرانی سده پنجم و ششم هجری قمری



بضمیمه رساله شناخت کیهان شناخت

نیزه محسنی

# کیهان‌شناخت

عین‌الزمان حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد

أبو علی قطُّان مروزی

ارتساره‌شناسان ایرانی سده پنجم و ششم هجری قمری

۴۶۵ - ۵۴۸ ق

بضمیمه رساله شناخت کیهان‌شناخت

سید محمد عسکری نخعی

قطان مروزی، حسن بن علی، ۴۶۵-۵۴۸ق.  
 گیهان شناخت / عین الزمان حسن بن علی بن احمد ابوعلی قطان مروزی؛ مقدمه از محمود مرعشی  
 نجفی. قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، واحد انتشارات، ۱۳۷۹.  
 ۲۸۰ص. (کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)؛ ۳۱۰)  
 ISBN 964-6121-56-X  
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 ۱. نجوم - متون قدیمی تا قرن ۱۴.  
 الف. مرعشی، محمود، ۱۳۲۰ - مقدمه نویسی. ب. کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی  
 مرعشی نجفی (ره). واحد انتشارات. ج. عنوان.  
 ۵۲۰ گ/ق/ ۹۴۱ QB  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۱۳۷۴۹-۷۹م



- کتاب: گیهان شناخت  
 مؤلف: عین الزمان حسن بن علی بن احمد ابوعلی قطان مروزی «۴۶۵ - ۵۴۸»  
 مقدمه: سید محمود مرعشی نجفی  
 ناشر: واحد انتشارات کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) - قم  
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۹ ش / ۱۳۲۱ ق  
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
 حروفزنی: قرآنی - قم  
 لیتوگرافی: تیزهوش - قم  
 چاپ: ستاره - قم  
 شابک: X - ۵۶ - ۶۱۲۱ - ۹۶۴

## فهرست مطالب کتاب

نام کتاب	صفحه
رساله شناخت گیهان شناخت .....	۷۸-۵
سرآغاز .....	۸۰
فهرست کتاب .....	۸۲
<b>فصل اول ، اندر باز نمودن چگونگی آسمانها و ستارگان و عدد و جنیش و نامها</b>	
و صورتها و مقادیر ایشان .....	۸۴
حرکت کواکب .....	۹۰
اوجات کواکب .....	۹۴
فلک تدویر و خواص او چون رجوع و استقامت و وقوف .....	۹۸
تفصیل داذن افلاک هر کوکبی .....	۱۰۶
زحل و مشتری و مریخ و زهره .....	۱۱۲
عطارد .....	۱۱۶
لوازم الجوزهرات من العروض و غیرها .....	۱۲۰
حرکت آسمان و خواص او .....	۱۳۰
صورة کواکب ثابته و عدد ایشان و قدر هر یکی .....	۱۴۵
اول دُب اصغر، دوم دُب اکبر .....	۱۴۶
سیم تنین ، چهارم فیقارس ، پنجم عوا .....	۱۴۷
ششم فکه ، هفتم الجائی علی الرکبه ، هشتم لورا ، نهم دجاجه .....	۱۴۸
دهم ذات الکرسی، یازدهم شاوش ، دوازدهم ممسک العنان ، سیزدهم چوا .....	۱۴۹
پانزدهم سهم ، شانزدهم عقاب ، هفدهم دلفین ، هژدهم الفرس الاول .....	۱۵۰
نوزدهم الفرس الثانی .....	۱۵۱
بیستم اندر اومیندا .....	۱۵۱

۱۵۱	بیست و یکم مثلث
۱۵۲	اول حمل ، دوم ثور ، سیم حوزا
۱۵۳	چهارم سرطان ، پنجم اسد ، ششم سنبله ، هفتم میزان ، هشتم عقرب
۱۵۴	نهم قوس ، دهم جدی ، یازدهم دلو
۱۵۵	دوازدهم حوت
۱۵۵	اما آن صورتهایکه در جانب جنوبیست پانزده صورت است
۱۵۵	اول قنطس
۱۵۶	دوم جبار ، سیم نهر ، چهارم ارنب ، پنجم کلب الاکبر ، کلب المقدم ، هفتم السفینه
	هشتم شجاع ، نهم کاس ، دهم غراب ، یازدهم قنطورس ، دوازدهم سبع ، سیزدهم
۱۵۷	المجمرة ، چهاردهم الاکلیل الجنوبی
۱۵۸	پانزدهم الحوت الجنوبی
۱۶۶	شرح منازل القمر
۱۷۴	<b>فصل دوم ، ادر بیان عالم سفلی و نهاد زمین</b>
۱۸۸	مقدار زمین
۱۹۶	حوادث الجو
۲۰۰	<b>فصل سوم ، اندر گشتن روزگار شبان روز</b>
۲۱۵	ساعات النهار واللیل و کیف بطولان و یقصران
۲۱۷	المدارات
۲۱۸	احوال المدارات فی الطلوع والغروب
۲۳۴	تشرین اول ، تشرین آخر ، کانون اول ، کانون الآخر
۲۴۳	نوعی دیگر از سال
۲۵۵	الاعیاد
۲۵۷	صوم الکبیر النصاری
۲۶۱	تصویر کره زمین
۲۷۱	قرانات
۲۷۹	پایان کتاب ، تاریخ کتابت
۲۸۱	فهرست کتاب

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شناخت گیهان شناخت

### مقدمه:

گسترش و نفوذ شکفت آور زبان و ادب فارسی در سده‌های پنجم، ششم و هفتم قمری در ایران و خارج از ایران - از اقصای فرارود (= ماوراءالنهر) تا کرانه‌های مدیترانه و از کناره‌های دجله تا آن سوی رود سند و ناحیه پنجاب، بلکه تا بخشی از خاک چین - و به کرسی نشستن این زبان کهن به عنوان زبان دوم آیین پاک اسلام و علم و ادب، معلول علل گوناگونی بود که به اختصار به آنها می‌پردازیم:

۱. تولد دوباره آثار فرهنگی مکتوب به زبان فارسی، نتیجه تلاشی بود که در دوران سامانیان صورت گرفت. در این دوره، ادیبان و نویسندگان بزرگ فرارود، خراسان و سیستان، در پرورش نظم و نثر فارسی، از نیمه سده سوم تا میانه سده پنجم هجری<sup>۱</sup>، اساس استواری را پی افکندند که سرآغازی برای

---

۱. سهم شاعران و ادیبان خراسان بزرگ در این زمینه از دیگر مناطق، چشمگیرتر است، از جمله آنها می‌توان از شاعران برجسته زیر نام برد که از اواخر سده دوم تا پایان سده پنجم ق نسبت به دیگر شاعران، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار بودند:

۱- ابوالعباس مروزی (اواخر سده دوم ق) که قصیده‌ای به فارسی در مدح عبدالله بن مأمون عباسی به هنگام ورود به خراسان سروده است؛ ۲- محمود و زاق (م ۲۲۱ ق)؛ ۳- فیروز مشرقی (م ۲۳۸ ق)؛ ۴- ابوشکور بلخی (اوایل سده چهارم ق)؛ ۵- ابوليث طبرستانی جرجانی (سده چهارم ق)؛ ۶- ابواسحاق مجدالدین «کسانی مروزی» (۳۴۱-۳۸۹ ق)؛ ۷- ابوالحسن شهید بلخی، در عصر آل سامان؛ ۸- ابو حنیفه یا ابوالقاسم مروزی غزنوی (متوفی ۳۸۴ ق)؛ ۹- ابواسحاق محمدابراهیم بن

شاعران و نویسندگان دوره بعد شد.

۲. فزونی امیران و خاندانهای بزرگ و رجال ثروتمند در این دوره و در این گستره جغرافیایی، عامل بزرگی برای افزایش تعداد شاعران و نشرنویسان گردید؛ زیرا ایشان در گرداگرد خود، گروهی قابل توجه از اهل علم و ادب را فراهم آورده و مردم را به فراگیری علم و ادب تشویق می‌کردند و گاه، خود نیز در جرگه پارسی‌گویان قرار می‌گرفتند که همین روند، به رشد، توسعه و نفوذ زبان فارسی در میان مسلمانان، کمک شایانی نمود.

۳. لشکرکشیهای غزنویان و سلجوقیان و پیروزیهای چشمگیر آنان، موجب شد که زبان و ادب فارسی، از اقصای فرارود تا کرانه‌های مدیترانه و از سواحل دجله تا آن سوی رود سند و ناحیه پنجاب به تدریج، گسترش یافته و در نتیجه، شاعران و نویسندگان در این گستره پهناور، پرورش یابند.

۴. در این روزگار، مراکز ادبی فارسی، از انحصار شرق ایران بیرون آمد و در دیگر نواحی؛ از قبیل عراق و آذربایجان نیز، مراکز مهم ادب فارسی شکل گرفت و در نهایت موجب پیدایی شاعران و نویسندگان بزرگ و جدیدی شد.

۵. جنبشی که از نیمه نخست سده پنجم ق، به وسیله عالمان و متکلمان

→ محمد بخارایی؛ ۱۰- شیخ ابوالعباس فضل بن عباس مروزی؛ ۱۱- دقیقی مروی (م ۳۴۱ق) که به دست غلامان ترک به هلاکت رسید؛ ۱۲- منصور بن محمد «عمار مروزی» (نیمه دوم سده چهارم ق)؛ ۱۳- ابوالحسن محمد، «رودکی بخارائی» (سده پنجم ق)، «رودک» روستایی از بخش نَسَف از توابع شهر بخارا است که در جمهوری ازبکستان قرار دارد؛ ۱۴- کلیم اسدی طوسی، دولتشاه سمرقندی وی را استاد فردوسی دانسته است؛ ۱۵- ابوالقاسم منصور بن فخرالدین احمد «فردوسی طوسی»، صاحب شاهنامه؛ ابوالقاسم حسن بن احمد «عنصری»؛ ۱۷- ابوالحسن علی بن قلع «فرخی سیستانی»، دولتشاه سمرقندی، وی را از مردم «ترمذ» دانسته است؛ ۱۸- ابونظر عبدالعزیز بن منصور «عسجدی مروزی»؛ ۱۹- ابویزید محمد عضائری رازی، «عضائری» به معنی کاسه است؛ ۲۰- بندار رازی؛ ۲۱- ابوالنجم احمد «منوچهری دامغانی»؛ ۲۲- ابوالفخر مسعود سعد سلمان (نیمه دوم سده پنجم و اوایل سده ششم ق)؛ ۲۳- حکیم عمر خیام نیشابوری (اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم ق)؛ ۲۴- محمد بن عبدالملک «امیر معزی نیشابوری».

معتزله و دانشمندان و فلاسفه، در تألیف و تصنیف کتابهای علمی، به زبان فارسی، به وجود آمده بود، موجب گردید که نثر فارسی در تاریخ ادبی ایران، بیش از پیش، رو به کمال و ترقی رود؛ تا آنجا که آثار پربراری به زبان صحیح فارسی پدید آمد؛ سرآمد آنان در این سده، حجت‌الاسلام غزالی است که به این مهم دست یازید و آثاری را به وجود آورد که از برترین و صحیح‌ترین نمونه‌های نثر فارسی است. از سوی دیگر، نزدیک به نیمی از سده پنجم قمری را در ادبیات فارسی، باید عصر تألیف کتابهای لغت و فرهنگنامه‌ها دانست؛ کهن‌ترین فرهنگهای تازی به پارسی در این سده، در خراسان آن روز پدید آمد که آن را در ادامه این گزارش خواهیم آورد.

۶. از آغاز این دوره، شعر و نثر فارسی، در بستری مردمی‌تر از پیش، به کار گرفته شد و از اوایل این سده، شعر و ادب و نثر فارسی، برای ارشاد مردم، در خانقاه‌ها و در آثار صوفیان، رسوخ فراوانی یافت و در تمامی مجالس سماع و وعظ و ارشاد، در بیشتر کتابهای عرفانی و منظومه‌های صوفیانه که در ایران آن روزگار به وجود آمد، زبان ساده فارسی، به شکلی که مورد فهم همگان باشد، به کار گرفته شد. بدین ترتیب، زبان و ادب فارسی که تا آن زمان، تنها مورد حمایت دستگاه‌های حکومتی بود، در میان مردم گسترش یافت و از آن پس، عالمان، ادیبان و نویسندگان، نگارش کتابها و آثار خویش را به زبان فارسی آغاز کردند.

در این دوره، زبان و ادب فارسی، در خارج از نواحی ایران نیز، انتشار یافت و این امر، معلول برخی علل و عوامل سیاسی و نظامی بود؛ زیرا دولت نوحاسته غزنوی که توان توسعه کشور را از سوی مغرب نداشت، کوشید تا اراضی وسیع و پر نعمتی را که در مشرق و جنوب شرقی مستملکات آنان قرار داشت، فراچنگ آورد. این سرزمینهای آباد عبارت بودند از: ولایات پیرامون رودخانه سند، که به تدریج زبان و ادب فارسی در آنجا رسوخ یافت



و از آنجا به نواحی هندوستان - که بعدها فتح گردید - گسترش یافت و برای دورهٔ متمادی، در هندوستان<sup>۱</sup> ریشه گرفت و ماندگار شد و از آنجا تا درون خاک چین نیز ادامه یافت.

همچنین در زمان سلجوقیان و سلسله‌های تابع آنان؛ یعنی سلسله‌های غلامان و قبایل ترک نژاد پیرامون شام و آسیای صغیر، زبان فارسی که زبان رسمی دربار سلجوقیان بود، رشد و گسترش یافت.<sup>۲</sup>

در سدهٔ پنجم و ششم قمری، به همان نسبت که شعر فارسی رونق یافت، نثر فارسی نیز، به اوج کمال خود رسید. پیش از آن، در سدهٔ سوم و چهارم، مؤلفان و دانشمندان ایرانی، بیشتر آثار خود را به زبان عربی<sup>۳</sup> می‌نوشتند؛ ولی در سدهٔ پنجم قمری به بعد، عالمان ایرانی، هردو زبان را برای تألیف و تصنیف آثارشان به کار گرفتند و به همین دلیل شمار آثاری که در علوم مختلف، در این سده، به زبان فارسی نگارش یافت، نسبت به سدهٔ چهارم، نزدیک به چهار برابر فزونی یافت.<sup>۴</sup>

۱. نسخه‌ای از دانشنامهٔ فدرخان، تألیف فاروقی هندی که در سدهٔ نهم ق کتابت شده و اکنون در کتابخانهٔ مرکز شرق‌شناسی نسخ خطی فرهنگستان علوم آذربایجان در شهر باکو قرار دارد، دربرگیرندهٔ لغات فارسی به فارسی است که بیشتر به احیای دوبارهٔ لغات متروکهٔ فارسی پرداخته و نظیر این آثار در شبه قارهٔ هند طی قرن‌ها به وجود آمد و موجب رشد و شکوفایی بیشتر زبان و ادب فارسی، در آن سرزمین‌ها گردید.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۲/۳۲۵-۳۲۶، ۳۳۱.

۳. آثار عربی دانشمندان ایرانی باعث شد که متأسفانه برخی از نویسندگان عرب‌زبان معاصر، بپندارند که این دانشمندان، عرب هستند؛ به‌ویژه در کتاب عروبة العلماء المنسوبون إلى البلدان الا عجمية دانشمندانى مانند: ابن سینا، فارابی، بیرونی، غزالی و بسیاری دیگر، یا از روی تعصب یا ناآگاهی، عرب شمرده شده‌اند؛ در حالی که تردیدی در ایرانی بودن آنان وجود ندارد، و بدیهی است که تألیف آثار عربی، موجب عرب بودن آنها نمی‌باشد. در عصر حاضر نیز، برخی از علمای ایرانی، آثار خود را به زبان عربی نگاشته‌اند؛ زیرا مخاطبان زبان عربی، بیش از زبان فارسی است و نمی‌توان ادعا کرد که اینان عرب هستند.

۴. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان «از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی»، ۱/۷۳.

## درنگی در فارسی‌نگاری دانشوران

گذشته از عارفان نامداری همچون خواجه عبدالله انصاری و عالمان بزرگی چون حکیم عمر خیّام نیشابوری و ناصر خسرو قبادیانی، گروه بسیاری از دانشمندان و ادیبان ایرانی، از قبیل: بلعمی، طبری، بیرونی، اسماعیل مستملی بخارائی، خوارزمی، فرغانی، حکیم ابوالقاسم سمرقندی، ابوحفص سُغدی و ابوالفوارس قناورزی نیز، آثار خویش را به فارسی نگاشته‌اند که اکنون بیشتر آثارشان موجود است و ما در این گزارش، به عنوان نمونه، تعدادی از نثرنویسان و ادیبان سده‌های پنجم، ششم و هفتم قمری را، که در موضوعات گوناگون، آثاری پدید آورده‌اند، به شرح زیر نام می‌بریم:

۱. ابو حکیم ربیع بن احمد اخوینی بخاری، - با یک واسطه - از شاگردان مکتب ابوبکر محمد بن زکریای رازی، مؤلف کتاب هدایة المتعلمین در طب؛ نسخه بسیار کهن و نفیسی از آن در کتابخانه بودلیان، در شهر آکسفورد انگلستان موجود است که تاریخ کتابت آن در ربیع الاول سال ۴۷۸ می‌باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۴ (حرف ب)، ذیل «بودلیان»، تهران، ۱۳۷۸ش.

این نسخه که به خط معقلی است، یکی از قدیم‌ترین نشرهای فارسی تاریخ‌دار موجود در جهان است.<sup>۱</sup>

۲. شاهفور عمادالدین ابوالمظفر طاهرین محمد اسفراینی (م ۴۷۱ ق)، مؤلف تاج التراجم فی تفسیر القرآن بالاعاجم «تفسیر اسفراینی». دو نسخه کهن از این تفسیر در کتابخانه گنج بخش در پاکستان موجود می‌باشد، نسخه اول به شماره «۱۵۱۰۳» مورخ سده ۷ ق در ۶۳۱ برگ، نسخه دوم به شماره «۱۳۸۰۹» مورخ سده ۸ ق در ۸۷۴ برگ.

۳. شهردان جبلی فرزند ابوالخیر رازی «دبیر مستوفی»، از ستاره‌شناسان و عالمان ایران در نیمه دوم سده پنجم قمری، مؤلف روضة المنجمین یا روضة المنجم و یا روضة النجوم و کتاب ارزنده زهت‌نامه علائی؛<sup>۲</sup> که آن را در سال ۴۸۸ ق نگاشته است. نسخه بسیار کهن و نفیسی از روضة المنجمین که در سده هفتم قمری کتابت شده، در کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته، به شماره «۱۱۹۲۵/۱» موجود است. مؤلف، نگارش این کتاب را در ماه رجب سال ۴۶۶ آغاز نموده است.<sup>۳</sup>

۱. نسخه کهن دیگری که در سال ۵۱۰ ق کتابت شده، در کتابخانه فاتح، در استانبول ترکیه نگهداری می‌شود. ضمناً طبق اطلاع، این کتاب به تازگی در مشهد مقدس چاپ و منتشر گردیده است و اینجانب تاکنون آن را ندیده‌ام.

۲. این کتاب نیز از کتابهای فارسی نفیس سده پنجم قمری است. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد. همچنین در سال ۱۳۶۲ ش، به تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، در تهران، به چاپ رسیده است.

۳. نسخه‌های کهن دیگری از روضة المنجمین در کتابخانه‌ها موجود است که برخی از آنها بدین قرارند:

۱- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم سید جلال‌الدین تهرانی، مورخ پیرامون سال ۵۰۰ ق؛ ولی برحسب نظر کارشناسان، این نسخه آن‌گونه که از خط و کتابت و نوع کاغذ و وضعیت ظاهری آن برمی‌آید، مربوط به سده هفتم ق است و اکنون به شماره «۱۲۰۱۰»، در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است؛<sup>۲</sup> نسخه کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی، به شماره «۶۳۹۰»،

۴. ابوالمعالی محمدبن عبیدالله علوی غزنوی، از سادات علوی و معاصر ناصر خسرو و نویسنده کتاب معروف و مهم بیان الادیان، که در تاریخ ۴۸۹ق نگاشته شده و کهن‌ترین کتابی است که در باره مذاهب و ادیان، به زبان فارسی نگارش یافته و به دست ما رسیده است.

۵. ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ق)، دبیر فاضل و تاریخ‌نگار دربار غزنویان و از معروف‌ترین نویسندگان این عصر و مؤلف کتاب بسیار مهم و بزرگی شامل بیست یا سی جلد، از آغاز سلطنت سبکتکین تا زمان سلطان ابراهیم (۳۶۶ - ۴۷۰ق)، به نام: جامع التواریخ یا جامع فی تاریخ آل سبکتکین یا تاریخ مسعودی، معروف به «تاریخ

→ کتابت در سده ششم ق؛ ۳- نسخه کتابخانه ملی ملک در تهران، به شماره «۳۶۰۵»، کتابت در سال ۶۱۰ق، در روستای «کهرام»؛ ۴- نسخه کتابخانه توینگن در آلمان، به شماره «O.gu۸۴۸»، مورخ دوشنبه ربیع‌الاول سال ۶۵۳؛ ۵- نسخه کتابخانه دارالکتب المصریة در قاهره، به شماره «۲۸۳/۱»، مورخ سده هشتم ق؛ ۶- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا در لندن، به شماره «۲۶۱ - Add. ۲۷»، مورخ سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ق، به خط ناصرالکاتب که آن را برای جلال‌الدین اسکندربن عمر شیخ بن تیمور (م ۸۱۷ق)، کتابت نموده است؛ ۷- نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره «۲۰۵۳»، مورخ سال ۹۵۸ق؛ ۸- نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول در ترکیه، به شماره «۱۴۱۸/۱»، مورخ ۲۷ ذیحجه سال ۸۱۳؛ ۹- نسخه کتابخانه ملّافیروز در بمبئی هند، به شماره «۱۰۳۹»، مورخ سال ۸۱۲ق؛ ۱۰- نسخه کتابخانه آکادمی لیدن، در هلند، به شماره «F. ۱۲۷۷ - ۱۳۶»، بی تاریخ؛ ۱۱- نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول، به شماره «۱۴۱۸»، مورخ سال ۸۱۳ق؛ ۱۲- نسخه کتابخانه دولتی برلین در آلمان، به شماره «MS. ORINT. QUART ۸۴۸». در فهرست آن کتابخانه، نامی از روضة‌المنجین نیامده و فقط به نام «کتاب فارسی در نجوم» آمده است. سیدحسن تقی‌زاده در کتاب گاهشماری در ایران، از این نسخه نام برده و در بررسی خود، مشخص کرده است که این نسخه، همان روضة‌المنجین است، کتابت آن مشخص نیست و برگهای آن پراکنده‌گی دارد. منتخبی از این کتاب نیز، در کتابخانه موزه بریتانیا، به شماره «Add ۲۳ - ۵۶۸» نگهداری می‌شود که طی سالهای ۸۸۹ - ۸۹۴ق کتابت شده است.

کتاب روضة‌المنجین، برای نخستین بار از روی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به صورت تصویری و با مقدمه جلیل اخوان زنجانی، در سال ۱۳۶۸ش / ۱۴۰۹ق، از سوی مرکز انتشار نسخ خطی، در تهران چاپ و منتشر شده است.

بیہقی»؛ «کتابی که هم اکنون در دست است، بخشی از آن می باشد.

۱. نسخه هایی از تاریخ بیہتی، در کتابخانه های داخل و خارج از کشور موجود می باشد؛ یکی از کهن ترین آنها نسخه ای است که در کتابخانه ملی ملک در تهران، به شماره «۴۷۴»، موجود است که در شوال سال ۶۵۲ کتابت شده است. این کتاب را علی اصغر حکمت در مجموعه پرسی نیز، ص «۳۸۴-۳۹۸»، به سال ۱۳۲۹ش، در تهران چاپ کرده است؛ نسخه ای نیز به شماره «۷۵۶۶»، در این کتابخانه بزرگ موجود است که در چهارشنبه ۴ رمضان سال ۱۲۵۹ کتابت شده است؛ نسخه ای دیگر در کتابخانه مدرسه نواب مشهد مقدس، از کتب موقوفه فاضل خان موجود است که در سده دهم ق کتابت شده است. دیگر نسخه های خطی شناخته شده چندان کهن نمی باشد، نسخه ای دیگر را شرق شناس مشهور روسی، «بارتولد» - که بیش از همه بر روی تاریخ بیہتی تحقیق نموده - تحقیق و منتشر کرده است و در تألیفات خود نیز، به ویژه در کتاب ترکستان، آورده که این اثر بیہقی، به گونه ای بایسته، شناخته نشده است. تا کنون چندین نوبت این اثر مفید، چاپ و منتشر شده که به تعدادی از آنها ذیلاً اشاره می کنیم:

۱- نخستین چاپ، در شهر کلکته هند، که آن را شرق شناس انگلیسی، «مورلی»، در هند، از روی چند نسخه خطی تصحیح نموده و پس از مرگش، به اهتمام «کاپیتان ولیم ناسولیس»، در سال ۱۸۶۲ میلادی، در همان شهر به چاپ رسیده است.

۲- چاپ دوم سنگی در تهران، به تصحیح و تحشیه مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری که در سال ۱۳۰۵ق چاپ شده است. وی در تصحیح آن از نسخه چاپ کلکته که در بالا اشاره شد و نیز از نسخه های خطی کتاب، سود جسته است.

۳- چاپ سنگی تهران، در سال ۱۳۰۷ق، در دارالطباعه میرزا حبیب الله، به تصحیح محمدحسین اصفهانی، متخلص به «ادیب» و ملقب به «فروغی». احتمالاً این چاپ و چاپ فوق یکی باشد؛ لیکن مشخصاتی که در این چاپ آمده، دقیقاً با نسخه موجود چاپ سنگی در این کتابخانه بزرگ برابر است. اینجانب نسخه بالا را ندیده ام.

۴- چاپ تهران، سال ۱۳۲۴ش، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، چاپخانه بانک ملی ایران.  
۵- همان چاپ فوق، به صورت افست، از انتشارات گام و امین، تهران، ۱۳۳۶ش.  
۶- چاپ تهران، سال ۱۳۵۰ش، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض و به کوشش عبدالحسین احسانی، انتشارات ایرانمهر و کتابفروشی منوچهری.

۷- چاپ تهران، سال ۱۳۶۸ش، در ۳ جلد، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی.

۸- چاپ مجدد ردیف دوم به صورت افست، در تهران، در سال ۱۳۷۰ش، انتشارات خواجه.

۹- چاپ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۵۰ش، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض.

۶. شیخ ابوالحسن علی بن ابوعلی عثمان بن علی جلابی هجویری غزنوی لاهوری (میان سالهای ۴۸۱-۵۰۰ هـ ق)، از عارفان نامدار سده پنجم ق و از نزدیکان شیخ ابوسعید و از پیروان حلاج و بایزید بسطامی، مؤلف کتاب عرفانی معروف کشف المحجوب لاریاب القلوب<sup>۱</sup>، نخستین کتاب فارسی در تصوف،

→ ۱۰- چاپ دوم دانشکده ادبیات مشهد، سال ۱۳۵۶ ش.

۱۱- چاپ انتشارات سنائی، در سه جلد، تهران.

۱۲- چاپ دانشگاه تهران، دو جلد، سال ۱۳۲۶ ش.

این کتاب از سوی دکتر یحیی الخشاب - استاد دانشکده ادبیات قاهره - و دکتر صادق نشأت - استاد دانشکده معقول و منقول سابق دانشگاه تهران و استاد دانشگاه قاهره - به زبان عربی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م، از سوی انتشارات «مکتبة الانجلوالمصریة»، در قاهره، به چاپ رسیده است.

۱. این کتاب را وی، در لاهور، به درخواست شیخ ابوسعید هجویری غزنوی تألیف کرده است و یکی از شاهکارهای نثر فارسی در سده پنجم قمری است که جامع تصوف علمی و عملی است. تمام عقاید متصوفه مشهور سده پنجم و قبل از آن از این کتاب به دست می‌آید. یکی از نفیس‌ترین نسخه‌های خطی آن، در کتابخانه شخصی مهدیقلی هدایت موجود بوده است و اکنون مشخص نیست که کجاست؟ چند نسخه قدیمی از این کتاب در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد از جمله ۱- نسخه کتابخانه آکادمی علوم شعبه سن پترزبورگ روسیه به شماره OR.B. ۱۱۲۸ مورخ سده ۹ ق؛ ۲- نسخه کتابخانه سلطنتی وین در اتریش مورخ سده ۹ ق. این نسخه اساس تصحیح چاپ ژوکوفسکی بوده است؛ ۳- نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب به شماره N.M. ۱۳۳۵-۶۰۳ مورخ ۲۶۲۷/۶۰۳ ق؛ ۴- نسخه کتابخانه موزه ملی پاکستان در کراچی به شماره N.M. ۱۹۶۵-۵ مورخ سده ۱۰ ق؛ ۵- دو نسخه در کتابخانه گنج‌بخش در اسلام‌آباد پاکستان مورخ سده ۱۰ ق تاکنون چند نوبت این اثر ارزنده چاپ و منتشر شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- چاپ لنینگراد سابق، در سال ۱۹۲۶ میلادی، به تصحیح و مقدمه مفصل، به روسی، از «والنتین ژوکوفسکی» که از روی نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های بزرگ اروپا و آسیای میانه، تصحیح شده است.

۲- چاپ لاهور پاکستان، به تصحیح سید احمد علی شاه - استاد مدرسه اسلامیة و خطیب مسجد شاهی لاهور در پاکستان - که آن را از روی نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های آن کشور، تصحیح و چاپ کرده است.

با نثر پخته و روان فارسی، و کتابهای البیان لاهل العیان یا الایقان؛ فنا و بقاء؛ دیوان اشعار؛ منهاج الدین؛ الرعاية بحقوق الله تعالى؛ نحوالقلوب و غیر آنها.

۷. قاضی ابو عبدالله حسین بن احمد بن حسین زوزنی<sup>۱</sup> (م ۴۸۶ق)، از ادیبان معروف زمان خود و نویسنده فرهنگ ارزشمند دوزبانه المصادر، یکی از قدیم ترین کتابهای لغت عربی به فارسی می باشد؛ نسخه بسیار نفیس و کهنی از این کتاب که در سده ششم ق کتابت شده، در این کتابخانه، به شماره (۱۲۲۴۴)، موجود می باشد.<sup>۲</sup>

→ ۳- چاپ تهران، سال ۱۳۳۶ ش، از انتشارات امیرکبیر، به تصحیح «والنتین ژوکوفسکی»، با ترجمه فارسی مقدمه مفصل روسی وی، به اهتمام محمد عباسی.

۴- چاپ تهران، سال ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م، انتشارات طهوری، به تصحیح همو و مقدمه قاسم انصاری.  
۵- چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در اسلام آباد، به سال ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م، به تصحیح و تحشیه علی قویم و به کوشش ارشد قریشی.

۶- چاپ دیگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، به تصحیح دکتر محمدحسین تسبیحی سال ۱۴۱۶ق - ۱۳۷۴ ش - ۱۹۹۵م.

کشف المحجوب دیگری، به فارسی، تألیف ابو یعقوب سجستانی - از دانشمندان سده چهارم ق - موجود است که در آیین اسماعیلیه نوشته شده و این اثر با مقدمه دکتر «هنری گرین» فرانسوی، به سال ۱۳۶۷ ش / ۱۹۸۸م، از سوی انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران و کتابخانه طهوری چاپ و منتشر شده است. این کتاب هیچ ارتباطی با کتاب کشف المحجوب هجویری ندارد.  
۱. زوزن، به فتح هردو زاء، از توابع خواف شهرستان تربت حیدریه است. در زمانهای گذشته از اعمال نیشابور بوده است. این بخش، در گذشته، آباد و پرجمعیت بوده و بر سر راه کویر از جنوب خراسان، به سایر نقاط ایران بوده است. سمعانی (م ۵۶۲ق)، زوزن را شهری بین هرات و نیشابور معرفی نموده و گوید: «برخی آن شهر را از کثرت دانشمندان که بدان منسوبند بصره الصغری خوانده اند».

۲. این نسخه نفیس، در گذشته، از اموال کتابخانه شخصی سعید نفیسی، در تهران، بوده که چندسال قبل، اینجانب آن را برای کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) خریداری نمودم. نسخه های کهن دیگری از کتاب المصادر، در کتابخانه های داخل و خارج از کشور موجود می باشد که تعدادی از آنها را ذیلاً بر می شمارم:

→ ۱- نسخه دیگر کتابخانه بزرگ آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره)، به شماره «۱۰۷۴۸»، مورخ سال ۷۲۵ق، به خط نسخ عبداللطیف بن محمد بن عبدالباری بن ابراهیم بن ظفر؛ ۲- نسخه کتابخانه لاله اسماعیل، در استانبول ترکیه، مورخ شوال سال ۵۳۶ق. این نسخه، قدیم‌ترین نسخه تاریخ‌دار این اثر به‌شمار می‌آید؛ ۳- نسخه کتابخانه ملامراد، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۷۷۰ ج ۲/ ۱۴۴۶»، مورخ سال ۵۵۰ق، به خط نسخ حسن بن عمر اللولوی؛ ۴- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۱۲۵۹/۶»، مورخ سال ۵۵۰ق، به خط همو، این دو نسخه، مکمل یکدیگر می‌باشند؛ ۵- نسخه کتابخانه راشد افندی قیصریه، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۱۴۹»، مورخ سال ۵۹۴ق، خط نسخ؛ ۶- نسخه کتابخانه ترخان والده، در کتابخانه سلیمانیه، در استانبول، به شماره «۳۱۳»، مورخ سال ۶۲۵ق، به خط نسخ خوش احمد بن محمد بک‌تاش همدانی، این نسخه، به ضمیمه کتاب السامی فی الاسامی، از ابوالفضل میدانی، که در یک جلد قرار دارند و به خط یک کاتب می‌باشد؛ ۷- نسخه کتابخانه قسطنطنیه، در ترکیه، به شماره «۱۱۶۹»، مورخ سال ۶۲۷ق، به خط نسخ خوش محمود بن عمر بن یوسف «قیچ»؛ ۸- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۲۴۹۲»، نسخه کهن و بی تاریخ؛ ۹- نسخه کتابخانه حسین چلبی در شهر بورسای ترکیه، به شماره «۱۱۵۱»، مورخ ۱۲ صفر سال ۶۳۲، به خط نسخ محمد بن عمر کاتب ارزنجانی ۱۰- نسخه کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۳۱۲/۱»، مورخ سال ۶۴۹ق، به خط نسخ علی بن حسن بن محمد حافظ؛ ۱۱- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، در مشهد مقدس، به شماره «۳۷۶۵»، مورخ ۱۷ ربیع‌الاول یا شوال سال ۶۷۰، به خط نسخ احمد بن محمد بن مزید بن حاج محمد صوفی اردبیلی، پیشتر این نسخه، در کتابخانه مدرسه فاضل‌خان، در مشهد مقدس قرار داشته و به‌هنگام تخریب ساختمانهای پیرامون حرم مطهر جهت توسعه، در سال ۱۳۰۷ش، به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی انتقال یافته است؛ ۱۲- نسخه کتابخانه چستیربیتی، در شهر دوبلین، پایتخت ایرلند جنوبی، به شماره «۴۲۷۸»، مورخ سال ۶۷۴ق؛ ۱۳- نسخه کتابخانه چلبی عبدالله افندی، در استانبول، به شماره «۳۸۰»، مورخ سال ۷۰۷ق، به خط نسخ موسی بن خلیل؛ ۱۴- نسخه دیگر کتابخانه چستیربیتی، به شماره «۴۱۰۶»، مورخ سال ۷۱۷ق، به خط نسخ زیبای ابوالمحاسن محمد بن سعید بن محمد «ابن ساوجی»؛ ۱۵- نسخه کتابخانه دارالکتب المصریه، در قاهره، به شماره «۲۷»، مورخ سال ۷۳۲ق، به خط ناصر بن احمد آملی؛ ۱۶- نسخه کتابخانه مجلس سنای سابق، در تهران، به شماره «۱۲۱۱/۱»، مورخ سال ۷۳۵ق، خط نسخ مُعرب؛ ۱۶- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۱۴۱۶»، مورخ سال ۷۴۹ق، خط نسخ مُعرب؛ ۱۷- نسخه دیگر کتابخانه آستان قدس رضوی، در مشهد مقدس، به شماره «۹۰۱۸»، مورخ سال ۷۸۷ق، به خط نسخ محمود بن خواجه اسماعیل آقشهری؛ ۱۸- نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به شماره «۲۲»، مورخ



۸. البلغة المترجم، در لغت، یکی از کهن ترین فرهنگهای تازی به پارسی است که در نیمه نخست سده پنجم قمری نگارش یافته و متأسفانه نگارنده آن مشخص نیست. تألیف آن در سال ۴۳۸ق، به انجام رسیده است. نسخه‌ای از آن ضمن مجموعه‌ای، به شماره «۵۸۳۹»، در کتابخانه ملی ملک، در تهران، موجود می‌باشد که در سال ۷۲۲ق کتابت شده است.

۹. ادیب نطنزی، بدیع الزمان ابو عبدالله حسین بن ابراهیم (م ۴۹۷ق)، مؤلف دستورالغته<sup>۱</sup>، در لغت تازی و کتاب الخلاص والمرقاة. نسخه‌های بسیاری از این کتاب، در کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور، از جمله، این کتابخانه، وجود دارد که قدیم ترین آن نسخه کتابخانه شخصی مرحوم فخرالدین نصیری امینی است که احتمالاً به سال ۴۷۵ق، در شهر اردبیل و در عصر مؤلف کتابت شده

→ سال ۸۰۴ق، خط نسخ؛ ۱۹- نسخه دیگر کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۳۸۶»، مورخ سال ۸۶۸ق، به خط نسخ اسماعیل بن حسن بن سید احمد؛ ۲۰- نسخه کتابخانه عمومی - دولتی سالتیکوف شچدرین، در شهر سن پترزبورگ روسیه، مورخ سال ۹۲۵ق؛ ۲۱- نسخه کتابخانه کوپرلی، به شماره «۶۹۷ مجموعه‌ها»، مورخ غزه ذیحجه سال ۸۷۰، به خط عوض بن ابراهیم سینوبی.

کتاب المصادر، چند نوبت به چاپ رسیده است، از جمله: ۱- جلد نخست، چاپ سال ۱۳۴۰ش و جلد دوم، به سال ۱۳۴۵ش، به کوشش تقی بینش، در مشهد مقدس؛ ۲- چاپ تهران، با مقدمه دکتر علی اکبر فیاض؛ ۳- چاپ تهران، در سال ۱۳۷۴ش نیز، به اهتمام تقی بینش، از انتشارات البرز، بر اساس پنج نسخه خطی موجود.

۱. مرحوم ابن یوسف حدائق شیرازی، در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق، ۱۷۶/۲، حدس زده است که کتاب دستورالغته برای خواجه نظام الملک (م ۴۸۵ق)، نگارش یافته است. ابن یوسف دانشمندی توانا و کتاب شناسی فوق العاده بود که بدون بررسی دقیق، چنین ادعایی نمی‌کرد. وی کتابهای بسیار نفیسی داشت که چندسال قبل، اینجانب موفق شدم از وارثان آن مرحوم، آنها را برای این کتابخانه، خریداری نمایم. از این کتاب، نسخه‌های خطی بسیاری در کتابخانه‌های مختلف موجود است. در این کتابخانه بزرگ نیز، سه نسخه بدین ترتیب وجود دارد: ۱- نسخه شماره «۹۰۰۵»، مورخ سده دوازدهم ق، خط نسخ؛ ۲- نسخه شماره «۹۵۶۰»، به خط نسخ احمد تهرانی ملاباشی، در یک شنبه ۲۸ جمادی الاول سال ۱۲۸۹، که از روی نسخه مورخ ۸۷۹ق که به خط مراد بن موسی بن یوسف بن حسین نوشته شده، کتابت کرده است؛ ۳- نسخه شماره «۱۰۴۸۴»، مورخ ۱۸ جمادی الآخر سال ۱۰۸۸، به خط نسخ محمد تقی.

و به ظاهر از ایران، به خارج رفته است. گرچه احتمال زیاد دارد که در تاریخ کتابت این نسخه، دست‌کاری شده و در واقع، مربوط به سده هفتم ق می‌باشد.

۱۰. امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس (م ۴۷۵ق)، هفتمین پادشاه آل زیار و مؤلف کتاب نصیحت‌نامه که به قابوس‌نامه شهرت دارد. وی این کتاب را برای فرزند خود گیلانشاه - شاهزاده ناحیه گیلان - نوشته است. نسخه‌های بسیاری از این کتاب، در کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور موجود است.<sup>۱</sup>

۱۱. ابو منصور موفق‌الدین بن علی هروی، از پزشکان سده پنجم ق، مؤلف کتاب الابنیه عن حقائق الادویه. کهن‌ترین نسخه خطی آن، که در شوال سال ۴۴۷، به خط علی بن احمد اسدی طوسی شاعر کتابت شده، در کتابخانه ملی وین، در

---

۱. در فرهنگ ایران زمین، تألیف ایرج افشار، نسخه کهنی از این کتاب را معرفی می‌کند که در عصر مؤلف، به سال ۴۳۳ق، به خط شیرداد بن شیر، ذیل «الاسفهبذی الطبری»، کتابت شده و دارای ۱۰۹ نگاره است و در حال حاضر به دو مؤسسه آمریکایی تعلق دارد؛ اما شخص آقای ایرج افشار طی نامه مورخ خردادماه ۷۹، به اینجانب نوشته‌اند که این نسخه جعلی است و صاحبان آن نیز، پی به جعلی بودن آن برده‌اند و آن را از دید عموم پنهان ساخته‌اند. نسخه کهن دیگری، به شماره «۸۱۹۰» که در سده هشتم ق کتابت شده و نیز نسخه‌ای دیگر مورخ اوایل سده سیزدهم ق، به شماره «۶۳۱۶»، در این کتابخانه بزرگ موجود است. این کتاب، به سال ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م، به وسیله سید ابوالقاسم موسوی شیرازی، در شهر بمبئی هند، چاپ و منتشر گردیده است. همچنین در تهران، به سال ۱۳۴۶ش، از سوی انتشارات فراهانی چاپ شده است و نیز چندین چاپ دیگر - که بالغ بر چهارده نوبت است - در ایران، هند و نیز از سوی انتشارات اوقاف گیب (Gibb memorial)، در لندن، چاپ و منتشر گردیده است. همچنین به وسیله پرفسور «برتلس» - شرق‌شناس مشهور روسی - به زبان روسی؛ و به وسیله «احمد بن الیاس»، به فرمان سلطان مراد دوم - پادشاه عثمانی - به ترکی؛ و نیز از سوی «آ. کری» - شرق‌شناس فرانسوی و مترجم کتاب شرایع الاسلام محقق حلی - در دو جلد به فرانسه، ترجمه شده و به سال ۱۸۸۲م، بدین عنوان چاپ و منتشر شده است:

Le cabous Name Traduit par a Query \_ paris Ernest Lerour Editeur.

این ترجمه، در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره) موجود است. غیر از ترجمه‌های یادشده، این کتاب به عربی و آلمانی نیز ترجمه شده است.

کشور اتریش، به شماره «(A.F.۳۴۰)»، موجود است.<sup>۱</sup> این نسخه، قدیم ترین نثر فارسی تاریخ دار در جهان به شمار می آید. زلیگمان (Seligmann)، شرق شناس اتریشی، این نسخه را در سال ۱۸۵۹ میلادی، در وین چاپ کرده است.

۱۲. ابوعلی حسن بن خواجه ابوالحسن علی بن اسحاق «خواجه نظام الملک طوسی»، مقتول به سال ۴۸۵ق، وزیر معروف الپ ارسلان و ملک شاه سلجوقی و مؤلف سیاست نامه یا سیر الملوک.<sup>۲</sup>

۱۳. حجت الاسلام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ق)، از دانشمندان مشهور جهان اسلام که دارای بیش از پانصد اثر<sup>۳</sup> به زبانهای فارسی و عربی بوده و یکی از معروف ترین آثار فارسی او کتاب کیمیای سعادت - یکی از آثار نادر در تصوف میان ایرانیان آن روزگار به بعد - است که از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد، نسخه بسیار

۱. فهرست فلذگل، ۵۳۴/۲ - ۵۳۶. مؤلف کتاب، در زمان کتابت نسخه (۴۴۷ق)، در قید حیات بوده است؛ زیرا اسدی در حق او، عبارت «حرّسه الله» نوشته است.

۲. این کتاب، به سال ۱۳۱۰ش، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، از سوی کتابخانه کساوه و کتابخانه معرفت، در چاپخانه خورشید، در تهران، به چاپ رسیده است؛ همچنین در سال ۱۳۲۰ش، با مقدمه مرحوم عباس اقبال، در تهران؛ در سال ۱۳۶۴ش، به کوشش دکتر جعفر شعار، در چاپخانه سپهر در تهران؛ به سال ۱۳۷۳ش، با مقدمه و تعلیقات عطاء الله تدین، از سوی انتشارات تهران، چاپ و منتشر گردیده است؛ و نیز، نخستین چاپ آن، به سال ۱۸۹۱م/۱۳۱۰ق، به وسیله شرق شناس مشهور فرانسوی «شفر» به چاپ رسیده است. چاپ انتقادی دیگری نیز، به کوشش شرق شناس انگلیسی هیوبرت دارک (Hubert Darke)، از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب، دو نوبت به چاپ رسیده است. این چاپ بر چاپ «شفر» رجحان دارد و مصحح آن ضمن دقت بیشتر، به نسخه صحیح تری دست یازیده است. نسخه های خطی چندی از کتاب سیاست نامه، در کتابخانه های مختلف موجود می باشد، از جمله یکی از کهن ترین نسخه ها، در کتابخانه مرحوم حاج محمد نخجوانی، در تبریز قرار داشته که اکنون در کتابخانه ملی تبریز موجود است.

۳. برخی از مورخان، تألیفات غزالی را «دویست» و عده ای دیگر «چهارصد» و تعدادی «هفتصد» و تنی چند «نهصد» عنوان آورده اند. جهت اطلاع بیشتر در مورد آثار علمی غزالی، می توان از کتاب مؤلفات الغزالی، از دکتر عبدالرحمان بدوی، چاپ دوم، کویت، سال ۱۹۷۷م، بهره جست.

کهنی از کیمیای سعادت که در سده هفتم ق کتابت شده، در این کتابخانه، به شماره «۱۱۰۶۶» موجود است.<sup>۱</sup> از دیگر آثار مشهور فارسی غزالی، کتاب

۱. چند نسخه کهن نفیس دیگر از کتاب کیمیای سعادت، در این کتابخانه بزرگ وجود دارد که عبارتند از:  
 ۱- نسخه شماره «۷۴۱۱»، مورخ سال ۷۲۹ ق، خط نسخ؛ ۲- نسخه شماره «۳۵۸۸»، مورخ سال ۷۵۱ ق، به خط نسخ علی بن احمد بن محمد حسن کوهیار؛ ۳- نسخه شماره «۴۳۱۷»، بی تاریخ و قدیمی، خط نسخ؛ ۴- نسخه شماره «۹۳۳۳»، مورخ سال ۹۰۲ ق، به خط نسخ مرتضی بن محمد بن حسین حسینی. اما دیگر نسخه‌های این کتاب در جهان:

۱- کهن ترین نسخه موجود آن در جهان، نسخه خطی کتابخانه بنکی پور، در هند است که به شماره «۱۳۴۶»، در جلد شانزدهم فهرست آن کتابخانه، معرفی شده است. به گفته فهرست‌نگار، برگه‌هایی از نسخه، به خط غزالی است؛ ۲- نسخه کهن و بسیار نفیس کتابخانه مؤسسه مطالعات شرقی روسیه، شعبه سن پترزبورگ که دقیقاً در نیمه نخست سده ششم ق، به خط نسخ نزدیک به کوفی ایرانی کتابت شده و به شماره «۸۴۶۱۲» (B)، در آن کتابخانه موجود می‌باشد. اینجانب شخصاً در سفری که در زمستان سال ۱۳۷۸ ش، به دعوت دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی سن پترزبورگ داشتم - نسخه را که بسیار اصیل است - از نزدیک رؤیت نمودم. سعید نفیسی در فرهنگ ایران‌زمین، در مورد این نسخه نوشته است: «زمانی که این نسخه را در آن کتابخانه دیدم، تا آن روز کسی آن را نشناخته بود و من پس از بررسی آن را شناسایی نموده و به مسئولان آن کتابخانه تذکر دادم»؛  
 ۳- نسخه کهن کتابخانه دارالکتب المصریه، در قاهره، به شماره «۴۶ تصوف»، به خط عبدالله بن ابوالقاسم، مورخ روز یکشنبه ۵ محرم سال ۵۷۶؛ ۴- نسخه کهن کتابخانه سلطنتی، در کابل افغانستان، به شماره «۱۰۲ سلطنتی»، به خط نسخ خوش عبدالرحمان بن محمد کاتب، در رمضان سال ۵۹۵. متأسفانه نسخه‌های این کتابخانه، به علت جنگ چندین ساله در افغانستان، سرقت شده و مشخص نیست، بر سر آنها چه آمده است. در کتابخانه‌های افغانستان بیشترین نسخه‌های خطی فارسی کهن قرار داشته است؛ ۵- نسخه کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۴۲۷۳»، مورخ سال ۶۰۵ ق، در خوارزم، نسخه مقابله شده است؛ ۶- نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به شماره «۲۴ حکمت»، مورخ سده هفتم یا هشتم ق، به خط نسخ مظفر بن اسمعین طاهر، در دوشنبه ۱۸ جمادی‌الآخر سالهای ۷۲۱ و ۷۸۵، در موصل؛ ۷- نسخه کتابخانه چلبی عبدالله، در استانبول، به شماره «۱۸۵»، به خط نسخ، مورخ سده هفتم ق، به خط سید نسیب؛ ۸- نسخه دیگر در کتابخانه دارالکتب المصریه، در قاهره، به شماره «۷۲ تصوف فارسی طلعت»، خط نسخ، مورخ ۱۵ رجب سال ۶۰۰؛  
 ۹- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «OR ۱۱۹۲۳»، به خط نسخ عبدالله بن محمد بن محمود بن ابوبکر «داور»، مورخ اواخر ذیحجه سال ۶۴۴؛ ۱۰- نسخه دیگر در کتابخانه موزه بریتانیا،

→ در لندن، به شماره «Add25026»، به خط علی بن محمد بن عبدالله نساخ شبابی فارسی، مورخ شنبه ۱۰ ذیحجه سال ۶۷۲؛ ۱۱- نسخه کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی، در تهران، به شماره «۳۹۵»، به خط نسخ ابن الآجری، مورخ سال ۶۸۴ق؛ ۱۲- نسخه کتابخانه مجلس، به شماره «۵۸۲»، به خط حسین بن حسین راوی، در سال ۶۸۴ق؛ ۱۳- نسخه دیگر کتابخانه دارالکتب المصریه، در قاهره، به شماره «۲۷۸ تصوف فارسی طلعت»، به خط علی بن محمد، غزه جمادی الآخر سال ۶۸۹؛ ۱۴- نسخه کتابخانه خلیل احمد پاشا سپارته، در ترکیه، به شماره «۱۶۴۱»، مورخ سده هفتم ق؛ ۱۵- نسخه دیگر کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره «۱۳۳۴»، به خط نسخ، در سده هفتم یا هشتم ق؛ ۱۶- نسخه کتابخانه گنج بخش در پاکستان به شماره «۸۲۹» مورخ سده ۷ق در ۴۳۳ برگ؛ ۱۷- نسخه کتابخانه ملی کینهاک، در دانمارک، مورخ سال ۷۰۰ق؛ ۱۸- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، در مشهد مقدس، به شماره «۴۰۴۲»، مورخ سال ۷۰۳ق، به خط شیخ عبدالله بن احمد بن عبدالله؛ ۱۹- نسخه کتابخانه خراجچی، در شهر بوسای ترکیه - که اکنون این نسخه، در کتابخانه سلیمانیه استانبول قرار دارد - به شماره «۸۲۲»، مورخ ۲۰ صفر سال ۷۲۴ یا ۷۴۰؛ ۲۰- نسخه کتابخانه رضا رامپور، در هندوستان، به شماره «۳۴۳»، مورخ سال ۷۰۷ق، به خط محمد بن محمد بن احمد الخیرانصاری؛ ۲۱- نسخه کتابخانه مغنسیا، در ترکیه، به شماره «۱۰۶۱»، مورخ سال ۷۳۱ق، به خط نسخ محمود بن احمد بن محمد التستری؛ ۲۲- نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۴۹۷»، به خط چریک بن طرمتای صاحبی، مورخ سال ۷۳۵ق؛ ۲۳- نسخه کتابخانه عمومی بایزید، در استانبول ترکیه، به شماره «۳۴۶۶»، مورخ سال ۷۳۵ق، به خط نسخ؛ ۲۴- نسخه دیگر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «۲۷۴۷»، به خط نسخ، مورخ سال ۷۴۰ق؛ ۲۵- نسخه کتابخانه سلطنتی کینهاک، در دانمارک، به خط نسخ، مورخ سال ۷۵۰ق؛ ۲۶- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، به شماره «۲۱۴»، مورخ سال ۷۶۳ق، به خط نسخ محمد بن امیر علی حسینی؛ ۲۷- نسخه دیگر در کتابخانه عمومی بایزید، در استانبول ترکیه، به شماره «۳۴۶۵»، مورخ سال ۷۹۲ق، به خط نسخ محمد بن مستعصم بن محمد قزوینی؛ ۲۸- نسخه دیگر کتابخانه دانشگاه استانبول، در ترکیه، به شماره «۴۷۶»، مورخ سال ۸۳۷ق، به خط خوش قوام بن محمد بن خضر مازندرانی؛ ۲۹- نسخه کتابخانه نور عثمانیه، در استانبول، به شماره «۳۵۳۸»، به خط نسخ زین العابدین بن احمد بن منصور مرشدی، در اواخر سال ۸۷۵ق؛ ۳۰- نسخه دیگر در کتابخانه دارالکتب قاهره، به شماره «۱۲ تصوف فارسی طلعت»، به خط ابوالمعالی اسحاق بن مسلم بن محمود الفضیلی الداعوتی، مورخ سال ۸۹۳ق؛ ۳۱- نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول، به شماره «۱۲۷۹»، مورخ سال ۸۴۶ق، به خط نستعلیق خوش بایزید بن ابراهیم تبریزی؛ ۳۲- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۶۷۱»، مورخ سال ۸۸۷ق، به خط نسخ محمود حسینی؛

→ ۳۳- نسخه دیگر کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۴۲۷۲»، مورخ سال ۸۳۴ق، به خط نستعلیق محمدبن ابوسعید؛ ۳۴- نسخه کتابخانه سلطنتی سابق ایران، در تهران، به شماره «۱۶۷۷»، مورخ ۱۲ ذیحجه سال ۸۳۵، به خط نسخ جمال بن محمدبن حسین شریف ابدال؛ ۳۵- نسخه دیگر کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، به شماره «۱۶۷» (ج)، به خط نستعلیق، در سده نهم یا دهم ق؛ ۳۶- نسخه کتابخانه مؤسسه شرق‌شناسی فرهنگستان علوم روسیه، شعبه سن پترزبورگ، به شماره «۹۲۸-B»، مورخ سال ۹۰۰ق؛ ۳۷- نسخه کتابخانه کوپرلی، در استانبول ترکیه، به شماره «۷۶۹»، مورخ ۱۰ شوال سال ۹۰۱؛ ۳۸- نسخه دیگر کتابخانه مغنیسا، در ترکیه، به شماره «۱۰۶۰»، مورخ سال ۹۰۲ق، به خط نستعلیق خوش محمدبن ابراهیم بن محمود مرشدی؛ ۳۹- نسخه کتابخانه عمومی اوقاف موصل، در عراق، به شماره «۲۳/۶»، مورخ سال ۹۰۴ق، به خط معین‌المسکین؛ ۴۰- نسخه کتابخانه عمومی- دولتی سالتیکوف شچدرین، در سن پترزبورگ روسیه، مورخ سده دهم ق، این نسخه جزو کتابهای موقوفه مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده که با صدها نسخه نفیس دیگر، از اردبیل، توسط مأموران دولت تزار روس سرقت شده و اکنون در کتابخانه فوق‌القرار دارد؛ ۴۱- نسخه کتابخانه رضا رامپور، در هندوستان، به شماره «۷۳۰م»، مورخ سال ۹۷۳ق، به خط یوسف بن میرعلی بن عثمان کشمیری؛ ۴۲- نسخه کتابخانه گنج بخش، در اسلام‌آباد پاکستان، به شماره «۸۳۹»، مورخ سال ۹۷۳ق، به خط نسخ خوش؛ ۴۳- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۸۱۸»، مورخ سال ۹۷۵ق، به خط ثلث؛ ۴۴- نسخه دیگر در همانجا، به شماره «۸۱۹»، مورخ سال ۹۷۵ق، به خط ثلث، این نسخه، نیمه دیگر نسخه قبلی است؛ ۴۵- نسخه دیگر کتابخانه مغنیسا، در ترکیه، به شماره «۱۶۶۳/۶»، مورخ سال ۹۵۸ق، به خط نستعلیق خوش؛ ۴۶- نسخه کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، به شماره «۶۵ج»، به خط نستعلیق در سده دهم ق؛ ۴۷- نسخه دیگر کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۵۳۵»، مورخ سال ۹۷۰ق، به خط نسخ سید حسین بن سید نعمت فرکتی؛ ۴۸- نسخه کتابخانه ملی ایران، در تهران، به شماره «۱۸۸۹»، مورخ سال ۹۷۰ق، به خط نستعلیق.

به غیر از آنچه نام بردیم، نسخه‌های دیگری در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد که تاریخ کتابت آنها مشخص نیست؛ در ادامه، به نام تعدادی از آنها بدین ترتیب اشاره می‌شود:

۴۹- نسخه کتابخانه برلین، به شماره «۲۸۸-۲۹۰»، ۵۰- نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره «۶۱۳»؛ ۵۱- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «۱-۳۷»، ۵۲- نسخه کتابخانه ریاست مطبوعات کابل، در افغانستان، به شماره «۱۳»؛ ۵۳- نسخه کتابخانه موزه هرات، در افغانستان؛ ۵۴- نسخه کتابخانه مونیخ، در آلمان؛ ۵۵- نسخه معرفی شده در فهرست بلوشیه، در مجموعه شیفر، مخطوطات فارسی به شماره «۱۳۹۲»، کتابت در سده هشتم ق؛ ۵۶- نسخه کتابخانه بولونیا، در ایتالیا،

نصیحة الملوك است که آن را غزالی برای سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی یا سلطان سنجر سلجوقی تألیف نموده است.<sup>۱</sup> اینجانب زندگی نامه مختصر این

→ «مجموعه مارسیلی» معرفی شده در فهرست ویکتور روزن (Rosen)، چاپ رم، سال ۱۸۸۵م، به شماره «۳۳۱۷»؛ ۵۷- نسخه کتابخانه لیدسیانا (Bibliotheca lidesiana)، در شهر اِدنیرو، در انگلستان، به شماره «۲۳۱»؛ ۵۸- نسخه کتابخانه آبسالا، در سوئد، که در فهرست دوجلدی آن، در ص ۲۲۱، به شماره «۳۷۹» آمده است؛ ۵۹- نسخه کتابخانه آصفیه، در حیدرآباد هند، به شماره «۹۴۱» تصوف فارسی»؛ ۶۰ تا ۶۲- نسخه های کتابخانه ایاصوفیه، در استانبول، به شماره های «۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵»؛ ۶۳ و ۶۴- نسخه های کتابخانه فاتح، در استانبول، به شماره های «۲۷۹۱ و ۲۷۹۸»؛ ۶۵- نسخه کتابخانه اسمعقندی، در استانبول، به شماره «۱۶۵۶»؛ ۶۶- نسخه کتابخانه حمیدیه، در استانبول، به شماره «۵۹۲»؛ ۶۷ تا ۷۰- نسخه های کتابخانه حکیم اوغلی علی پاشا، در استانبول ترکیه، به شماره های «۵۰۱- ۵۰۴»؛ ۷۱ و ۷۲- نسخه های کتابخانه اسمعقندی، در استانبول، به شماره های «۲۲۴ و ۲۲۵»؛ ۷۳- نسخه کتابخانه عاطف افندی، در استانبول، به شماره «۱۳۹۰»؛ ۷۴ و ۷۵- نسخه های کتابخانه سلیمیه، در شهر ادرنه ترکیه، به شماره های «۴۴۱۴ و ۱۰۴۱»؛ ۷۶ و ۷۷- نسخه های کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره های «۵۸۱ و ۳۵۵۳»؛ ۷۸- نسخه دیگر کتابخانه دارالکتب، در قاهره، به شماره «۶۲ فارسی»، نسخه کهن.

از کتاب کبیبی سعادت، چندین ترجمه عربی، در کتابخانه های داخل و خارج از کشور موجود است که معرفی آنها، از حوصله این مقال خارج است. چند ترجمه ترکی نیز از آن، در کتابخانه های یافت می شود. این کتاب، تا کنون چندین نوبت در ایران، هند و جاهای دیگر چاپ شده که نخستین چاپ آن، در کلکته هند، پس از آن در لکهنو دو نوبت به سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۸۲ق، و نیز در بمبئی هند، به سال ۱۸۸۳م و مجدداً در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۹۱ق، در لکهنو تجدید چاپ شده است. چاپ تحقیقی آن در دو جلد، به تصحیح مرحوم حسین خدیو جم، از سوی مرکز انتشارات علمی - فرهنگی، در تهران، به چاپ رسیده است. همچنین چاپ دوازدهم آن، به سال ۱۳۶۱ش، به تصحیح مرحوم احمد آرام، از سوی انتشارات کتابخانه مرکزی، در تهران، انجام گرفته است.

۱. نسخه های نفیس و کهنی از کتاب نصیحة الملوك، در کتابخانه های مختلف جهان وجود دارد که از آن جمله است: ۱- نسخه کتابخانه فاتح، در استانبول ترکیه، کتابت اواخر ربیع الثانی سال ۷۰۹ که احتمالاً کهن ترین نسخه موجود آن به شمار می آید؛ ۲- نسخه کتابخانه نور عثمانیه، در استانبول ترکیه، مورخ ربیع الاول سال ۸۵۳، به خط بایزید بن صادق صوفی کرمانی؛ ۳- نسخه کتابخانه ایاصوفیه، در استانبول ترکیه، مورخ آخر ماه صفر سال ۸۶۲؛ ۴- نسخه کتابخانه دارالکتب المصریه، در قاهره، مورخ سده هفتم یا نهم ق؛ ۵- نسخه کتابخانه شهر «اسکوپیه»، در کشور یوگسلاوی، مورخ سده دهم ق.

دانشمند ایرانی را در کتابی به نام: شرح احوال و افکار و آثار ابو حامد غزالی، نگاشته‌ام، که در سال ۱۳۴۱ شمسی، در قم، به چاپ رسیده است.

۱۴. امام مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی، برادر کهنتر حجت الاسلام غزالی، از اکابر عرفای اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم ق، مؤلف آثاری چون: السوانح فی معنی العشق که آن را برای عین‌القضات همدانی نگاشته است، و آثار فارسی از جمله: بحر الحقیقه، رساله الطیور، رساله العینیه، وصیت و پندنامه، مقاله روح<sup>۱</sup> و غیر آنهاست.

۱۵. ابوبکر عتیق بن محمد هروی سوراآبادی «سوریانی» (م ۴۹۴ق)، معاصر الپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی و از مفسران سده پنجم قمری و صاحب تفسیر - معروف فارسی - سوراآبادی که پیرامون سالهای ۴۷۰ تا ۴۸۰ق، نگاشته شده است. نسخه بسیار کهن و نفیسی از آن که در نیمه نخست سده ششم ق کتابت شده، در این کتابخانه بزرگ، به شماره «۱۰۹۸۴»، موجود است.<sup>۲</sup>

→ از کتاب نصیحة الملوك، دو ترجمه عربی وجود دارد: ۱- التبرالسيوك في نصيحة الملوك که چاپ شده است؛ ۲- ترجمه عربی ناشناخته که نسخه‌ای از آن مورخ ۹۷۹ق، در کتابخانه یا صوفیه استانبول، موجود است. کتاب نصیحة الملوك بر اساس نسخه‌های یادشده، به تصحیح و مقدمه عالمانه مرحوم استاد جلال‌الدین همائی، در سال ۱۳۵۱ش، از سوی انتشارات انجمن آثار ملی، در تهران، به چاپ رسیده است.

۱. مجموعه آثار فارسی امام احمد غزالی، در یک مجلد، شامل شش رساله، با نشر شیوای فارسی، به اهتمام احمد مجاهد، در سال ۱۳۵۸ش، از سوی انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است.

۲. با توجه به دیگر نسخه‌های کهن موجود که در فهرستهای گوناگون آمده است، این نسخه قدیم‌ترین و یا یکی از کهن‌ترین نسخه‌های موجود آن در جهان است. متأسفانه کمی رطوبت دیده و در واحد مرمت کتابخانه، ترمیم شده است. آیات آن با خطوط کوفی درشت و به خط نسخ است. این نسخه بسیار کهن را، اینجانب دو سال قبل، با تعدادی نسخه کهن دیگر، برای این کتابخانه بزرگ خریداری نمودم. برخی از نسخه‌های آن که در کتابخانه‌های جهان موجود است، از این قرارند: ۱- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «OR11311»، مورخ ۱۵ رمضان سال ۵۳۵؛ ۲- نسخه کتابخانه دیوان هند، وابسته به کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، مورخ ربیع‌الاول سال ۵۲۳، به خط نسخ قدیم گُرگین بن کرگُسار ترکی. از روی این نسخه، به صورت تصویری، با مقدمه مرحوم استاد



→ مجتبی مینوی، در سال ۱۳۴۵ش، در تهران، چاپ شده است؛ ۳- نسخه کتابخانه بورس چلبی، در ترکیه، به شماره «۳۶»، مورخ ۲۲ شعبان سال ۵۷۴ یا ۵۷۷، به خط ابی جعفر محمد بن مودوبن محمد کاتب؛ ۴- نسخه کتابخانه عمومی مغنیسا، در ترکیه، به شماره «۱۶۸»، مورخ ۳۰ ذیقعد ۶۱۲، به خط احمد بن عثمان بن علی بن عثمان بن محمد بلخی عقیلی حاجی عمادی حوثی؛ ۵- نسخه کتابخانه بودلیان، در شهر آکسفورد انگلستان، به شماره «۳۴ فارسی»، مورخ ماه صفر سال ۶۸۴، به گفته دکتر مهدی بیانی، این همان نسخه‌ای است که در کتابخانه مرحوم تربیت، در تبریز بوده و سپس توسط سوداگران، به خارج از کشور رفته و اکنون در کتابخانه بودلیان قرار دارد؛ ۶- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم دکتر صادق کیا، مورخ سال ۷۰۱ق؛ ۷- نسخه کتابخانه خالد ابو ایوب، در ترکیه، به شماره «۱۴»، مورخ رمضان سال ۷۰۴؛ ۸ تا ۱۳- نسخه‌های کتابخانه موزه مولانا، در شهر قونیه ترکیه، به شماره‌های «۱۰۰-۱۰۵»، در ۶ مجلد، نخستین جلد مورخ ۲۲ صفر سال ۷۲۳ و آخرین جلد مورخ ۲۱ صفر سال ۷۲۵؛ ۱۴- نسخه دیگر کتابخانه دیوان هند، وابسته به کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «الف ۳۸۳۸»، مورخ ۸ ذیقعد سال ۷۳۰؛ ۱۵- جلد دیگر این نسخه، مورخ سده هشتم ق؛ ۱۶- نسخه کتابخانه لیدن، در هلند، به شماره «۱۶۵۸»، مورخ سال ۷۶۹ق؛ ۱۷- نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره «بلوشه ۳۰»، مورخ ۱۰ ربیع‌الاول سال ۷۸۰؛ ۱۸- نسخه دیگر کتابخانه لیدن، در هلند، به شماره «۱۶۵۷»، کتابت احتمالاً در سده ششم ق؛ ۱۹- نسخه کتابخانه پیر هدائی، در استانبول ترکیه، به شماره «۶۴»، احتمالاً مورخ سده هفتم ق؛ ۲۰- نسخه کتابخانه برلین، در آلمان، به شماره «۹۳۸»، کتابت احتمالاً در اوایل سده هشتم ق؛ ۲۱- نسخه کتابخانه سالتیکوف شچدرین، در شهر سن پترزبورگ روسیه، به شماره «۲۰۵»، مورخ سده هفتم یا هشتم ق. این نسخه، همچون صدها نسخه خطی دیگر، در کتابخانه موقوفه مقبره شیخ صفی‌الدین، در اردبیل بوده، که در زمان جنگ ایران و روس، غارت شده و سرانجام به این کتابخانه انتقال یافته است؛ ۲۲- نسخه کتابخانه فردوسی، در شهر دوشنبه، در تاجیکستان، به شماره «۲۳۹»، کتابت سال ۸۳۶ق؛ ۲۳- نسخه کتابخانه حسین چلبی، در شهر بارسای ترکیه، به شماره «۳۵»، مورخ سده نهم ق؛ ۲۴- نسخه کتابخانه دارالکتب مصر، در قاهره، به شماره «۱۰»، مورخ سال ۸۶۶ق، به خط احمد بن محمد بن علی حافظ، در قزوین؛ ۲۵- نسخه موزه ایران باستان، در تهران، به شماره «۳۵۰۰»، بی تاریخ؛ ۲۶- نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۵۸۹»، بی تاریخ؛ ۲۷- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۳۵۹۲»، بی تاریخ؛ ۲۸- نسخه دیگر کتابخانه عمومی- دولتی سالتیکوف شچدرین، در شهر سن پترزبورگ روسیه، مورخ سده نهم ق. این نسخه نیز، از جمله نسخه‌های موقوفه مقبره شیخ صفی‌الدین، در اردبیل بوده است.

یادآور می‌شود، بیشتر این نسخه‌ها را از فهرست «استوری» و فهرست میکرو فیلم‌های موجود در کتابخانه

۱۶. ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی (م بین ۵۵۹ تا ۵۸۳ق)، ادیب و دبیر نامور عصر غزنویان و صاحب کتاب معروف فارسی ترجمه و تهذیب کلبه و دمنه. این اثر را وی در سال ۵۴۵ق ترجمه نموده است، نسخه نفیس و کهنی که در محرم سال ۷۲۲ق کتابت شده، به شماره «۱۱۸۸»، در این

→ مرکزی دانشگاه تهران، انتخاب نموده‌ام.

یک نسخه بسیار نفیس دیگر که گویا گزیده‌ای یا اقتباسی از تفسیر مورآبادی است، در ۴ مجلد، در مزار تربت جام قرار داشته، در سال ۱۳۱۶ش، به دستور وزیر فرهنگ وقت - علی‌اصغر حکمت - به تهران منتقل شده و اکنون در موزه ایران باستان قرار دارد. مرحوم دکتر مهدی بیانی، در مجله پیام نو، سال اول، شماره ۷، سال ۱۳۳۴ش، صفحه ۴۴، چنین آورده است: «این نسخه مشتمل است بر یک دوره کامل متن عربی قرآن و ترجمه و تفسیر فارسی آن که در ۴ مجلد بزرگ، به قطع ۳۸<sup>۱</sup> × ۲۹<sup>۱</sup> سانتیمتر تجلید شده است. مجموع اوراق آن در حدود هزار برگ، جلد آنها چرمی قهوه‌ای رنگ لولادار مستعمل، کاغذ بخارایی ضخیم، خط متن ثلث و ترجمه و تفسیر به خط نسخ قدیم، هر صفحه در بعضی مجلدات دارای شش و در بعضی دیگر هفت سطر درشت در متن است و ترجمه فارسی آن، در زیر سطور درشت، به خط ریز و در آخر هر سوره، به همان خط ترجمه، تفسیر شده است و این صفحه‌ها هر یک ۲۵ سطر دارد...». تألیف این کتاب، در روز دوشنبه ۸ ربیع‌الآخر سال ۵۸۴، به انجام رسیده است و آن را به سلطان ابوالفتح محمد بن سام «سلطان غور» اهدا نموده است. کتابت نسخه، در سده ششم ق، به خط محمد بن علی بن محمد بن علی نیشابوری لیشی است.

همچنین گزیده دیگری از تفسیر مورآبادی، با عنوان، اشارات التفسیر فی بشارات التذکیر المستخرج من تفسیر العتین، به فارسی، از مؤلفی ناشناخته، مورخ سالهای ۶۶۴ تا ۶۹۴ق، در کتابخانه دارالکتب موجود می‌باشد که شامل تفسیر سوره مریم تا پایان قرآن کریم است.

بخشی از تفسیر مورآبادی، در سال ۱۳۴۷ش، با عنوان فصیح قرآن مجید، برگرفته از تفسیر مورآبادی، از روی نسخه کهن مورخ ۵۲۳ق، موجود در کتابخانه دیوان هند، در لندن، به صورت تصویری و به کوشش مرحوم استاد مجتبی مینوی، به سال ۱۳۴۵ش، در قطع رحلی چاپ و منتشر شده است. همچنین از روی نسخه کامل کهن دیگری، به صورت تصویری، در سال ۱۳۵۳ش، از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، با مقدمه دکتر پرویز ناتل خانلری، در تهران، به چاپ رسیده است. این نسخه، نسبتاً کامل می‌باشد؛ و نیز کتابی با عنوان بررسی املائی دستویسی از تفسیر مورآبادی که خانم کبری شیروانی آن را تنظیم نموده است، از سوی فرهنگستان زبان ایران، قبل از پیروزی انقلاب، در تهران، چاپ و منتشر شده است.

کتابخانه بزرگ موجود است.<sup>۱</sup>

۱۷. حجت‌الحق، فرید خراسان، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن شمس‌الدین ابوالقاسم زیدبن شیخ‌الاسلام جمال القضاة والخطباء، ابی سلمان امیرک محمدبن حاکم امام مفتی ابی علی حسین بیهقی<sup>۲</sup> «ابن فندق» (۴۹۹ - ۵۶۵ق)، متولد در بیهق سبزواری و از بزرگان علما و فضیلا ایرانی و صاحب آثار بسیار از جمله: جوامع احکام النجوم<sup>۳</sup>

۱. نسخه‌های کهن و نفیس دیگری در کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور وجود دارد؛ با توجه به اهمیت آنها، به تعدادی از این نسخه‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- نسخه کتابخانه جارالله افندی، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۷۲۷»، مورخ سال ۵۵۱ق. این نسخه، کهن‌ترین نسخه موجود تاریخ دار این کتاب در جهان می‌باشد؛ ۲- نسخه کتابخانه وزارت معارف ترکیه، در آنکارا، به شماره «۱۱۱»، مورخ سال ۵۹۴ق؛ ۳- نسخه کتابخانه عمومی بورسه، از کتابهای حسین چلبی، به شماره «۷۶۳»، مورخ سال ۶۹۷ق؛ ۴- نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره «۳۷۵ فارسی»، کتابت در سده ششم یا هفتم ق؛ ۵- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۳۷۶ فارسی»، مورخ سال ۶۷۸ق؛ ۶- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۳۸۳ فارسی»، مورخ سال ۶۶۴ق؛ ۷- نسخه کتابخانه بودلیان، در شهر آکسفورد انگلستان، به شماره «FRASER- ۱۰۰»، کتابت در سده هفتم ق؛ ۸- نسخه دیگر همانجا، به شماره «MS.PERS.F12»، مورخ سال ۷۳۰ق؛ ۹- نسخه کتابخانه گوتا، در آلمان، به شماره «HAL ۱۲۳»، مورخ سال ۷۳۶ق؛ ۱۰- نسخه کتابخانه نافذپاشا، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۰۱۰»، مورخ سده هفتم یا هشتم ق؛ ۱۱- نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، در تهران، به شماره «۱۸۸۰»، مورخ سده هشتم ق.

متن عربی و نیز همین ترجمه فارسی، بارها در ایران، مصر، هند و جاهای دیگر چاپ و منتشر شده است. یکی از صحیح‌ترین نسخه‌های چاپ شده موجود، همان چاپ انتشارات دانشگاه تهران است که به تصحیح و مقدمه بسیار سودمند مرحوم استاد مجتبی مینوی، بر اساس نسخه‌های خطی کهن یاد شده، در سال ۱۳۴۳ش، در قطع رحلی، چاپ شده است.

۲. دنباله تبار وی چنین است: ابن الامام قاضی ابی سلیمان «امام فندق» ابن امام ایوب بن امام حسن بن عبدالرحمان قاضی ابوالحسن احمد بن عبیدالله بن عمرو بن حسن بن عثمان بن ایوب بن خزیمه بن محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت...».

۳. این کتاب بعد از تألیف معارج الحکمة و تنه صوان الحکمة، به نگارش درآمده و شامل ۱۰ فصل است. در مقدمه آن چنین آمده: «جوامع احکام النجوم نامیدم چه آنرا از سخنان پیشینیان و پسینیان فراهم آوردم و هرچه در آنها بود، در اینجا گرد کردم و بیشتر از نگارشهای زرادشت، ماشاءالله، ابو معشر، احمد

به فارسی، در ۳ مجلد؛ و کتاب قصص الانبیاء و کتاب لباب الانساب واللقاب والاعقاب<sup>۱</sup>، به عربی؛ و کتاب تاریخ بیهق، به فارسی<sup>۲</sup>؛ و کتاب معارج

→ عبدالجلیل، ابن الخصب، غلام زحل، توفیل رومی، حنه هندی گرفته‌ام...». بیهقی این اثر را در اختربینی نگاشته؛ اما مبحثهای ستاره‌شناسی را به خلاصه‌الزیجات و امثلة الاعمال النجومیة خویش بازگشت می‌دهد. متأسفانه نسخه‌های کهنی که در سده‌های هفتم تا نهم ق نوشته شده باشد، وجود ندارد و در کتابخانه‌های داخل و خارج نیز کمتر وجود دارد. نسخه‌های موجود این کتابخانه بزرگ از سده‌های دهم ق به بعد کتابت شده است. مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه، در مقدمه معارج نهج البلاغه نوشته است: «از این جوامع یک نسخه، در کتابخانه سپهسالار سابق، به شماره «۶۴۰»، موجود است، و نیز پنج نسخه دیگر در جاهای مختلف وجود دارد که قدیم‌ترین آن، مورخ ۹۴۹ق است که در سبزواری کتابت شده است، و نیز نسخه‌ای در بنگال هند، به شماره «۱۴۹۳» موجود است» و همچنین چهار نسخه دیگر در این کتابخانه بزرگ، بدین ترتیب موجود می‌باشد: ۱- نسخه شماره «۷۳۸۵»، به خط نستعلیق، مورخ سده سیزدهم ق؛ ۲- نسخه شماره «۶۲۱۷»، مورخ دوشنبه ۸ رمضان سال ۱۲۴۴؛ ۳- نسخه شماره «۶۴۳۶»، به خط نستعلیق، در سه‌شنبه ۹ ذی‌قعدة سال ۱۲۴۸.

۱. این کتاب را وی، در جمادی‌الآخر سال ۵۵۸، به خواهش جمال‌الاسلام عمادالدین ابوسلیمان یا ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی حسنی علوی نسابه، نگاشته و به کتابخانه او هدیه کرده است. خوشبختانه این اثر مهم - که در علم تبارشناسی است - با مقدمه بسیار مفصل و سودمند پدر بزرگوارم مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره) به نام: «کشف الاریاب فی ترجمة صاحب لباب الانساب»، در سال ۱۴۱۰ق، در دو جلد، با تحقیق حجت‌الاسلام سید مهدی رجائی، از سوی انتشارات کتابخانه بزرگ معظم‌له، برای نخستین بار و بر اساس نسخه‌های خطی موجود در این کتابخانه و دیگر کتابخانه‌ها، چاپ و منتشر شده است.

۲. یک نسخه نفیس از تاریخ بیهق، مورخ سال ۸۳۵ق، در کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن؛ و نسخه‌ای دیگر در کتابخانه عمومی برلین، در آلمان، مورخ سال ۱۲۶۵ق، و نسخه‌ای در لکهنو هند؛ و نسخه دیگر در کتابخانه مرکز شرق‌شناسی بیرونی، در تاشکند ازبکستان، مورخ سال ۱۰۵۷ق، نگهداری می‌شود. شرق‌شناس مشهور روسی «بارتولد»، در مورد این نسخه، در دائرة‌المعارف اسلامی، به زبان روسی، ذیل «بیهق» و نیز در کتاب ترکستان خود نام آورده است.

تاریخ بیهق، تاکنون چند نوبت به چاپ رسیده است، از جمله: ۱- چاپ نخست، به تصحیح و تعلیقات مرحوم استاد احمد بهمنیار، از سوی بنگاه دانش، در چاپخانه کانون، در تهران، به سال ۱۳۱۷ش؛ ۲- چاپ دوم با همان تعلیقات و با مقدمه مرحوم علامه محمد قزوینی، به وسیله انتشارات فروغی، در چاپخانه اسلامیة تهران، به سال ۱۳۴۸ق / ۱۳۰۸ش؛ ۳- چاپ مجدد انتشارات فروغی، در

نهج البلاغة<sup>۱</sup>، به عربی؛ و تمة صوان الحکمة<sup>۲</sup>؛ و معارج الحکمة و بسیاری دیگر.

۱۸. محمد بن ایوب حاسب طبری، از ستاره شناسان و ریاضی دانان سده چهارم و پنجم ق، مؤلف کتاب تحفة الغرائب فی التبرنج والعجایب - یکی از نشرهای کهن فارسی - است. کهن ترین نسخه موجود این کتاب که در نیمه نخست سده هفتم ق کتابت شده، به شماره «(۱۲۳۸۰)»، در این کتابخانه بزرگ موجود است.<sup>۳</sup>

→ چاپخانه افست مروی، تهران، سال ۱۳۶۱ش، با همان تصحیح و تعلیقات و مقدمه؛ ۴- چاپ دائرةالمعارف العثمانیه حیدرآباد هند، به سال ۱۹۶۸م، به کوشش دکتر قاری سید کلیم الله حسینی - استاد دانشگاه عثمانیه - و با مقدمه مفصل وی به زبان انگلیسی؛ چاپ و منتشر شده است.

۱. شرحی است بر کتاب نهج البلاغة شریف رضی به عربی؛ این کتاب یکی از قدیم ترین شروحنی است که بر نهج البلاغة نگاشته شده است، وی آنرا در ۱۳ جمادی الاول سال ۵۵۱ه، به خواهش جمال المحققین ابوالقاسم علی بن حسن حونقی نیشابوری به پایان برده و آنرا به کتابخانه جلال الاسلام ملک النقباء عمادالدین ابوسلیمان علی بن محمد بن یحیی حسینی علوی - همو که باب الانساب را برایش ساخته - ارمغان نموده است. خوشبختانه این اثر مهم نیز، بر اساس یک نسخه مورخ یکشنبه ۱۴ صفر سال ۷۰۵ که به شماره «(۲۰۵۲)»، در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، در مشهد مقدس، موجود است، با تصحیح و مقدمه مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه، به سال ۱۴۰۹ ق، در یک مجلد، از سوی کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، در قم، چاپ شده است.

۲. این کتاب، به کوشش محمد کردعلی، در سال ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸م، به نام: تاریخ حکماء الاسلام، و نیز به عنوان: تمة صوان الحکمة، به کوشش محمد شفیع لاهوری، به سال ۱۳۵۱ق / ۱۹۳۵م، در لاهور پاکستان چاپ و منتشر شده است.

۳. نسخه های دیگری از این کتاب، در کتابخانه های مختلف موجود است که برخی از آنها چنین است:

۱- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «(۱۳۵۴/۲)»، مورخ سده هفتم یا اوایل سده هشتم ق. این نسخه، منبع اصلی تحقیق و چاپ کتاب، بوده است؛ ۲- نسخه دیگر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «(۲۱۶۰/۴)»، مورخ سده نهم ق؛ ۳- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «(Add ۲۷۲۶۱)»، مورخ جمادی الاول تا جمادی الآخر سال ۸۱۳ و ۸۱۴ این نسخه نفیس هنری، دارای ۲۱ نگاره است. کاتبان آن، محمد حلوانی کاتب و محمد کاتب بوده اند و آنرا برای جلال الدین اسکندر بن عمر شیخ - والی فارس و از نوادگان تیمور - نوشته اند؛ ۴- نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره «(۳۲۳۸/۲)»، مورخ سال ۸۹۲ ق؛ ۵- نسخه کتابخانه مجلس سنای سابق، به شماره «(۱۷۱۹۵)»، مورخ غره شعبان سال ۹۲۹. در ضمن، یک نسخه کهن و نفیس، با عنوان:

۱۹. سید زین‌الدین ابو ابراهیم اسماعیل بن حسن بن محمد حسینی جرجانی (م ۵۳۰ یا ۵۳۵ق)، پزشک نامدار ایرانی و مؤلف آثار ارزنده‌ای در طب، از جمله: الاغراض الطیبة والمباحث العلابیة<sup>۱</sup>، به فارسی؛ - معروف‌ترین اثر مهم و ارزنده او - کتاب ذخیره خوارزمشاهی، به فارسی است. چندین نسخه نفیس از این کتاب که در سده هفتم ق کتابت شده، در این کتابخانه، موجود است.<sup>۲</sup> یکی از

→ منتخبات تحفة الغرائب، به شماره «۲۲۱۳/۲۸»، در کتابخانه مرکز شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی، در شهر تاشکند ازبکستان، وجود دارد که ضمن مجموعه‌ای که کتابت رساله‌های آن، در سالهای ۷۴۵ تا ۷۹۱ ق است. این نسخه، در هامش این مجموعه کتابت شده است. به جز نسخه‌های معرفی شده فوق، نسخه‌های دیگری در کتابخانه‌ها وجود دارد که کتابت آن، در سده‌های یازدهم ق به بعد است. کتاب تحفة الغرائب، برای نخستین بار، به سال ۱۳۷۱ ش، همان‌گونه که در سطرهای پیشین ذکر شد، بر اساس نسخه شماره «۱۳۵۴/۲» کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به تصحیح جلال متینی، در تهران، چاپ و منتشر شده است.

۱. نسخه کهن و نفیسی از این کتاب که در سال ۷۸۹ق، به خط نسخ خوش، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۲. نسخه‌های این کتابخانه: به شماره «۷۱۷۳»، مورخ سال ۶۷۸ق، به خط نسخ حسین بن زکریا بن حاج حسین دهستانی که آن را برای یکی از امرای وقت کتابت نموده است؛ ۲- نسخه دیگر این کتابخانه که در سده هفتم ق کتابت شده، به شماره «۶۸۱۲»؛ ۳- نسخه شماره «۷۸۱۰»، این کتابخانه، مورخ سده هفتم ق، به خط نسخ.

قدیم‌ترین نسخه این کتاب، به شماره «۳۶۱۴»، مورخ دوشنبه ۴ محرم الحرام سال ۴۷۱ است که در کتابخانه نور عثمانیه استانبول، موجود و به خط نسخ عمر بن ابوبکر بن عطا ملک کیدانی است؛ نسخه کهن دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود که بخشی از آن، در سالهای ۵۷۲ و ۵۷۷ ق و بخشی دیگر، در سده هفتم ق کتابت شده است؛ نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره «۶۲۲۷»، مورخ سال ۵۸۱ق؛ نسخه دیگر در کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی، در تهران، مورخ سده ششم یا هفتم ق؛ نسخه کتابخانه شخصی منوچهر بزرگمهر، مورخ ۲ رجب سال ۴۸۰. در تاریخ این نسخه دست‌کاری شده است؛ نسخه دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «۱۳۹۴»، مورخ رجب سال ۵۴۶، - به ظاهر این تاریخ ساختگی و کتابت آن، در سده هفتم یا هشتم ق است - به خط نسخ ابو محمد بن محمد بن بینان کاتب؛ نسخه دیگری در کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی، مورخ رمضان سال ۵۵۹، به خط نسخ عبدالرحمان بن

→ ابی بکر بن ابوالقاسم؛ نسخه کتابخانه رضا رامپور در هندوستان، به شماره «۴۲۱م»، مورخ سال ۵۶۵ق، به خط ابو محمد بن محمد بن سلیمان بن یوسف هروی؛ نسخه کتابخانه وهبی افندی، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۳۵۹»، مورخ جمعه ۱۵ شوال سال ۶۰۳؛ مجلد دیگر این نسخه، با همان مشخصات، به شماره «۱۳۶۰»، کتابت در ماه رجب سال ۶۰۳؛ نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «OR ۶۳۹۰/۱»، کتابت در ربیع الآخر سال ۶۱۲؛ نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، کتابت در سده ششم و هفتم ق، نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۶۱۹»، مورخ سال ۶۲۶ق؛ نسخه دیگر همانجا، به شماره «۳۶۱۱»، مورخ سال ۶۲۶ق که احتمالاً نیمه دیگر نسخه قبلی باشد؛ نسخه دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «۲۴۹۳»، مورخ ۱۴ ربیع الاول سال ۶۳۰ق با اصل نسخه مقابله شده و به خط مؤلف، در شهر افرا، در روم است. نسخه دیگری نیز در همانجا، به شماره «۱۸۹۳»، به خط نسخ ابو علی حسن بن ابراهیم سلماسی، در سال ۶۳۱ق که عنوانها کوفی است و این نسخه را کاتب، برای خزانه نوشیروان بن مسعود بن محمد بن بهرامشاه کتابت نموده است؛ نسخه کتابخانه مجلس سنای سابق، به شماره «۲۳۲۷»، به خط نسخ یوسف بن محمد بن فضل الله حسینی جاجرمی، در روز پنجشنبه ۲۲ ذی قعدة سال ۶۶۸، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره «۵۵ پزشکی»، به خط نسخ یونس بن ابی بکر، در سال ۶۶۹ق؛ نسخه کتابخانه سلیمیه، در شهر ادرنه ترکیه، به شماره «۴۳۵»، به خط نسخ، مورخ سال ۶۶۹ق؛ نسخه کتابخانه فاتح، در استانبول ترکیه، به شماره «۳۵۵۱»، به خط نسخ احمد بن عبیدالله بن علی، در نیمه رمضان سال ۶۷۰؛ نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «OR ۵۸۴۱»، مورخ سال ۶۷۱ق؛ نسخه کتابخانه محمد شفیع، در لاهور پاکستان، مورخ سال ۶۷۱ق، به خط محمد بن احمد سمنانی؛ نسخه کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۴۴۹۳»، مورخ سال ۶۷۳ق، به خط نسخ محمد بن محمد بن محمد قاضی؛ نسخه کتابخانه ملی، در تهران، به شماره «۱۸۹۰/ف»، مورخ سال ۶۷۶ق؛ نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق، به شماره «۷۹۱»، به خط نسخ علی بن اسماعیل بن ابراهیم بن احمد گرگانی، مورخ دوشنبه ۲۰ رجب سال ۶۹۱؛ نسخه دیگری در کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «OR ۵۳۱۷»، مورخ سال ۶۹۵ق. نسخه کتابخانه گنج بخش در پاکستان به شماره «۸۷۶۵» مورخ سده ۸ق.

نسخه‌های نفیس دیگری در کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور وجود دارد که کتابت آنها در سده‌های هشتم و نهم ق است، از جمله نسخه‌های: کتابخانه مجلس، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه ملی ملک، کتابخانه مغنيسا در ترکیه، کتابخانه سلیمیه در شهر ادرنه ترکیه، کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، کتابخانه فاتح در استانبول، کتابخانه دانشسرای

آنها، نسخه‌ای است به خط نسخ مُعرب محمدبن ابراهیم بن محمدبن حسن ملک بن علی بن محمدبن ابراهیم بن حمزه بن عبیدالله بن محمدبن علی بن ابی طالب علیه السلام که در ماه جمادی الاول سال ۶۸۶ کتابت شده است.

۲۰. نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی (۵۰۴-۵۸۵ق)، از بزرگان و عاظم و علمای مذهبی شیعه و صاحب کتاب معروف *النقض*<sup>۱</sup>.

۲۱. شرف‌الدین ابوالفضل حُبیش بن ابراهیم مستطَبّ تفسیسی (م ۶۲۹ق)، صاحب آثاری چون: *وجوه قرآن*؛ *بیان الطب*؛ *القوافی و قانون الادب*، به فارسی.

۲۲. ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم‌الدین احمدبن عمر بن علی نظامی

→ عالی تهران، کتابخانه مسجد اعظم قم، کتابخانه موزه عراق در بغداد، کتابخانه انستیتو آثار خطی تاجیکستان در شهر دوشنبه، نسخه کهن کتابخانه ولی‌الدین افندی در استانبول ترکیه، کتابخانه مؤسسه شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی در شهر تاشکند ازبکستان.

در ضمن، این کتاب، از سوی تنی چند از پزشکان، بعد از عصر مؤلف تلخیص شده و باگزیده‌ای از این کتاب و چند کتاب دیگر پزشکی است. یک نسخه بسیار نفیس و کهن از منتخب آن که در سال ۶۲۶ق کتابت شده و شامل نیمی از کتاب است و مؤلف آن ناشناخته می‌باشد؛ و نیز نسخه‌ای دیگر که نسبتاً کهن و نفیس و گزیده‌ای از ذخیره خوارزمشاهی و دیگر کتابهای پزشکی است و در سده نهم ق کتابت شده، در این کتابخانه بزرگ موجود است.

بخشهایی از کتاب ذخیره، تاکنون چاپ و منتشر شده است، از جمله: ۱- چاپ دانشگاه تهران، جلد اول و دوم سال ۱۳۴۴ش، به کوشش مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار؛ ۲- چاپ انجمن آثار ملی در تهران، سال ۱۳۴۴ش، جلد اول، به تصحیح دکتر محمدحسین اعتمادی، دکتر محمد شهادت و دکتر جلال مصطفوی، در چاپخانه بهمن تهران؛ ۳- چاپ کامل کتاب، به صورت تصویری، در سال ۱۳۵۵ش، به تصحیح سعیدی سیرجانی، از سوی انتشارات فرهنگ ایران. این نسخه، از روی نسخه کامل و کهن مورخ ۱۵ ربیع الآخر سال ۶۰۳، موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، چاپ شده است.

۱. کتاب *النقض*، معروف به، *بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائل الروافض*، تاکنون دو نوبت به چاپ رسیده است؛ نخستین بار سال ۱۳۷۱ق / ۱۳۳۱ش، در تهران، با مقدمه و تعلیقات مرحوم استاد سید جلال‌الدین محدث ارموی؛ و دومین بار نیز، با همان تحقیقات، در سال ۱۳۵۸ش، از سوی انجمن آثار ملی، در تهران، چاپ و منتشر شده است.



عروضی سمرقندی، از شعرا و نویسندگان سده ششم ق، مؤلف کتاب مجمع النوادر معروف به: چهارمقاله. نسخه خطی نفیسی از آن در کتابخانه عاشرافندی، در استانبول، به شماره «۲۸۵»، مورخ سال ۸۳۵ق که در هرات نوشته شده، موجود است.<sup>۱</sup>

۲۳. رشیدالدین ابو حامد محمدبن محمدبن عبدالجلیل عمری «رشیدالدین و طواط» (م ۵۷۳ق)، از معاصران و آشنایان قطان مروزی، و مؤلف کتاب حدائق السحر و دقائق الشعر<sup>۲</sup>، به فارسی و کتابهای دیگر. دو نسخه کهن از این کتاب، موجود است: ۱- نسخه مورخ جمعه ۲۰ محرم سال ۶۸۶، ضمن مجموعه شماره «۱۶۱۳»؛ ۲- نسخه مورخ ربیع الآخر سال ۶۹۲، به خط نسخ سید شمس الدین بخاری، ضمن مجموعه «۱۳۹۲». هر دو نسخه، در کتابخانه کوپریلی، در استانبول، نگهداری می شود؛ نسخه ای دیگر ضمن مجموعه شماره «۷۳۰۸/۵»، مورخ سال ۸۸۹ق، در این کتابخانه بزرگ موجود است.

۲۴. ابوالفتوح رازی جمال الدین حسین بن علی بن ابوسعید محمدبن ابوبکر احمدبن حسین بن احمدبن ابراهیم بن فضل خُزاعی نیشابوری رازی (م بعد ۵۸۵ق)، از عالمان و مفسران بزرگ شیعه و صاحب تفسیر معروف فارسی روض الجنان و روح الجنان؛ نسخه بسیار کهن و نفیسی که در سال ۵۹۵ق کتابت شده،

۱. نسخه های کهن و قدیمی از این کتاب کمتر در کتابخانه ها یافت می شود، مرحوم علامه قزوینی، در سال ۱۳۴۵ق، این اثر را در شهر برلین آلمان، بر اساس نسخه چاپی سال ۱۳۰۵ق تهران و دو نسخه خطی دیگر در کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، مورخ سال ۱۷۰۱ و ۲۷۴ق، تصحیح و چاپ کرده است.

۲. کتاب حدائق السحر، تاکنون چند نوبت چاپ شده که برخی از آنها عبارتند از:

۱- چاپ سنگی سال ۱۳۰۲ق، در قطع رحلی که به ضمیمه کتاب پریشان قاننی به چاپ رسیده است؛

۲- چاپ کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، در تهران، با مقدمه مرحوم استاد عباس اقبال؛

در ضمن این کتاب به عربی، از سوی ابراهیم امین شورابی، ترجمه شده و به سال ۱۳۶۴ق /

۱۹۴۵م، در قاهره، چاپ و منتشر شده است.

به شماره «۳۶۸»، در این کتابخانه بزرگ موجود است.<sup>۱</sup>

۲۵. صفی‌الدین یوسف بن عبدالله بن یوسف لؤلؤئی اندخودی،<sup>۲</sup> از مفسران سده ششم ق و مؤلف تفسیر عرفانی فارسی بنایع‌العلوم.<sup>۳</sup> کهن‌ترین نسخه موجود

۱. نسخه‌های کهن و نفیس دیگری از این کتاب، در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد، از جمله: ۱- نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره «۱۳۶ تفسیر»، کتابت در سال ۵۵۵۶ق، به خط حیدربن محمد بن اسماعیل بن سلیمان بن ابراهیم اردلانی نیشابوری؛ ۲- نسخه دیگر همانجا، کتابت سال ۵۵۷ق، به خط ابوزید بن بندار بن محمد براوستانی؛ ۳- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم محدث ارموی، کتابت ماه صفر سال ۵۷۹ق؛ ۴- نسخه دیگر همانجا، مورخ سال ۵۷۹ق که احتمالاً جلد دیگر نسخه قبلی باشد؛ ۵- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «۱۰۵۰»، کتابت ماه صفر سال ۵۹۵ق؛ ۶- نسخه دیگر همانجا، به شماره «۲۰۴۴»، مورخ سده ششم یا هفتم ق؛ ۷- نسخه دیگر همانجا، مورخ سده هشتم یا نهم ق؛ ۸- نسخه دیگر کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، کتابت سده هشتم ق؛ ۹- نسخه کتابخانه پتته، در هند، به شماره «۴۹۰۲»، کتابت سال ۷۳۴ق، به خط تاج‌الدین عمر خوافی؛ ۱۰ و ۱۱- دو نسخه در کتابخانه بانکی پور، در هند، به شماره «۱۱۳۷ و ۱۱۳۹»، کتابت سال ۷۳۴ق؛ ۱۲- نسخه کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی، در تهران، کتابت سال ۷۷۱ق، به خط عبدالسلام بن محمد بن علی؛ ۱۳- نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۵۸۵»، کتابت سال ۸۸۸ و ۸۹۰ق، به خط محمد بن رضی‌الدین محمد حافظ رضوی؛ ۱۴- نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به شماره «۳-۲۷۹۹ / ف»، کتابت سده هشتم یا نهم ق؛ ۱۵- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، به شماره «ORL ۱۱۸۶»، کتابت سده دهم ق. نسخه‌های بسیار دیگری، در کتابخانه‌های داخل و خارج موجود است که در سده‌های نهم و دهم ق به بعد کتابت شده است. این تفسیر مهم شیعی، برای نخستین بار، در سال ۱۳۲۳ش به بعد، در ۵ مجلد، چاپ و منتشر شده و نیز از روی همین چاپ، به صورت افست، در سال ۱۴۰۹ق، از سوی انتشارات این کتابخانه بزرگ چاپ و منتشر شده است. سومین چاپ آن نیز، در ۱۲ جلد، از سوی انتشارات اسلامی، در تهران، به تصحیح مرحوم آیت‌الله استاد ابوالحسن شعرانی و تصحیح استاد علی‌اکبر غفاری، به سال ۱۳۵۶ش، چاپ شده و تازه‌ترین چاپ آن، در ۲۰ مجلد، از سوی انتشارات آستان قدس رضوی، به تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح چاپ شده که جلد نخست آن، در سال ۱۳۷۱ش، منتشر شده است.

۲. «اندخود» محلی قدیمی که در جنوب خراسان قرار داشته است.

۳. نام این تفسیر، در بیشتر فهرستهای نسخه‌های خطی کتابخانه‌های داخل و خارج نیامده است؛ تنها یک نسخه، در کتابخانه نذیر احمد و علی‌احمد صاحبان، در پاکستان، وجود دارد که کتابت آن در سده یازدهم یا دوازدهم ق است.

این تفسیر که در ۱۰ محرم سال ۶۶۱ کتابت و از آغاز تا انجام آن تصحیح و مقابله شده، در این کتابخانه بزرگ، به شماره «۲۹۶» نگهداری می‌شود.

۲۶. شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، از دانشمندان نیمه نخست سده هفتم ق، مؤلف کتابهای الکافی فی العروضین والقوافی و المنرب فی اشعار العرب و المعجم فی معایر اشعار المعجم<sup>۱</sup>، به فارسی. نسخه‌های کهن و نفیسی از این اثر، در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد<sup>۲</sup>؛ کهن‌ترین آنها نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی است که در نیمه دوم سده هفتم ق نوشته شده است.

۲۷. شمس‌الدین محمدبن مسعود بخاری غزنوی (م ۵۸۲ق)، مؤلف کتابهای: آثار علوی، در طبیعیات و کائنات جو<sup>۳</sup>؛ کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم؛ جهان دانش

۱. کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم، به تصحیح مرحوم علامه محمد قزوینی و مقابله مرحوم استاد مدرس رضوی، از سوی انتشارات دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ ش، چاپ و منتشر شده است.

۲. از جمله: ۱- نسخه کتابخانه شخصی ذکاءالملک فروغی، مورخ جمادی‌الاول سال ۷۷۵ که مشخص نیست، پس از درگذشت وی به کجا رفته است؛ ۲- نسخه کتابخانه شخصی میرزا عبدالرحمان، مدرس آستان قدس رضوی، در مشهد مقدس که پس از درگذشت وی، به فرزندش میرزا اسدالله مدرس زاده رحمانی رسیده و در حال حاضر مشخص نیست، کجاست؛ ۳- نسخه کتابخانه شخصی حاج شیخ فضلعلی مجتهد تبریزی که پس از رحلت ایشان، به فرزندش آقای مولوی رسیده است. این نسخه، یکی از نفیس‌ترین نسخه‌های موجود این کتاب به شمار می‌رود؛ زیرا نسخه، در کتابخانه شخصی استاد ادب و شاعر نامدار سده نهم ق، مولانا عبدالرحمان جامی قرار داشته و چند سطر خط وی، در حاشیه‌ای از برگهای آن مشهود است؛ ۴- نسخه کتابخانه ایاصوفیه، در استانبول ترکیه، به شماره «۴۲۷۲»، مورخ سال ۸۸۱ق. این کتاب، بر اساس نسخه‌های یادشده، به وسیله مرحوم علامه محمد قزوینی و با مقابله مرحوم استاد مدرس رضوی، تصحیح و از سوی انتشارات دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ ش، چاپ و منتشر شده است. همچنین چاپ دیگری، به کوشش شرق‌شناس مشهور انگلیسی «ادوارد براون» و علامه محمد قزوینی، در بیروت، به سال ۱۳۲۷ق، چاپ و منتشر شده است.

۳. این کتاب، به تصحیح مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه، برای نخستین بار، در تهران، به چاپ رسیده است. نسخه کهن دیگری از آن که در سده هشتم ق کتابت شده است، ضمن مجموعه شماره «۱۶۲۴»، در کتابخانه کوپرلی، در استانبول ترکیه، موجود است. همچنین نسخه‌های دیگری در کتابخانه‌ها وجود دارد که برخی از آنها از این قرار است: ۱- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم فخرالدین

و غیر آنها. نسخه کهن و بسیار نفیسی از آثار علوی که در سده هفتم ق کتابت شده، به شماره «۱۰۵۸۶»، به خط نسخ محمودبن بختیار اتابکی، در این کتابخانه بزرگ وجود دارد.

۲۸. الرسالة النظامية في العلوم الحسائية، در علم حساب، از مؤلفی مجهول، نسخه کهن و نفیسی از این اثر که در سده هفتم ق کتابت شده، به شماره «۱۱۴۱۷»، در این کتابخانه بزرگ وجود دارد.<sup>۱</sup>

→ نصیری امینی که پس از درگذشت وی، به دخترش رسیده و مورخ جمادی الاول سال ۷۵۳ است. این نسخه، منبع اصلی تصحیح مرحوم دانش پژوه، در چاپ کتاب بوده است؛ ۲- نسخه دیگر همانجا، مورخ سال ۱۰۰۵ق؛ ۳- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، مورخ سال ۱۳۳ق؛ ۴- نسخه کتابخانه دارالکتب المصریة، در قاهره، به شماره «۱-۲۰۰»، ۵- نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول، در ترکیه، به شماره «۱۲۹۹»، مورخ سال ۱۱۷۱ق، به خط عبدالله بن اسماعیل؛ ۶- نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق، به شماره «۷۴۲۶»، بی تاریخ؛ ۷- نسخه کتابخانه عمومی - دولتی سالتیکوف شچدرین، در شهر سن پترزبورگ روسیه، به شماره «۱-۴۳»، مورخ سال ۱۲۱۰ق. یاد آور می شود، چند نسخه به نام آثار علوی در کتابخانه ها وجود دارد که غیر از آثار علوی مورد نظر است، از جمله: آثار علوی، در کائنات جو، از میرزا محمد حسن شیروانی (م ۱۰۹۸ق) که به نام شاه عباس صفوی، تألیف نموده است. نسخه های خطی آن، در کتابخانه علمی یزد، به شماره «۱۱۳/۱۰»، مورخ ۱۰۹۲ق؛ و در کتابخانه مرحوم آیت الله سید حسن صدر، در کاظمین، به خط محمد مؤمن بن ابوالمفاخرین ملک علی تونی، مورخ ۲۳ ربیع الآخر سال ۱۱۴۸؛ همچنین نسخه ای دیگر با عنوان آثار علوی، در کائنات جو، از محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی، در کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق، به شماره «۱۸۴۴»، موجود است و نیز نسخه ای دیگر با نام آثار علوی، تألیف ابو حاتم اسفزاری، در کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، در تهران، به شماره «۱۵۲/۱»، مورخ سال ۱۱۷۴ق؛ و نسخه ای دیگر از آن، در کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق، در تهران، به شماره «۲۹۱۱»، وجود دارد. چند نسخه دیگر به نام آثار علوی، مؤلف ناشناخته - دو نسخه، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دو نسخه، در کتابخانه مدرسه سپهسالار سابق - نیز، موجود است.

۱. این کتاب، بسیار کمیاب و نسخه های آن نادر است؛ غیر از نسخه کهن موجود که در متن معرفی شد، نسخه ای دیگر، به شماره «۵۹۹۱»، مورخ ۲۸ ذیحجه سال ۱۰۶۷، به خط نستعلیق محمد صالح بن پیرداد، در این کتابخانه بزرگ موجود است که در حاشیه تصحیح شده و نشان مقابله دارد. همچنین یک نسخه دیگر، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد که نسخه کهنی نبوده و تاکنون فهرست نشده است. غیر از این نسخه ها، نسخه دیگری در فهرستهای نسخه های خطی کتابخانه ها، معرفی نشده است.

۲۹. محمدبن ابوالبرکات جوهری نیشابوری (م اواخر سده ششم یا اوایل سده هفتم ق)، مؤلف کتاب جواهرنامه، در طبیعیات، به فارسی که آن را در سال ۵۹۲ق، برای نظام‌الدین ابوالفتح مسعود ابهری - وزیر سلطان تکش خوارزمشاه - تألیف کرده است. کهن‌ترین نسخه موجود این کتاب که در نیمه دوم سده ششم ق، در عصر مؤلف کتابت شده، به شماره «۱۱۸۵۲»، در این کتابخانه بزرگ موجود است.

۳۰. ابوالمفاخر بن ابوالعلاء اصفهانی، از دانشمندان اوایل سده هفتم ق، مؤلف کتاب اختیارات کارها و حوائج ایام، که دانشنامه‌ای است، در غالب مسایل جهان، در عصر مؤلف. تنها نسخه موجود کهن آن، در قطع بیاضی که در نیمه دوم سده هفتم ق کتابت شده، به شماره «۱۱۰۸۰»، در این کتابخانه بزرگ موجود است.<sup>۱</sup>

۳۱. نجم‌الدین ابوبکر بن محمد بن شاهاورین انوشروان رازی، از دانشمندان نیمه دوم سده ششم و اوایل سده هفتم ق، مؤلف کتاب مشهور مرصادالعباد، در عرفان، از نثرهای جاویدان و یکی از نفایس متون فارسی است. نسخه‌های نفیس و کهنی از این اثر، در کتابخانه‌های جهان وجود دارد که یکی از کهن‌ترین آنها، نسخه کتابخانه شهر بوسرای ترکیه، به شماره «۶۶۴» که در ۲۲ رمضان سال ۶۸۴، «۶۴ سال پس از تألیف کتاب و سی سال بعد از درگذشت مؤلف»، نوشته شده است. همچنین نسخه کهن دیگری، به شماره «۳۴۵۴»، مورخ ۵ رجب سال ۷۹۳ و نسخه دیگر، به شماره «۹۵۰۲»، مورخ ۱۳ ذیحجه سال ۹۷۶ و نسخه دیگر، به شماره «۷۸۵۶»، مورخ سده دهم ق، در این کتابخانه بزرگ

۱. این نسخه نفیس و منحصر را، به ضمیمه دو نسخه کهن و نفیس دیگر، سه سال قبل، برای این کتابخانه بزرگ خریداری نمودم. نسخه دیگری از این کتاب را در هیچ یک از فهرس موجود نیافتم؛ بنابراین، به احتمال قوی این نسخه، منحصر بفرد است.

موجود است.<sup>۱</sup>

۳۲. اسحاق بن ابراهیم بن ابی الرشید بن غاذم طائی سجاسی<sup>۲</sup>، از دانشمندان نیمه نخست سده هفتم ق<sup>۳</sup>، مؤلف کتاب فوائد السلوک فی فضائل الملوک، در اخلاق و فضائل آداب شاهان و ملوک که در ده باب تنظیم شده است. کهن ترین و نفیس ترین نسخه آن، به شماره «۵۷۳۴»، مورخ شب سه شنبه ۶ ماه رجب سال ۶۴۱، به خط نسخ ابوشمس غزال بن عمر بن غزال قصبی قفلیسی، در این

۱. نسخه‌های نفیس دیگری از این کتاب، در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد که برخی از آنها بدین قرارند: ۱- نسخه کتابخانه موزه مولانا، در شهر قونیة ترکیه، به شماره «۱۷۱۴/۱»، مورخ سده هشتم ق؛ ۲- نسخه کتابخانه رئیس الکتاب، در ترکیه، به شماره «۵۰۹»، نوشته سده هفتم یا هشتم ق؛ ۳- نسخه کتابخانه ملی وین، در اتریش، مورخ جمعه اوایل ربیع الاول سال ۶۸۵؛ ۴- نسخه کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران، نوشته سده هفتم ق، بدون آغاز و انجام. این نسخه پیشتر در کتابخانه شخصی مخبر السلطنه هدایت، در تهران، قرار داشته است. مرحوم محمد تقی دانش پژوه، در صفحه ۱۹۱ فهرست نسخه‌های خطی آن دانشکده، وصف این نسخه را آورده است؛ ۵- نسخه کتابخانه فاتح، در استانبول ترکیه، به شماره «۲۸۴۱»، مورخ سال ۷۵۰ ق، به خط ابن محمد بن مقرب؛ ۶- نسخه کتابخانه ایاصوفیه، در استانبول ترکیه، به شماره «۲۰۶۷»، مورخ دوشنبه ۲۳ جمادی الاول سال ۷۵۲، به خط همو؛ ۷- نسخه دیگر، در کتابخانه موزه مولانا، در شهر قونیة ترکیه، به شماره «۱۷۱۵-۱»، نوشته نیمه نخست سده هشتم ق؛ ۸- نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مورخ سال ۶۹۷ ق که به ظاهر، تاریخ آن ساختگی است و بسیار مغلوط است؛ ۹- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، مورخ سال ۷۴۴ ق. نسخه‌های دیگری نیز، در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد که نام بردن از همه آنها در این گزارش، میسر نیست. کتاب مرصاد العباد، چندین نوبت به چاپ رسیده است. یکی از صحیح ترین چاپهای آن، با مقدمه و تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب، در سال ۱۳۵۲ ش، منتشر شده است.

۲. در جلد ۱۵ فهرست نسخه‌های خطی این کتابخانه بزرگ، «سجاسی» آمده که نادرست و صحیح آن «سجاسی» است.

۳. سعید نفیسی، در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، می نویسد: «اسحاق بن ابراهیم بن ابوالرشید، از نویسندگان است که از احوالش اطلاعی نیست و همین قدر پیدا است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم ق می زیسته و مؤلف کتابی است، در حکایات، به فارسی فصیح و روان، به نام: فوائد السلوک فی فضائل الملوک که در سال ۶۱۰ ق، تألیف کرده است.»

کتابخانه بزرگ موجود است. این نسخه را کاتب برای خزانه یکی از حاکمان، نوشته است.<sup>۱</sup>

۳۳. علی بن محمد بن طاهر بن علی بن محمد بن سعید ادیب گرمینی، از بزرگان ادب در نیمه دوم سده ششم و اوایل سده هفتم ق، مؤلف کتاب تکملة الاصناف، در لغت عربی به فارسی؛ و یکی از قدیم ترین فرهنگنامه های عربی به فارسی است. کهن ترین نسخه خطی موجود آن که در همان اواخر سده ششم ق، به خط نسخ نوشته شده، در کتابخانه گنج بخش، در پاکستان، به شماره «۱۳۵۱» در «۲۵۱» برگ موجود است.<sup>۲</sup>

۳۴. مرزبان بن رستم بن شروین، از شاهزادگان طبرستان و مؤلف

۱. نسخه های کهن دیگری از این کتاب، در کتابخانه های مختلف موجود است که تعدادی از آنها بدین قرارند: ۱- نسخه کتابخانه ایاصوفیه، در استانبول ترکیه، به شماره «۱۹۹۵»، مورخ دوشنبه ۱۵ ذی قعدة سال ۶۸۶. واقف آن، سلطان محمودخان، به گواهی احمد شیخ زاده، مفتش اوقاف حرمین؛ ۲- نسخه کتابخانه ملی ملک، در تهران، به شماره «۴۰۱۴»، مورخ سده هشتم ق. این نسخه را کاتب، برای خزانه ملک الوزراء... الدین عمادالاسلام ابن عزالدین سیف بن صاحب السعید نظام، نوشته است؛ ۳- نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره «S.P. ۹۱»، مورخ پنجشنبه اول ربیع الثانی سال ۹۳۶؛ ۴- نسخه کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی، به شماره «۷۷۹۵۲»، مورخ سال ۸۳۱ق؛ ۵- نسخه دیگر کتابخانه ملی ملک، به شماره «۳۳۶۴»، مورخ سال ۹۹۳ق؛ ۶- نسخه کتابخانه ملی تبریز، به شماره «۳۲۹۹»، بی تاریخ. در ضمن دو نسخه با عنوان: فراد السلوک فی مصاد الملوك، به شماره های «۹۸۵۰ و ۹۸۵۵»، در کتابخانه عمومی بغداد، در عراق، موجود است که به عربی نوشته شده و تألیف جمال الدین محمد بن محمد بن محمد بن نباته است، که این دو نسخه، ارتباطی با کتاب فراد السلوک فارسی ندارد. نسخه نفیس و کهن این کتابخانه بزرگ را، اینجانب چند سال قبل با چند نسخه نفیس دیگر، به وسیله مرحوم استاد محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، برای این کتابخانه، خریداری نمودم. بحمدالله برای نخستین بار، این اثر ارزنده فارسی، بر اساس این نسخه، که کهن ترین آن است و چند نسخه دیگر که یاد کردم، به وسیله دکتر نورانی وصال و دکتر غلامرضا افراسیابی، در سال ۱۳۶۸ش، از سوی انتشارات پازنگ، در تهران، چاپ و منتشر شده است.

۲. این نسخه به صورت تصویری، از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در شهر اسلام آباد، در سال ۱۳۶۳ش / ۱۴۰۵ق، چاپ و منتشر شده است.

مرزبان‌نامه<sup>۱</sup> در اواخر سده چهارم ق که اصلاح آن، به وسیله کاتب و دبیر شیوا، سعدالدین و راوینی<sup>۲</sup>، در اوایل سده هفتم ق، انجام گرفته است.

۱. اصلاح این کتاب، از سعدالدین و راوینی، در بین سالهای ۶۰۷-۶۲۲ق، انجام گرفته است. نسخه‌های خطی آن، در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد که از جمله است: ۱- نسخه کتابخانه سالتیکوف شچدرین، در شهر سن پترزبورگ روسیه، مورخ سال ۷۴۰ق، به خط نسخ احمد بن احمد مسلمی قزوینی، به شماره «۲۷۴». این نسخه نیز، از نسخه‌های موقوفه مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی است؛ ۲- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، در لندن، مورخ سال ۷۶۲ق، در شیراز، به شماره «۶۴۷۶ OR»؛ ۳- نسخه دیگر همانجا، مورخ سده دهم ق؛ ۴- نسخه دیگری در همانجا، مورخ ۱۲۷۷ق؛ ۵- نسخه کتابخانه ملی پاریس، مورخ سال ۱۰۷۵ق، به شماره «۱۳۷۱»؛ ۶- نسخه دیگر همانجا، مورخ سال ۸۳۳ق؛ ۷- نسخه کتابخانه شخصی مرحوم حاج سید نصرالله تقوی که پس از درگذشت وی، به کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، منتقل شده است. مرزبان‌نامه، تا کنون به ترکی و عربی نیز، ترجمه شده است. یک نسخه ترجمه عربی، در کتابخانه ملی پاریس موجود است که گمان می‌رود از شهاب‌الدین احمد بن محمد بن عربشاه (م ۸۵۴ق)، مؤلف کتاب فاکه‌الخلفاء و مذاکمة الظرفاء باشد. این نسخه، در سال ۱۲۷۸ق، با چاپ سنگی، به تصحیح سید محمد بن عبدالله بن عبدالواحد میرحسینی حنفی خلوتی رشیدی، به سرمایه وی و سید عبدالهادی نجایاری، در قاهره مصر، چاپ شده است و دارای تصاویر می‌باشد. کتاب مرزبان‌نامه، تا کنون چند نوبت به چاپ رسیده که برخی از آنها بدین قرارند:

۱- چاپ سال ۱۳۱۷ش، در تهران، به تصحیح و تحشیه علامه محمد قزوینی، در چاپخانه رنگین که بر اساس نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، مورخ ۷۶۲ق، تصحیح شده است.  
 ۲- چاپ سال ۱۳۵۸ق، به تصحیح مرحوم علامه قزوینی، در تهران، به وسیله انتشارات فروغی.  
 ۳- چاپ سال ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م، در شهر لیدن هلند، از انتشارات مؤسسه بریل، به تصحیح مرحوم علامه قزوینی.

۴- چاپ سال ۱۳۳۷ش، در تهران، به تصحیح مرحوم علامه قزوینی و مرحوم حاج سید نصرالله تقوی، به وسیله انتشارات بارانی.

۵- چاپ افسس سال ۱۳۵۲ش، از روی نسخه چاپ بریل هلند که به ضمیمه رساله ترجمان عن کتاب المرزبان، به فارسی، تألیف مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد علی دزفولی، از سوی انتشارات صدر، در تهران چاپ شده است.

۶- چاپ سال ۱۳۴۵ش، به تصحیح و تحشیه مرحوم فروغی، در تهران، در قطع جیبی، از انتشارات فراهانی (ترجمه عربی مرزبان‌نامه).

۲. «وراوی» بدون نون، به گفته یاقوت، در معجم‌البلدان، محلی در کوه‌های آذربایجان، مابین اردبیل و تبریز است.



۳۵. حافظ‌الدین محمد بخاری از دانشمندان اواخر سده ۷ ق مؤلف فرهنگنامه عربی به فارسی «المستخلص» یکی از کهن‌ترین واژه‌های قرآنی که لغات قرآن را به ترتیب سوره‌ها آورده است. نسخه‌ای از آن که در سال ۷۲۲ ق کتابت شده در کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان به شماره «۷۲۰» موجود می‌باشد و نیز چاپ تصویری از این نسخه به سال ۱۴۲۰ ق / ۱۳۶۱ ش از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد چاپ و منتشر گردیده است.

۳۶. عین الزمان حسن‌بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد ابوعلی قطان مروزی<sup>۱</sup> (۴۶۵-۵۴۸ ق / ۱۰۷۳-۱۱۵۳ م)، حکیم، پزشک، مهندس، ستاره‌شناس، ادیب لغوی و مؤلف کتاب گیهان شناخت که موضوع همین گزارش است.

۱. لغت‌نامه، دهخدا، ذیل «حسن قطان»، ص ۶۰۱.

## زیست‌نامهٔ قطان مروزی - مؤلف کتاب

در کلیهٔ منابع و مآخذی که شرح حال قطان مروزی را آورده‌اند، به همین شکل، که یاد شد، نام و نسب وی بیان شده است؛ جز ذهبی که نام جد وی را «حسن» نوشته و او را چنین معرفی کرده است: «ابوعلی حسن بن علی بن حسن بن محمد بخاری مروزی قطان طیب»<sup>۱</sup>.

رشیدالدین وطواط و ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی «ابن فندق»، از معاصران قطان مروزی که هر دو در ۵۶۵ قمری یعنی هفده سال پس از مرگ قطان، در گذشته‌اند، نخستین کسانی بوده‌اند که در آثارشان از او نام برده و یا وی را معرفی کرده‌اند و سپس یاقوت حموی (م ۶۲۷ ق)، و ذهبی (م ۷۴۸ ق) و صفدی (م ۷۶۴ ق)، که به پیروی از ابن فندق بیهقی، شرح حال مختصری از او ارائه نموده‌اند که به این شرح است:

نیاکان وی از مردم بخارا بوده‌اند و به همین دلیل ذهبی او را بخاری خوانده است؛ اما خود او در مرو، و در ۴۶۵ قمری، دیده به جهان گشوده است و در همان جا نیز، پرورش یافته و گویا از مرو بیرون نرفته، و پیوسته

---

۱. تاریخ الاملاک (حوادث و وفیات ۵۴۱-۵۵۰ ق)، ص ۳۰۱.

در همانجا زیسته است.

از استادان وی نیز، اطلاع دقیقی نداریم؛ جز اینکه ابن فندق بیهقی نوشته است که او از شاگردان ابوالعباس لوکری بوده<sup>۱</sup> و ذهبی چنین آورده که وی کتاب فضائل القرآن را از ابوالقاسم عبدالله بن علی طریثی<sup>۲</sup> و نیز از ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن علی قرشی<sup>۳</sup>، آموخته است.

او به گفته یاقوت، در آغاز عمر خویش به تحصیل فقه و حدیث پرداخت؛ اما پس از چندی این علوم را رها ساخت و به فرا گرفتن رشته های دیگر، روی آورد و با این حال باز در دوران کهن سالی، به سماع حدیث اشتغال ورزید و به رغبت داشتن به علوم شرعی تظاهر می کرد و عقیده باطنی او را جز خدا کسی دیگر ندانست.<sup>۴</sup>

صفدی این موضوع را چنین نوشته است که وی، در کهن سالی به استماع حدیث و اشتغال به آن پرداخت و فرا گرفته های حدیثی خود را نزد محدثان و آشنایان به حدیث که غریب بودند و پنهانی وارد مرو می شدند، تصحیح می نمود و این تظاهری بود به رغبت وی به علوم شرعی.<sup>۵</sup> بیش از این از استادان و دانش اندوزی وی اطلاعی نداریم؛ اما همگان به فضل او و دانش گسترده اش به علوم هم چون: پزشکی، نجوم، لغت، ادب و فلسفه اعتراف نموده اند و او را شیخی فاضل، بزرگ و محترم دانسته اند که به علوم اوایل (فلسفه و حکمت) علاقه و تمایل شدیدی داشت و مذهب فکری آنان را تأیید می نمود و چون آگاهی و چیرگی خاصی در پزشکی داشت، به «طیب»

۱. تمة صوان الحکمة (تاریخ حکماء الاسلام)، ص ۱۵۶.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، همانجا.

۳. الوافی بالوفیات، ۱۴۰/۱۲.

۴. بنية الوعاة صوطی، ۵۱۳/۱، به نقل از یاقوت حموی.

۵. الوافی بالوفیات، ۱۴۰/۱۲.

شهرت یافت.<sup>۱</sup>

ابن فندق بیهقی، در صفحات آغازین کتاب لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، در فصلی که به ذکر تبارشناسانی که درباره این علم در شهرها کتاب نوشته‌اند، از قطان مروزی نام برده و او را جزو ثقات به شمار آورده است و در جای دیگر از این کتاب، آنگاه که از میر سید شمس‌الدین شرف الاسلام ابوالحسن علی بن سید تقی بن مطهر بن حسن حسنی نام می‌برد، نوشته است که مدیون کتابهای شمس‌الدین و خود او در علم نسب است؛ زیرا پس از فتنه‌ای که منجر به غارت و از میان رفتن کتابهای علم انساب در نیشابور شد، منبعی نیافته که از آنها جهت تألیف کتاب خود بهره گیرد، جز کتابهای شمس‌الدین که از دستبرد نجات یافته بودند. سپس می‌افزاید که شمس‌الدین با امام حسن بن محمد بن علی بن ابراهیم قطان طبیب، مصنف کتاب الدوحه (در علم نسب آل ابی طالب) در مرو آمد و شد داشته و گویا از وی استفاده می‌کرده است.<sup>۲</sup>

از شاگردان وی نیز، آگاهی نداریم و چنانچه فرض کنیم شمس‌الدین حسنی، یکی از شاگردان او بوده، دومین کسی را که برخی از منابع به عنوان شاگرد او نام برده‌اند، عبدالرحیم بن سمعانی بوده است.<sup>۳</sup>

قطان مروزی، در مرو دکانی داشت که در آنجا به طبابت و مداوای بیماران، می‌پراخت؛ ولی به علت سوء خلق، مردم را می‌آزرد و کسانی را که از او در مورد مداوای خویش پرسش می‌نمودند؛ دشنام می‌داد و بیشتر معالجات و درمانهای وی به شکل کاستن از غذای بیماران بود و چه بسا

۱. تمة صوان الحکمة، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ لباب الانساب، ۱/۱۸۵، ۳۳۲؛ تاریخ الاسلام (ذهبی) همانجا؛ الوافی بالوفیات،

همانجا؛ بغية الرعاة، ۱/۵۱۳.

۲. لباب الانساب، ۱/۳۳۲.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، همانجا.

اتفاق می افتاد که بیمارانش را تا مدتی، از صرف غذاهای دارویی و حتی از خوردن غذا منع می نمود.<sup>۱</sup>

یکی از حوادث مشهور زندگانی او، غارت رفتن کتابها و نامه نگاریهایش با رشیدالدین و طواط می باشد که تفصیل آن به این شرح است:

در سال ۵۳۶ قمری، هنگامی که سلطان سنجر، در جنگ قطوان از قراختائیان شکست خورد و کار مملکت او نابسامان شد، اتسز خوارزمشاه، فرصت را غنیمت شمرد و بر خراسان تاخت و در آن میان سپاهیان وی به مرو حمله کردند و به قتل و غارت پرداختند. در آن حادثه تأسف بار، گروهی از اوباش شهر با سپاهیان خوارزم، همدست شدند و به غارت و چپاول اموال مردم و قتل بی گناهان پرداختند. حسن قطان نظر به سابقه آشنایی و دوستی با رشیدالدین و طواط که در اردوی خوارزمشاه بود، به او متوسل شد تا کتابخانه اش را از دستبرد و غارت نجات دهد و آن را به اردوگاه حمل نماید و به این وسیله از نابودی نسخه های نفیس کتابخانه اش جلوگیری نماید؛ اما رشیدالدین و طواط، موفق به این کار نمی شود و کتابخانه قطان به یغما می رود و او به تصور اینکه و طواط در غارت و به یغما رفتن کتابخانه اش دست داشته، و طواط را متهم ساخت که غارت کتابهایش به اشاره او بوده و از سر سوز و ناراحتی، در محافل و مجالس، زبان به بدگویی رشید می گشاید و نام و طواط را به زشتی می برد و میان آنان در این مورد مراسلات و مکاتباتی صورت می پذیرد<sup>۲</sup> که متأسفانه نامه های قطان به رشید، اکنون موجود نیست؛ ولی از نامه هایی که و طواط به قطان نوشته، اکنون چهار نامه باقی مانده است که در مجموعه رسائل عربی و طواط، به چاپ رسیده<sup>۳</sup> و یکی از آن نامه ها را عظاملک

۱. الوافی بالوفیات، همانجا؛ مجله شرق، دوره اول (۱۳۱۰ ش)، ۵۳۲/۹، به قلم عباس اقبال.

۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ۵/۲ - ۶.

۳. مجموعه رسائل و طواط، ص ۱۸ - ۲۷.

جوینی، در تاریخ خویش آورده است.<sup>۱</sup>

از نامه‌ها و پاسخهای رشیدالدین وطواط که به قطان نوشته، می‌توان دریافت که تا چه اندازه، نامه‌های قطان، به رشیدالدین، نیش‌دار، تند و سرشار از دشنام و پرخاش بوده است. رشیدالدین برای رفع بهتان و دفع تهمت‌هایی که از سوی قطان، متوجه او شده، به حسن قطان نامه‌ای محترمانه می‌نویسد و اشاره می‌کند، از کسانی که به خوارزم آمده‌اند، شنیده است که سرور من در محافل و مجالس، به بدگویی و دشنام من می‌پردازد، سپس می‌افزاید که این روش شایسته شخصیتی چون شما نیست و از انصاف به دور است و بعد سوگند یاد می‌کند که در آن حادثه هیچ نقشی نداشته است و در پایان نامه می‌افزاید که خداوند از راه حلال به او نزدیک به هزار جلد کتاب نفیس ارزانی داشته است و او تمامی آنها را به کتابخانه‌های بلاد اسلام وقف نموده، تا مسلمانان از آنها استفاده برند و کسی که چنین عقیده و عملی دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد که کتابخانه‌ای از شیوخ علم را که تمامی عمر خویش را انفاق کرده تا اوراق و کتابهای اندکی را فراهم آورد که اگر آنها را در بازار به فروش رسانند، با پول آن نمی‌توان غذای اندکی را فراهم ساخت، چپاول کند و یا دستور چنین کاری را بدهد؟!<sup>۲</sup>

قطان در پاسخ وطواط نامه‌ای می‌نویسد و از پاسخی که وطواط به او داده، می‌توان به خوبی دریافت که قطان این بار هم قانع نشده و در آن نامه دیگر بار وطواط را به غارت کتابهای خود متهم ساخته و به ناسزاگویی وی پرداخته است. وطواط در این نامه، ضمن اینکه به قطان حق داده است که از این حادثه ناراحت و خشمگین باشد، زیرا وی مسلوب و مغلوب بوده و این واقعه، آثار

۱. تاریخ جهانگشاه، ۶/۲-۷.

۲. مجموعه رسائل وطواط، ص ۱۸.

ناگواری بر او گذاشته و قلبش را جریحه دار نموده و این بسیار طبیعی است که طالب خون، به دامن هر سواره و پیاده‌ای بیاویزد و مال‌باخته، هر ایستاده و نشسته‌ای را متهم سازد؛ اما سرور من زیان دیده‌اند و من سوگند یاد می‌کنم که در این وقایع و حوادث کوچک‌ترین نقشی نداشته‌ام. سپس می‌افزاید که بنابه درخواست و اشاره آن امام کریم، روزی به منزل وی رفته تا کتابهایش را به اردوگاه حمل کند؛ اما چون وارد منزل شده، در پیش روی خود کتابخانه‌ای بزرگ و کتابهای انبوه دیده که از حد و اندازه تصور بیرون بوده است و حمل آنها به اردوگاه کاری بس مشکل! از این رو آنها را به حال خود رها کرده و با دست خالی آنجا را ترک نموده است. بعد در پایان نامه سوگندهای غلیظ و شدیدی یاد کرده که اگر او خود کتابها و اموال قطان را غصب کرده باشد و یا راضی به این امر بوده و یا خبر داشته که چه کسانی به این کار دست زده‌اند، از خداوند ببری و زنش بر او حرام باشد.<sup>۱</sup>

قطان در پاسخ این نامه، بار دیگر نامه‌ای به وطواط می‌نویسد که گرچه از مضمون آن نامه اطلاعی نداریم؛ اما از پاسخ وطواط می‌توان حدس زد که این بار نیز، قانع نشده است و به تکرار اتهامها و ناسزاها پرداخته است. وطواط در آغاز نامه سوم از اینکه قطان به او پاسخ داده، اظهار شادمانی نموده و نوشته است که وقتی نامه به من رسید، به استقبال آن نامه از جای برخاستم و با احترام نامه را گرفتم و بسیار خرسند شدم و بزرگان، اشراف، اعیان و علمای خوارزم را به منزل خویش دعوت کردم و نامه را بر آنان عرضه کردم و حتی در منزل منبری تهیه و خطیبی را فراخواندم، تا آن نامه را برای همگان با صدایی رسا و بلیغ قرائت کند و چون از من پرسیدند که این نامه از کیست و حاوی چه مطلبی است که تو را تا این حد خوشحال و مسرور ساخته؟ گفتم: نامه از امامی

بزرگوار و کریم است؛ چشم روزگار مانند او را ندیده، شخصیتی است که در دانش صاحب آیات و در فضل پیشگام همگان است. سپس شمه‌ای از فضایل و مناقب آن جناب را برای همگان بازگفتم؛ اما با کمال تأسف و قتی نامه قرائت شد، دریافتیم که بار دیگر همان اتهامها تکرار شده و نامه مملو از فحش و ناسزا و بدگویی است و پس از بیان شرح مفصلی از نگرانی و ناراحتی خود، و طواط در پایان نامه، چون قطان را متقاعد نمی‌دیده و از بدگویی و بی‌حرمتی، نسبت به او، دست بر نمی‌داشته، سخت بر قطان خشمگین شده و با کلماتی تند، در پاسخ قطان می‌نویسد که اگر سرور من این رویه سوء خود را ترک نماید، من حال اخلاص و مقام شاگردی را حفظ خواهم کرد و گرنه از در دیگر داخل خواهم شد و این بیت شعر را که نشانگر غایت خشم و غضب اوست، در پایان نامه برای قطان می‌نویسد:

فَعَنْدِي لِلْعَدُوِّ وَقَايِع

تَرِيهِ الْمَنَايَا لَا يَنَادِي وَيَهْدَاهَا<sup>۱</sup>

سرانجام امام حسن قطان از پاسخهای و طواط متقاعد می‌شود که وی در به غارت رفتن کتابها و اموال وی دستی نداشته و به و طواط، نامه‌ای حاکی از رضایت خود می‌نویسد. گرچه اصل این نامه نیز در اختیار نیست؛ اما از پاسخ و طواط، در چهارمین نامه، می‌توان به خوبی دریافت که قطان از اتهامات خود دست برداشته و از دشنام و بدگویی و طواط دست کشیده است. رشیدالدین از حسن عاقبت کار خشنود شده و از درشتیهایی که در نامه‌های سابق خود، در پاسخ قطان نوشته، عذرخواهی نموده است و بدین ترتیب غائله میان قطان و رشید و طواط، خاتمه یافت. و طواط در نامه آخر خود به تعریف و تمجید از قطان پرداخته و آغاز نامه را با این ابیات



آراسته است:

اخوالعلی الحسن القطان ذو شرف  
جیرانه للسنجوم الزهر جیران  
انسی لاغبط قوماً مقبلین هم  
لخطة الحسن القطان قطن

سپس از اینکه قطن، در نامه خود او را بخشیده و با کلمات و جمله‌هایی که در نامه خود نوشته، او را نواخته و اظهار رضایت و سرور و شادمانی نموده و از اسائه ادبی که روا داشته، عذر خواسته است.<sup>۱</sup>

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است آنکه، سیوطی در بغیة الوعاة،<sup>۲</sup> شمه‌ای از شرح حال قطن را، از معجم الادباء یا قوت حموی نقل کرده است که متأسفانه آن مطالب در نسخه چاپی موجود معجم الادباء یا قوت، وجود ندارد و گویا نسخه‌ای که در اختیار سیوطی بوده، غیر از نسخه‌ای است که اکنون در دسترس است.

شاید سیوطی شرح حال وی را از یکی از مجلدات مفقوده معجم الادباء یا قوت نقل کرده است؛<sup>۳</sup> ولی علامه قزوینی، در پاسخ نامه‌ای نوشته است: «... ترجمه حال حسن قطن در بغیة الوعاة سیوطی، به نقل از یا قوت مسطور است؛ ولی این فقره در مجلدات مفقوده معجم الادباء، چنان که سرکار خیال فرموده‌اید، نبوده است؛ زیرا که حسن قطن، نام و نسبش، حسن بن علی بن محمد است و در جلد سوم معجم الادباء، جمیع کسانی که نامشان حسن بن علی است، مسطور است. خواهید فرمود که پس سیوطی از کدام مجلد معجم الادباء، ترجمه حال حسن قطن را ذکر کرده است؟ در جواب عرض می‌کنم که ترجمه

۱. همان، ص ۲۶-۲۷.

۲. بغیة الوعاة، ۵۱۳/۱.

۳. مجله شرق، دوره اول (۱۳۱۰ ش)، شماره ۹/۵۳۱.

حال حسن بن قطان در همین جلد سوم معجم الادباء که چاپ شده، مسطور بوده است و هنوز نیز، قسمت دوم این ترجمه حال، در همان مجلد سوم مذکور است، به تفصیل ذیل:

چنان‌که از مطالعه اجمالی این جلد سوم شاید استنباط کرده باشید، این جلد سقطها و بیاضهای بسیار دارد، یعنی در اصل نسخه منقول عنها، بسیار سقطها و بیاضها بوده است که در بعضی مواضع جای سقط معلوم بوده است، ولی در بعضی مواضع جای سقط اصلاً و ابداً معلوم نبوده و کلام لاحق را به کلام سابق، ناسخ چسبانیده بوده است که ابداً ربطی مابین آنها موجود نبوده است و شاید مبلغ عظیمی مابین عبارات افتاده بوده است؛ از قبیل قسم اخیر است، ترجمه حال «الحسن بن علی الاسکافی» که ترجمه حال او، در جلد سوم معجم الادباء، از ص ۱۶۴ الی ص ۱۷۹ ممتد است و حال آنکه از ص ۱۶۹ از سطر دوازده از عبارتی که ابتدایش این است: «و کنت عندکونی بمر و عرضی علی شیخنا...السمعانی جزءاً یشتمل علی رسائل للحسن القطان الی الرشید الوطواط...» تا آخر ص ۱۷۹، جمعاً راجع به ترجمه حال حسن قطان است و ابداً و اصلاً و بوجه من الوجوه، ربط به ترجمه حال حسن بن علی اسکافی، صاحب عنوان ندارد و از اندک تعمقی معلوم می‌شود که قبل از عبارت مذکور در ص ۱۶۹، یعنی قبل: «و کنت عندکونی به مرو...» مبلغ عظیمی از آخر ترجمه اسکافی و اوایل ترجمه حال حسن قطان سقط شده است و آن قسمتی را که سیوطی در بغية الوعاة از یاقوت نقل کرده است، قطعاً و بالبداهه از همین قسمت ساقطه ترجمه حسن قطان است و قسمت اخیر آن ترجمه حال که باقی مانده است، چنان‌که ملاحظه خواهید فرمود، فقط عبارت است از نقل چند مکتوبی که مابین حسن قطان و رشید و طواط مبادله شده بوده است...».

سپس در ادامه این نامه، به تصحیح اشتباه محقق معجم الادباء، یعنی مارگلیو، در ص ۱۶۴، بعد از عنوان «الحسن بن علي الاسكافي» پرداخته که در حاشیه نوشته است: «يظهر مما يجي انه المعروف «بالحسن القطان»» به عبارت دیگر مارگلیو، خیال کرده که تمام ترجمه حال حسن اسکافی، در حقیقت ترجمه حال حسن قطان است و این اشتباهی واضح است. به هر حال آنچه فعلاً از شرح حال حسن قطان در معجم الادباء موجود است، همان نامه‌های رشیدالدین وطواط به قطان است که در مجموعه رسائل خود وطواط نیز آمده است...<sup>۱</sup>. مصطفی جواد نیز، همین مطلب را تأیید کرده است.<sup>۲</sup>

حادثه تلخ دیگری که برای قطان مروزی پیش آمده، دستگیری توسط ترکان غز و مرگ اوست که در بیشتر منابع آن را ذکر کرده‌اند و شرح تفصیلی آن از این قرار است:

در حادثه هجوم غزان به خراسان در سال ۵۴۸ قمری و استیلای آنان بر خراسان بزرگ، حسن قطان نیز، جزو کسانی بود که به دست ترکان غز اسیر گردید و در حال اسارت، آنان را با دشنامها و ناسزاهای سخت آزرده و آن دیوسیرتان آدم‌کش، چندان خاک در دهان او ریختند، تا سرانجام در نیمه رجب همان سال جان باخت.<sup>۳</sup>

در منابعی که شرح حال وی را آورده‌اند، هیچ اشاره‌ای به مذهب و اعتقادات او نشده است؛ اما آقابزرگ تهرانی، به دو دلیل او را در شمار علمای شیعه آورده است. نخست پنهان کاری در امر استماع حدیث و دیگری نوشتن کتاب نسب ابی طالب که همان کتاب دوحه الشرف فی نسب

۱. معجم الادباء، یاقوت حموی، ۹۵/۹ - ۱۱۷.

۲. فی التراث العربی، مصطفی جواد، ص ۱۴۵.

۳. طبقات اعلام الشیعة (قرن السادس)، ص ۶۵؛ فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۳۹۸.

ابی طالب است.<sup>۱</sup>

در تأیید این نظریه می‌توان به اشعاری که صفدی از وی در مورد آل ابی طالب و طالبیان سروده نیز، استناد کرد و به تمایلات شیعی‌گرانه وی پی برد و آن اشعار به این شرح است:

حد اني لحصر الطالبين حُبُّهُم  
و شدّ الى مرقي عُلَام تشوّفي  
ففيهم ذراري النَّبِيِّ مُحَمَّد  
فهم خير اخلاف تلوا خير مخلف  
مضى بعد تبليغ الرسالات موصياً  
باكرام ذي القربى واعظام مصحف  
و مارام أجراً غير وُدّ اقارب  
و اهوان به اجراً فهل من به يفي<sup>۲</sup>

که به خوبی نشانگر دوستی و علاقه‌مندی شدید وی به اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. چنان‌که از عبارت پایانی نسخه موجود گیهان شناخت: «الحمد لله حقّ حمده و صلّى الله على محمد و آله»<sup>۳</sup> نیز، چنانچه از خود وی باشد، می‌توان حدس زد که کلمه «و آله» اختصاص به شیعه دارد و معمولاً اهل سنت همراه کلمه «و آله» کلمه «و صحبه» نیز، می‌آورند. اضافه بر این آمد و شد ابوالحسن علی بن تقی بن مطهر بن حسن حسنی شمس‌الدین شرف‌الاسلام نسابه با وی که احتمالاً شاگرد قطان بوده و از وی علم نسب را آموخته نیز، خود مؤید شیعه بودن قطان است.<sup>۴</sup>

۱. همان.

۲. الوافی بلوفیات، ۱۴۱/۱۲.

۳. گیهان شناخت، نسخه کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، به شماره «۸۴۹۴»، برگ پایانی.

۴. لب الانساب، ۳۳۲/۱.

ابن فندق بیهقی، چند سخن حکمت آمیز، از ابوعلی قطان مروزی نقل کرده که عبارت‌اند از:

مادر فضایل نفسانی حکمت، دایه آن مزاج معتدل، پدرش استعداد کامل و فرزند و ثمره و نتیجه آن خوشبختی و سعادت عظمی است.

و گوید: ریا پست‌ترین اعمال و احتمال‌پاکترین سیره و شیوه است.<sup>۱</sup>

## آثار و تألیفات

بیهقی درباره او نوشته است که قطن مروزی طبع شعر داشت و دارای تصانیفی است و سپس به ذکر آثار و تألیفات وی پرداخته است.<sup>۱</sup> شمس‌الدین رازی گوید: امام حسن قطن یکی از ائمه خراسان بوده و مختصری در علم عروض ساخته و اوزان دوبیتی را بر دو شجره نهاده است.<sup>۲</sup>

صفدی اظهار داشته که قطن مروزی در هر یک از علوم اسلامی توانایی و صاحب اثر بود. او از تمامی دانشهای زمان خویش بهره گرفته و از آن آگاهی داشت و کتابخانه‌ای در مدرسه خاتونیه مرو تشکیل داده بود و خود بر آن نظارت داشت و از کتابهایی که خود نوشته و یا به دست آورده بود و شمار فراوانی نیز بودند، وقف آن نموده و در اختیار همگان قرار داده بود. سپس به شرح آثار وی پرداخته است.<sup>۳</sup>

سیوطی به نقل از یاقوت نوشته که آثار و تألیفات وی در میان مردم مرو

---

۱. همان، ص ۱۵۷.

۲. المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۹۱.

۳. الوافی بالوفیات، ۱۴۱/۱۲.

مشهور بوده و جایگاهی بلند در میان اهالی مرو داشته است.<sup>۱</sup> آثار و تألیفاتی که در منابع و مآخذ به او نسبت داده‌اند به این شرح است:

۱. دوحه الشرف فی نسب ابي طالب که در برخی از منابع به اختصار الدوحه، خوانده شده و در هشت مجلد بوده است. چنان‌که از نام آن آشکار می‌باشد، در علم انساب و تبارشناسی است. از این کتاب اکنون اطلاعی نداریم؛ اما تعدادی از تبارشناسان، از این کتاب، در آثار خویش یاد کرده و مطالبی از آن نقل نموده‌اند، همچون: اسماعیل بن حسین مروزی از ورقانی (م پس از ۶۱۴ ق) که در چند مورد از کتاب الدوحه استفاده کرده است؛<sup>۲</sup> دیگری فخرالدین رازی است که از کتاب قطان استفاده نموده است؛<sup>۳</sup> ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی «ابن فندق» (م ۵۶۵ ق) نیز گویا از این کتاب بهره برده و در آغاز کتاب خویش به ذکر علمای نسب که در شهرهای مختلف اقدام به نوشتن کتابی در علم انساب کرده‌اند، پرداخته و از آن میان از قطان مروزی و کتاب وی نام برده است.<sup>۴</sup>

۲. رسالة سارحة الرموز و فاتحة الكنوز.

۳. سیاتک الذهب.

۴. رسالة مشجر در انساب.

۵. العروض مشجره گویا همان کتابی است که شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، از آن استفاده کرده و نوشته است که قطان مروزی، نخستین کسی است که دو شجرهٔ آنخرب و آنخرم را برای تسهیل اوزان ۲۴ گانهٔ رباعی استخراج کرده است

۱. بغية الوعاة، ۵۱۳/۱.

۲. الفخری، ص ۵۴، ۱۲۸، ۲۴۷، ۲۴۸، از انتشارات کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ نخست.

۳. الشجرة المباركة، ص ۳۸، ۱۰۹، نیز از انتشارات این کتابخانه، چاپ نخست.

۴. لباب الاسب، ۱۸۷/۱، ۳۳۲، از انتشارات این کتابخانه.

۵. الرازي بالرفعات، ۱۴۱/۱۲.

و مختصری در علم عروض ساخته است و اوزان دوبیتی را بر دو شجره نهاده و من در کتاب خود، همان صورت نقش کردم و بر هر نوع مصراعی شعر نوشت و از احیف هر یک باز نمود، تا به فهم نزدیک تر باشد و مبتدی بر کیفیت انشعاب آن زودتر واقف شود و صورت آن دو شجره، این است که بر این دو صفحه است والله اعلم.<sup>۱</sup>

۶. رسائل في الطب.<sup>۲</sup>

همان گونه که پیشتر یاد آور شدیم، از آثار یاد شده، اکنون هیچ اطلاعی نداریم و دانسته نیست که آیا از این آثار نسخه‌ای موجود است، یا اینکه تمامی آنها از میان رفته‌اند. مهمترین اثر و شناخته‌ترین کتاب وی گیهان شناخت است که صفدی نوشته، من آن را دیده‌ام و در فن خود کتابی است، بسیار ارزشمند و خوب.<sup>۳</sup> خوشبختانه اکنون، تنها نسخه کهن آن موجود است و موضوع همین گزارش می‌باشد که قصد داریم به معرفی آن پردازیم. نکات و مطالبی که باید در مورد این کتاب بیان داشت به این شرح است:

### ۱. نام و عنوان:

در نام اصلی کتاب، اختلاف است برخی آن را: گیهان سیاحت و یا گیهان سیاحت خوانده‌اند.<sup>۴</sup> در مورد نخستین عنوان، علامه قزوینی نوشته است باکاف عربی و کاف فارسی، هر دو صحیح است علی ما فی البرهان.<sup>۵</sup> همچنین در مورد کلمه

۱. المعجم في معاني اشعار المعجم، ص ۹۱.

۲. تمة صوان الحکمة، ص ۱۵۷.

۳. الوافی بالوفیات، همانجا.

۴. تمة صوان الحکمة، همانجا؛ الاعلام زرکلی، ۲۰۲/۲.

۵. برهان قاطع، ۱۷۶۱/۳، ۱۸۷۲؛ یادداشت‌های قزوینی، ۵-۲۸۹/۶؛ فرهنگ فارسی معین، ۳/۳۱۱۶۱ و ۳۵۱۵.



«سیاحت»، علامه قزوینی نوشته است که: «...منتهی به اسم گیهان سیاحت (کذا!) که مسبب از سهو نساخ است، بدون هیچ شکلی...»<sup>۱</sup>. بنابراین نام صحیح کتاب همان: «گیهان شناخت» یا «گیهان شناخت» است که بیشتر مآخذ به آن تصریح کرده‌اند.

## ۲. مؤلف گیهان شناخت:

مرحوم سید جلال الدین تهرانی، ذیل شرح حال «حسن قطان مروزی» در گاهنامه، نوشته است که: «ما از او کتابی در هیئت و نجوم سراغ نداشتیم، تا آنکه از کتابخانه مرحوم حاج شیخ فضل الله مجتهد نوری، کتابی به نام کتاب گیهان شناخت، آقای آقاضیاءالدین، نجل آن مرحوم بیرون آوردند<sup>۲</sup> و برای پیدا کردن مؤلف آن را در کتابخانه مجلس در دسترس اهل فضل گذاردند، مؤلف معلوم نشد؛ ولی تاریخ تألیف و مکان تألیف آن را اینجانب یافتم. چه در تعیین اوجات کواکب می نویسد که به سال ۴۹۸ قمری، قبله مرو را نیز، تعیین کرده و این عادتی بود میان قدما که هر یک در کتب هیئت و نجوم، قبله شهر خود را تعیین می نمودند. ما دانستیم که این کتاب در سال ۴۹۸ تا ۵۰۰ قمری، تألیف شده و در مرو نیز، تألیف گردیده؛ ولی مؤلف معلوم نبود، تا آنکه از کتابخانه آستانه مقدسه، کتابی به نام نعمة صوان الحکمة، تألیف ابوالحسن بیهقی بیرون آوردند و در تهران به آقای سید محمد مشکوة بیرجندی که مردی فاضل است، برای تصحیح و نوشتن برخی حواشی دادند؛ در آن کتاب، تحت عنوان «حسن قطان مروزی» می نویسد: مؤلف کتاب گیهان شناخت فارسی در هیئت. آقای آقامیرزا طاهر تنکابنی، مدرس

۱. بیست مقاله قزوینی، ۱ و ۲/۳۵۸؛ مجله شرق، دوره اول (۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ ش)، ۶۰۵/۹.

۲. این نسخه، همان تنها نسخه موجود از کتاب گیهان شناخت است که به کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) منتقل شده است.

حکمت الهی که کتاب کیهان شناخت را دیده بودند، چون تمة صوان الحکمة را نیز می خوانند، متوجه می شوند که امام حسن قطان مروزی، صاحب کیهان شناخت است و ایشان تذکر موضوع دادند. پس امام حسن قطان مروزی، مؤلف کتاب کیهان شناخت و کتاب دیگری است که به نام اخترشناخت تألیف کرده و در کیهان شناخت، بدان اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

مرحوم عباس اقبال آشتیانی نیز، در این مورد نوشته است: «اگر چه در متن کتاب کیهان شناخت، هیچ جا اسم مؤلف برده نشده؛ ولی از اشاره بیهقی و مشهور نبودن کتابی به این عنوان، در علم هیئت، به اسم دیگری، می توان به ظن قوی گفت که این نسخه کیهان شناخت، همان کتابی است که بیهقی تألیف آن را به امام حسن قطان منسوب می دارد، به خصوص که مؤلف نسخه حاضر، در آن سمت قبله شهر مرو را که موطن و مقر قطان مروزی است، تعیین می کند و تألیف آن نیز، در بین سنوات ۴۹۸ تا ۵۰۰ قمری است؛ یعنی در اواسط عمر امام حسن قطان و بسیار بعید است که در یک عصر و زمان، دو نفر در یک شهر، در باب یک علم، دو کتاب به یک اسم تألیف کنند».<sup>۲</sup>

علامه قزوینی نیز، در مورد انتساب کتاب کیهان شناخت، به قطان مروزی، در نامه ای در تأیید نظر اقبال آشتیانی، چنین نوشته است: «اکتشاف بسیار - بسیار مهمی فرموده اید که در تمة صوان الحکمة، یافته اید که مؤلف کیهان شناخت، امام حسن قطان بوده است، چندی قبل آقای آقاضیاء الدین نوری، از بنده در خصوص مؤلف کتاب مزبور استفسار فرموده بودند و من با فحص بلیغ در جمیع فهارس جمیع مکاتب اروپا که به آنها دسترسی داشتم، ذکری و نامی

۱. گاهنامه ۱۳۱۱ ش، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲. مجله شرق، دوره اول (شهریور ۱۳۱۰)، ۵۳۳/۹ - ۵۳۴.

و نشانی، نه از گیهان شناخت و نه از مؤلف آن نتوانستیم به دست آوریم و حالا پس از قرائت مرقومه عالی و رجوع به تنمة صوان الحکمة، نسخهٔ برلین، ورق ۸۸۹ دیدم، بله واضحاً صریحاً، تألیف کتاب مزبور را به امام حسن قطان، نسبت می‌دهد... فوق‌العاده از این اکتشاف سرکار، بنده هم خوشحال شدم و فوراً در تحت نام سرکار این فقره را در حاشیة حاجی خلیفه و در ورقهٔ علیحده یادداشت کردم که یادم نرود»<sup>۱</sup>.

غیر از بیهقی در تنمة صوان الحکمة و سیوطی در بغیة الوعاة به نقل از معجم الادباء یا قوت حموی، صفدی نیز، در شرح حال قطان مروزی، کتاب گیهان شناخت را از آثار وی معرفی کرده است<sup>۲</sup> و در منابع متاخر نیز، یکی از آثار قطان مروزی را، همین کتاب دانسته‌اند.<sup>۳</sup> بنابراین انتساب کتاب گیهان شناخت و نسخهٔ موجود آن به وی قطعی است و جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

### ۳. تاریخ و مکان تألیف:

براساس نوشته‌ها و استخراجهایی که آقای سید جلال‌الدین منجم تهرانی کرده‌اند، در نسخهٔ موجود گیهان شناخت، در سه موضوع از کتاب، تاریخ تألیف کتاب به صورت تقریبی در فاصلهٔ سالهای ۴۹۸ تا ۵۰۰ قمری می‌باشد که به این شرح ذکر کرده‌اند که من تاریخ تألیف و مکان تألیف آن را در هنگام بیان اوجات کواکب و تعیین قبلهٔ مرو، یافته‌ام سپس به بیان این مواضع

۱. همان، دورهٔ اول (۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ ش)، ۶۰۵/۹.

۲. الوافی بالوفیات، ۱۴۱/۱۲.

۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به: تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۹۶۵/۲ - ۹۶۷؛ گنجینهٔ سخن، صفا، ۱۴۱/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، نفیسی، ۱۲۷/۱؛ سبک‌شناسی، ملک الشعرای بهار، ۴۰۳/۲ - ۴۰۴؛ فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۳۹۸.

سه گانه پرداخته‌اند:

الف. مورد اول، در اوایل نسخه، تصریح می‌کند که: «مواضع اوجات کواکب شمس و زهره و جوزا ۲۵ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۳ ثانیه، به اول محرم ۴۹۸ قمری...».

ب. مورد دوم، در اواسط نسخه: «اصول الجوزهرات، زحل، اسد، ۱۷ درجه و ۵۲ دقیقه و ۳۳ ثانیه، حرکت ایشان هم، چون اوجات است، برای سال ۴۹۸ هجری».

ج. در اواخر نسخه موجود نیز، چنین آمده است: «و به تاریخ آخر جمادی الاولی سنه خمسماة و در این ماه قران علویتین بود در برج جدی در ۱۲ درجه و ۴۰ دقیقه و خسوف کلی گذشته بود، ماه را در آخر سرطان، در این تاریخ مذنبه عظیم بدید آمد سپید یک رنگ بر شکل کوی صنوبر مغربی در آخر برج فوت». اقبال آشتیانی، این مطلب را از سید جلال‌الدین تهرانی نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب روشن می‌شود که آغاز تألیف کتاب، در اواخر سال ۴۹۷ قمری بوده و در اواسط یا اواخر سال ۵۰۰ قمری، تألیف آن پایان یافته است.

در مورد مکان تألیف کتاب نیز، باید گفت که چون عادت و سیره قدما بر این بوده که هر یک از آنها در کتابهای هیئت و نجوم، قبله شهر خود را تعیین می‌کرده‌اند، مؤلف در این کتاب نیز، جهت قبله شهر مرو را که موطن وی بوده، تعیین نموده و بدین سان روشن می‌شود که این کتاب را قطان در همان زادگاه خویش یعنی شهر مرو، نوشته است.<sup>۲</sup>

۱. مجله شرق، دوره اول (شهریور ۱۳۱۰)، ۵۳۴/۹-۵۳۵.

۲. گاهنامه ۱۳۱۱، ص ۱۳۲.

#### ۴. نسخه‌های موجود:

چنان‌که اشاره شد از این کتاب نسخه‌ای نفیس و بسیار کهن باقی مانده است که براساس نوشته‌های آقا بزرگ تهرانی، سید جلال‌الدین تهرانی، علامه قزوینی، اقبال آشتیانی و احمد منزوی، در کتابخانه مرحوم شیخ شهید، شیخ فضل‌الله نوری بوده و پس از وی به فرزندش آقاضیاءالدین نوری رسیده و ایشان این نسخه را برای شناسایی مؤلف، به کسانی چون سید جلال‌الدین تهرانی، علامه قزوینی و تنی چند از فضلاء آن روزگار سپرده و آنان نیز به اشاره آقامیرزا طاهر تنکابنی، متوجه می‌شوند که این کتاب از آن قطان مروزی است؛<sup>۱</sup> اما مشخصات این نسخه و سایر نسخه‌های موجود بدین شرح است:

#### یک: نسخه کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی؛

چند سال قبل، فردی نسخه‌ای کهن و نفیس از کتاب گیهان‌شناخت، را برای فروش به اینجانب پیشنهاد کرد؛ با دقت بسیار آن نسخه را بررسی نمودم و آن را بسیار نفیس و ارزنده یافتم و بی‌درنگ آن را خریداری و شخصاً وقف بر کتابخانه بزرگ و عمومی مرحوم والد بزرگوارم (ره) نمودم و سرانجام با مراجعه به منابعی که گزارش این نسخه را داده بودند، دریافتم که این همان نسخه‌ای است که در کتابخانه مرحوم آیت‌الله شیخ شهید فضل‌الله نوری بوده و پس از وی، به فرزندش مرحوم آقاضیاءالدین نوری رسیده است و براساس اطلاع اینجانب، تنها نسخه موجود کتاب است و نسخه دیگری از آن سراغ ندارم و دیگر نسخه‌ها که در برخی کتابخانه‌های داخل کشور موجود است

۱. الذریعة، ۲۵۴/۱۸ - ۲۵۵ - گامنامه، ۱۳۱۱، همانجا؛ مجله شرق، همانجا؛ بیست مقاله قزوینی، ۱/ ۳۵۷ و ۲/ ۳۵۸؛

یادداشت‌های قزوینی، ۵ و ۶/ ۲۸۹ - ۲۹۸؛ فهرست نسخه‌های فارسی، منزوی، ۱/ ۳۴۱ - ۳۴۲.

و بعد به آنها اشاره خواهیم نمود، از روی همین نسخه کتابت و گرده برداری شده است.

اما مشخصات نسخه کتابخانه که چاپ حاضر از روی آن تصویربرداری شده، چنین است: این نسخه به شماره «۸۴۹۴»، در گنجینه نسخه‌های خطی این کتابخانه به ثبت رسیده و در سه شنبه ۲۱ رمضان سال ۵۸۶، به خط نسخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم کاتب، کتابت شده، عناوین و نشانها و جداول و اشکال آن سنگرف، شامل ۱۰۲ برگ و هر برگ در پانزده سطر و هر صفحه چهارده در نوزده سانتی متر، جلد تیماج مشکی، بر روی برگ آغاز، چند تملک و نشانی خواندن کتاب دیده می‌شود که این نامها را می‌توان خواند: سعد بن سهراب قیصری، به تاریخ ربیع الاول ۷۲۰؛ علی بن احمد... و پشت برگ پایانی شعری است از سلطان خوارزمشاه که در هشتم ذی قعدة ۶۲۸ نوشته شده است.

علامه قزوینی، در یادداشتهای خود راجع به این نسخه و مشخصات روی جلد و انجام آن چنین نوشته است: «کتابی است در علم هیئت، به زبان فارسی که در حدود سنه ۴۹۸، ظاهراً تألیف شده... نسخه خطی بسیار نفیس پاکیزه قدیمی، مورخه سنه ۵۸۶ است؛ کما سیجی و ملکی آقای آقاضیاءالدین نوری، پسر مرحوم آقاشیخ فضل الله نوری معروف مصلوب در سنه ۱۳۲۷، است که موقتاً به عنوان عاریه، نزد من فرستاده است.

در آخر کتاب گوید: "و ما پس از این در احکام سخن خواهیم گفتن. ان شاء الله و آن قسم را اختر شناختی خوانند" و از این گویا معلوم می‌شود که مؤلف، کتابی دیگر تألیف کرده بود (یا می‌خواست است تألیف نماید) در علم احکام نجوم، موسوم به: اختر شناخت... و در صفحه اخیر کتاب کاتب عبارت ذیل را رقم کرده است: "فرغ من کتبه [کذا] يوم الثلاثاء الحادی و العشرون [کذا] من رمضان سنة ستة [کذا] و ثمانین و خمس مائة هجرية بخطه ابراهیم بن محمد بن

ابراهیم الکاتب "سپس در همان صفحه، بلافاصله، به خطی الحاقی، غیر خط کاتب اصلی؛ ولی قدیم مسطور است:  
 «شیخ اوحد الدین فرماید:

هر دل که درو مایه تجرید کم است  
 بیهوده همه عمر ندیم ندم است  
 جز خاطر فارغ که نشاطی داده  
 دیگر همه هر چه هست اسباب غم است»

سپس در پشت این صفحه (یعنی در آخرین برگ نسخه) به خطی الحاقی، غیر خط کاتب، اصل نسخه؛ ولی خطی بسیار قدیم، مسطور است:  
 «سلطان عالم خوارزمشاه گوید:

مـعشوقه لاله رخ... یـذ  
 کین حسن وی و مهر نماند جاوید  
 از گردش چرخ و تیر و ماه و .. یذ  
 اوسبلت سبز کرد و من موی سپید

و کتب اذل عبادالله و اعجز خلق الله، سبعین [کذا - ظ: سبعون] و ثلثین [ظ: ثلثون] و عشر ابن واحد و ثمان [ظ: ثمانية] و اربعون و اربع [ظ: اربعة] عطرالله له و لجميع المسلمين في ما من شهر ذي قعدة [کذا] سنة ثمان عشر و ستمائة، اعلم هذا الحساب ايها القاري و صلى الله... اجمعين»، انتهى.  
 رباعی مذکور را در باب الالباب، به اتسزبن قطب الدین محمد خوارزمشاه (۵۲۲-۵۵۱ ق) نسبت می دهد، با اندک اختلافی، با نسخه حاضره هکذا:

«آن معشوق زهره رخ همی داشت امید  
 کانون خوبی و این عشق بماند جاوید  
 از گردش چرخ و سیر ماه و خورشید  
 او سبلت سبز کرد و من موی سپید»

و بدیهی است که کلمه «آن» در مصراع اول: غلط و زیادی است و وزن را می‌شکند و باید بدون «آن» خواند؛ ولی با کسره مشبعت قاف «معشوق» بر وزن: مفعولن فاعلی مفاعیل و فعول و همچنین واضح است که «معشوقه» در نسخه حاضره، کامر، غلط بین است و صواب «معشوق» است؛ زیرا که معشوقه بدیهی است که سببت سبز نمی‌کند و نیز، واضح است که مراد کاتب عبارت مذکور از اعداد مزبوره، «علی بن احد» است و واضح است که سواد عربی چندان نداشته است...؛ ولی چیزی که انسان را قدری متأثر و متفکر می‌کند که کاتب این جمله که فی نفسها هیچ اندر هیچ است، این عبارت، کودکانه را در همان سال خروج مغول نوشته است و انسان بی‌اختیار به این فکر می‌افتد که آیا این نویسنده ایرانی در همین نوشتن این عبارت، در کدام نقطه و کدام قطری از اقطار بلاد ایران یا ترکستان و ماوراء النهر یا بلاد روم و عراق، آیا در کدام شهر یا قریه یا قصبه بوده است؟

و آیا آن طوفان عالمگیر مغول که تمام دنیای شرقی را غرق خاک و خون نمود، دنباله‌اش به شهر و دیار او نیز رسیده بوده یا هنوز نرسیده بوده؟ در هر صورت، بقای کتابی فارسی الی یومنا هذا با این پاکیزگی و تازگی و عدم استعمال که ۳۱ سال قبل از خروج مغول، استنساخ شده باشد و در همان سال خروج مغول، کسی تفنناً و بدون اشاره‌ای به این بلای جهان سوز آسمانی، کان لم یکن شیئاً مذکوراً، این رباعی خوارزمشاه را با این عبارت ساده لوحانه بچه‌گانه نوشته باشد، بسیار چیز نادری و یادگار بسیار موثری است.

چه می‌بیند که در همه این کشمکشها و قتلها و غارتها و خونریزیها، نه از غالب و نه از مغلوب، اکنون اثری و نشانی مطلقاً و اصلاً، جز همین کتاب و یک کتاب دیگر، به هیچ وجه من الوجوه باقی نمانده است. در پشت برگ آغازین این نسخه بر فراز صفحه به خط کوفی نوشته است:



«کتاب گیهان شناخت،<sup>۱</sup> لخرزانه کتب الامیر الاسفہسالار الاجل الکبیر العالم العادل المویذ المظفر المنصور حسام الدوله و الدین رکن الاسلام و المسلمین عرس الملوک و السلاطین سید الامراء ابی الحسن علی بن عمر بن علی<sup>۲</sup> مال [کذا؟] اطال الله بقاه...».

در اطراف و حواشی این صفحه، امضای چهار نفر از مالکین مختلف این نسخه، در ازمنه مختلفه که غالباً محو و غیر خواناست و یکی از آنها مورخه هفتصد و چهل و اندی است (که این عقد آحادش درست خوانا نیست) و در حاشیه در طرف دست راست به خطی جلی قدیمی نوشته است: «عدد اوراق نبشته صد دو یست» یعنی صد و دو است، چنانکه در شمردن اوراق واضح شد...». پایان یادداشت علامه قزوینی.<sup>۳</sup>

در آغاز نسخه حاضر چنین آمده است: «سپاس آفرینکار راکی هرج افریزد درست و خوب آفریزد و ستائش آن کردکار راکی هرج کرد بسند و بسندیده کرد داننده پیداز و نهان، سازنده کار هر دو جهان هرگونه چیزها افریزد و دانست که از هر چیز چه اید و از هر دوئی چه زاید. آسمانها بیافرید بقدره و در میان ایشان زمین نهاد بحکمت. آسمانها بر هم نهاده و در میان زمین ایستاده. یکی را جنبش و یکی را آرام و هر دو خواست و فرمان او رارام و دروذب فرستادگان او کی کزیدگان و پاکان بوذند و مردم را پیرستش او راه نمودند. هرج گفتند راست گفتند و بهتری مردم جستند و دروذب خدای تعالی بر ایشان باذ و ما را از نادانی و کم راهی نگاه داراد».<sup>۴</sup>

و در پایان این عبارت آمده است: «و هرک این کلمها فرو نکرذ، باید که

۱. نام کتاب، در نسخه موجود، با خط کوفی درشت کتابت شده است.

۲. احتمالاً از اتویان شناخته ماردین و میافارقین دیار بکر باشد، و بین سالهای ۵۸۰ تا ۵۹۷ هـ ق حکمرانی داشته است.

۳. یادداشتهای قزوینی، ۵ و ۶/۲۹۰-۲۹۴.

۴. گیهان شناخت، برگ نخست.

بحکم فضل مرا معذور دارذ و بهتر شمردن مشغول کردذ نه بعیب شمردن که جون درین مقدار حجم چندین سخن گفته شده باشد اکر در یک طرف آهوئی [کذا] افتاده باشد، عفو احتمال کند و تجاوزالله عن کریم سمع هذه المقالة فعمل بها، الحمد لله حق حمده و صلی الله علی محمد و آله، فرغ من کتبتہ یوم الثلثا الحادی و العشرون من رمضان سنة ستة و ثمانین و خمس مائة هجرية بخطه ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الکاتب»<sup>۱</sup>.

علت تألیف این کتاب را مؤلف در آغاز کتاب، چنین بیان کرده است:

«چون کرایش مردمان به ستاره شناختی که او را علم نجوم کویند پیوسته دیدم و دلها در وی بسته دیدم و کتابهایی که استاذان این دانش ساخته اند از بهر نوآموزان که آنها را مدخل خوانند، بسیار دیدم، لختی دراز و زیادت از آن که فهم نوآموزان در یابد و لختی کوتاه و کم از آن که بسنده باشد، این چند سخن فراز آوردم کوتاه و آسان تا چون کسی خواهد که از این هنر بهره گیرد، این مایه را آسان در تواند یافتن و نیز راه او را بکتابها درازتر اگر بخواهند و کوشیدم تا آنج یاذ کردم، سخن استاذان و دنا آئی بود که در سخن کزاف نیست و هیچ بدکمانی بکتابها ایشان راه نیابد؛ تا این سخنها درست و پاکیزه آید و خردمندان را بشاید و نیرو از خدا خواهیم - عزوجل - که اوست توانا بر کمال»<sup>۲</sup>.

سپس در مورد نام کتاب چنین نوشته است: «و نام این کتاب کیهان شناخت دادم؛ زیرا که هر که این کتاب بداند؛ شناسنده کردذ بر اشکال کیهان و روشن کردذ او را جکونکی او و اکر بیشتر خواند نیز، بهتر داند، زیرا که از بس هر دانستی دانستن دیکریست و هرک چیزی داند، دیکری

۱. همان، برگ آخر.

۲. همان، برگ نخست.

بوذ که بهتر از او داند و خداست - جل جلاله - که هیچ چیز بر او پوشیده نیست»<sup>۱</sup>.

### موضوع و محتوای کتاب:

در مورد موضوع کتاب، مؤلف در مقدمه چنین نوشته است: «... و نهاد این کتاب جنانست که صفت هر دو جهان در او یاد کنیم. نخست آسمانها و آنج در اوست؛ از اجرام حامل و محمول و این را عالم علوی گویند. اندرین فصل، نخست حرکت کواکب کوئیم، بس حرکت آسمان از بهر خوبی این کتاب و ترتیب و آسانی دریافتن او، بس زمین و چگونگی او و این را عالم سفلی گویند، بس بکویم که شبان روز و کشت سال و روز و روزگار چگونه است؛ تا آفرینش و نهاد هر دو کیتی را دانسته آید و این ترتیب مقتبس است از نصر قرآن: قال الله عز وجل: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ،<sup>۲</sup> و خلاف را اندرین فن، راه نیست و اندرین کتاب از احکام نجوم، از قلیل و کثیر یاد نکردیم؛ از بهر آنک آن علمی است قیاسی و کمانی و این علمی است یقینی و برهانی و این هر دو را بهم آمیزش نبود»<sup>۳</sup>.

این کتاب، مشتمل بر سه فصل و هر فصل به انواع متعددی تقسیم شده که به این شرح است:

**فصل اول:** در بیان عالم علوی که خود مشتمل بر نه نوع می باشد:

نوع اول: اندر عدد فلکها و کواکب و بروج.

نوع دوم: اندر حرکات کواکب ثابته و سیاره.

۱. همان، برگ نخست.

۲. سوره آل عمران (۳)، ۱۹۰.

۳. گیهان شناخت، برگ نخست.

- نوع سوم: اندر اوجها و نطقهای افلاک.
- نوع چهارم: اندر فلک تدویر و خاصیت‌های او.
- نوع پنجم: اندر بیان فلک هر کوکبی جداگانه.
- نوع ششم: اندر جوهرها و عرضهای کواکب.
- نوع هفتم: اندر حرکت اولی مشرقی.
- نوع هشتم: اندر چهل و هشت صورت کواکب ثابته.
- نوع نهم: اندر منازل قمر بیست و هشتگانه.

**فصل دوم: اندر بیان عالم سفلی که خود مشتمل بر سه نوع است:**

- نوع اول: اندر آنکه زمین کره است.
- نوع دوم: اندر مقدار زمین.
- نوع سوم: اندر حوادث جو.

**فصل سوم: اندر گذشتن روزگار که دارای چهار نوع می‌باشد:**

- نوع اول: اندر بیان روز و شب.
- نوع دوم: اندر درازی روز و شب.
- نوع سوم: اندر تواریخ.
- نوع چهارم: اندر اجتماعات کواکب و استقبالهایشان.

**دو. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی:**

از این کتاب، نسخه‌ای به شماره «۲۰۲»، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که در ۲۳ دیماه ۱۳۰۷ / اول شعبان ۱۳۴۷، توسط

احمد فرامرزی، به خط نسخ، در ۶۷ برگ و هر برگ در ۲۶ سطر، قطع رحلی، به طول ۲۸/۵ و عرض ۱۸ سانت از روی نسخه آقاضیاءالدین نوری<sup>۱</sup> که اکنون در کتابخانه بزرگ حضرت والد (ره) موجود است، نوشته و گرده برداری شده است.

فیلمی از این نسخه، اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره «۲۷۱۶»، موجود است.<sup>۲</sup>

### سه. نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران:

این نسخه در اصل مربوط به علامه قزوینی بوده است. چنانکه اشاره کردیم، علامه قزوینی، چندی نسخه آقاضیاءالدین نوری را به امانت گرفته بود و در همان زمان از همسر خود «رزا» که فارسی نمی دانست، خواست که از روی نسخه اصل گرده برداری کند، تا نمونه‌ای از نسخه اصل در دست باشد. این نسخه به خط نسخ، با مداد بر روی کاغذ زوروق و روی نسخه مورخ ۲۱ رمضان ۵۸۶ قرار داده و گرتۀ (کرده) خط نسخه را روی آن نشان تصویر نموده‌اند. این نسخه، با کاغذ فرنگی، بدون جلد در ۱۰۱ برگ ۱۹×۱۴، در ۱۵ سطر ۱۴/۵×۱۰، به شماره «۲۳۱-ج»، اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، موجود است.<sup>۳</sup>

چهار. نسخه‌ای از این کتاب، به زبان عربی، در کتابخانه میشیگان آمریکا موجود است که مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه آن نسخه را دیده و مشخصات آن را به این صورت ثبت نموده است: نسخ عربی، روز شنبه نزدیک به پایان جمادی الاول ۱۲۹۸، در ۴۵ برگ ۲۲×۳×۱۴/۹ که در فهرست

۱. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۱۲/۲-۱۱۴.

۲. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۷۳/۱.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ص ۴۰۱-۴۰۲.

آن کتابخانه، به نام «لسان شناخت»، معرفی و ثبت شده است. در دیباچه نیامده که ترجمه است، بلکه گفته شده: «و صنفت هذا الكتاب الصغير الحجم الكثير العلم»، در سه کلام:

۱. في بيان احوال العالم العلوی و هو تسعة فصول.

۲. في بيان احوال العالم السفلی و هو ثلاثة فصول.

۳. في دور الازمان و هو اربعة فصول.

آغاز: «الحمد لله الذي خلق لامن شیئی و ابدع و احکم... و سمیته کیهان شناخت»<sup>۱</sup>.

به احتمال زیاد، این نسخه ترجمه‌ای از این نسخه و یا نسخه‌ای است، که اکنون در دسترس نیست.

نکته‌ای که در پایان این مقال در خور توجه است، اینکه کتاب گیهان شناخت نیز، مانند برخی از کتابهای دیگر این دوره و پس از آن، تقلیدگونه‌ای از کتاب مهم و ارزشمند التفهیم ابوریحان بیرونی است و یا دست کم مأخذ آن، کتاب التفهیم بوده است.

مرحوم استاد جلال الدین همایی، در مقدمه کتاب التفهیم، به این نکته اشاره کرده و پس از معرفی کتاب گیهان شناخت، چنین نوشته است: «... و در بسیاری از عقاید، از قبیل حرکت فلک ثوابت هر ۶۶ سال یک درجه و در مدت ۲۳۷۶۰ سال یک دور و همچنین در شماره ثوابت و منازل قمر و قرانات و جغرافیا، پیرو ابوریحان است و بالجمله این کتاب هم در روش تألیف و هم در نظم و ترتیب فصول و ابواب و هم در بیان مطالب، سرتا پا اقتباس و تقلید از کتاب التفهیم است و گاهی عین عبارات التفهیم را با اندکی تصرف آورده است.

۱. نسخه‌های خطی، دفتر دهم، نشریه دانشگاه تهران، ص ۲۱۵.

نمونه‌ای از عبارات گیهان شناخت با کتاب التفهیم، را در اینجا نقل می‌نماییم:  
 در باب حرکت فلک ثوابت، می‌نویسد: «بدانکه ستارگان ثابته نزدیک  
 علماء متاخر در هر شصت و شش سال، یک درجه از منطقه البروج ببرند  
 و بطلمیوس، در کتاب مجسطی چنین گفته است که به هر صد سال، یک درجه  
 روند و سیر ایشان بر توالی است، اعنی به ترتیب بروج نخست حمل برند،  
 آنکاه به حمل باز آیند و این در مدت ۲۳۷۶۰ سال شمسی بود، برحسب قول  
 علماء متاخر».

و در اوجات ستارگان می‌گوید: «بدانکه هر کوکبی اندر فلک خویش گاه به  
 زمین نزدیکتر آید و گاه بلندتر شود و از زمین دورتر بود و غایت بلندی  
 کوکب را اوج کویند و بعدا بعد نیز کویند و به لغت یونانی اقرنجیون اکویند  
 و غایت نزدیکی را به زمین حضيض کویند و قرب اقرب کویند و به لغت  
 یونانی اقرنجیون اکویند».

در صورت سنبله می‌گوید: «ششم سنبله که او را نیز عذرا کویند و وی بر  
 صورت زنی است باکیسو فرو گذاشته، سر وی سوی مغرب و پای وی سوی  
 مشرق، دست راست وی سوی شمال و دست چپ سوی جنوب و اندر وی  
 بیست و شش ستاره است و بیرون از وی شش ستاره است».

و درباره کواکب ثابته یا ستارگان بیابانی می‌گوید: «و این جمله ستارگان  
 را بیابانی کویند و بدان که بر آسمان ستاره از بهر آن سخت بسیار می‌نماید  
 که براکنده است و نظم ندارد و شمردن آنج براکنده و بی‌نظم بود، دشوار  
 بود؛ اما چون هم برین نسق که حکیمان پیشین شمرده‌اند، اگر کسی باره -  
 باره جدا می‌کند و می‌شمرد و مدتی دراز در این کار کند، بدانند که ایشان

۱. نک: التفهیم، ص ۱۱۶، ظاهراً «افیجیون» و «اقریجیون» است.

۲. همان.

راست می‌گویند».

و در باب نسیئی می‌گوید: «و عرب حاجتمند بوذند بآنک حج ایشان در وقتی باشد که سخت کرم نبوذ و هواخوش بوذ و حرکت آسانتر بوذ».<sup>۱</sup> کوتاه سخن اینکه دکتر معین نوشته است: «کتاب گیهان شناخت، در علم هیئت و آن به طبع رسیده است»<sup>۲</sup> که این اشتباه می‌باشد؛ زیرا تا کنون این کتاب به زیور طبع آراسته نشده است. به یاری خداوند در نظر است، به زودی، این نسخه کهن را اینجانب، به صورت تصویری و با همین گزارش، از سوی این کتابخانه بزرگ چاپ و منتشر سازم.

یادآور می‌شود، خانم دکتر «سونیا برنتیس»، فرزند یکی از کارشناسان هنر ایرانی مقیم در شهر برلین آلمان که در مؤسسه تاریخ علم «ماکس پلانک» با همکاری آقای دکتر «دیوید کینگ»<sup>۳</sup>، کارشناس مشهور علم نجوم اسلامی در آن مؤسسه، مقاله‌ای در مورد کتاب گیهان شناخت، در کتاب: تصاویر علمی از نسخه‌های مصور جهان ایرانی، نوشته‌اند، به زودی، در انگلستان به چاپ خواهد رسید. برای بررسی این نسخه، خانم دکتر «ژیوا وِسل» فرانسوی عضو مرکز تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) و متخصص تاریخ علم، در بخش نسخه‌های خطی فارسی، در پاریس و مؤلف دایرةالمعارف فارسی، به زبان فرانسه،<sup>۴</sup> که به قم آمده بود؛ اینجانب اطلاعات لازم را در باره نسخه یادشده، به او ارائه دادم. به گفته وی، نسخه گیهان شناخت کتابخانه بزرگ

۱. التفهیم، مقدمه سید جلال الدین تهرانی، ص مب - مد.

۲. فرهنگ فارسی، ۱۷۶۱/۶.

۳. دو جلد بزرگ از فهرس المخطوطات العلمية المحفوظة بدار الكتب المصرية، به عربی و به اشراف ایشان، از سوی دانشگاه فرانکفورت آلمان و دانشگاه نیویورک، در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶ میلادی، در قاهره، چاپ شده که در این کتابخانه بزرگ موجود است.

۴. این کتاب، به زبان فارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۸ ش، در تهران، چاپ شده است.



آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، یکی از نفیس ترین نسخه های خطی فارسی است که او تاکنون دیده است.

همان گونه که پیشتر اشاره شد، به جز آثاری را که نام بردیم، صدها دانشمند بزرگ، در خلال سده های پنجم تا هفتم هجری، آثاری را به فارسی نگاشته اند که تفصیل آن، در این گزارش میسر نیست و نیاز به فرصت بیشتر و کتابی مستقل دارد.

\* \* \*

در پایان یاد آور می شود: نظر به نفاست ویژه این نسخه، که از لحاظ قدمت و مطالب، اهمیت فراوان دارد، از سوی واحد انتشارات کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) به صورت تصویری چاپ و منتشر می گردد. امید است برای علاقه مندان و مشتاقان آثار کهن فارسی مفید واقع شود.

قم - سید محمود مرعشی نجفی

## مآخذ

۱. آثار علوی، شمس‌الدین محمدبن مسعود غزنوی بخاری، به تصحیح مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه، تهران.
۲. ابوحامد غزالی، شرح احوال و افکار و آثار، به کوشش سید محمود مرعشی نجفی، قم، ۱۳۴۱ش.
۳. الاعلام، خیرالدین زرکلی، بیروت، ۱۹۸۹م.
۴. بررسی املاتی دستنویسی از تفسیر سوراآبادی، کبری شیروانی، تهران، فرهنگستان زبان ایران.
۵. برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، تهران، ۱۳۶۱ش.
۶. بغیة الوعاة، جلال‌الدین سیوطی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م.
۷. بیست مقاله قزوینی، محمدبن عبدالوهاب قزوینی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۳۲ش.
۸. پارسی نغز، علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۹ش.
۹. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۵۵ش.
۱۰. تاریخ الاسلام «حوادث و وقایع ۵۴۱ - ۵۵۰ق»، شمس‌الدین ذهبی، به کوشش عمر عبدالسلام، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

۱۱. تاریخ بیهق، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بیهقی «ابن فندق»، به کوشش دکتر قاری سید کلیم الله حسینی، حیدرآباد هند، ۱۹۶۸م و به تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار، تهران، ۱۳۱۷ش.
۱۲. تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۰۷ق و به اهتمام دکتر غنی و دکتر فتیاض، تهران، ۱۳۳۶ش و به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۷۰ش و به تصحیح «مورلی» و کوشش کاپیتان «ولیم ناسولیس»، کلکته هند، ۱۸۶۲م.
۱۳. تاریخ جهانگشای، علاءالدین عطا ملک جُوینی، به کوشش محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن هلند، ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م.
۱۴. تاریخ حکماء الاسلام، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی، به کوشش محمد کرد علی، دمشق ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م یا تمه صوان الحکمة، ظهیرالدین بیهقی، به کوشش محمد شفیع لاهوری، لاهور، ۱۳۵۱ق / ۱۹۳۵م.
۱۵. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۶. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان «از رودکی تا شهادت سهروردی»، عبدالرفیع حقیقت «رفیع»، تهران، ۱۳۵۷ش.
۱۷. تحفة الغراب فی التریج والعجایب، محمدبن ایوب حاسب طبری، به تصحیح جلال متینی، تهران، ۱۳۷۱ش.
۱۸. ترجمه عربی تاریخ بیهقی، یحیی خشاب و صادق نشأت، قاهره، ۱۳۷۶ق / ۱۹۵۶م.
۱۹. ترجمه عربی حقائق السحر رشید و طواط، ابراهیم امین شورابی، قاهره، ۱۳۶۴ق / ۱۹۴۵م.
۲۰. ترجمه عربی مرزبان‌نامه، شهاب الدین احمدبن محمدبن عربشاه حنفی دمشقی، قاهره، ۱۲۷۸ق.
۲۱. تفسیر سورآبادی، ابوبکر عتیق سورآبادی، بامقدمه دکتر پرویز ناتل خانلری، چ تصویری تهران، ۱۳۵۳ش.
۲۲. التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ابوریحان بیرونی، به کوشش جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۱۶-۱۳۱۸ش.

۲۳. تکلمة الاصناف، علی بن محمد سعید ادیب کرمنی، چ تصویری اسلام آباد پاکستان، ۱۳۶۳ش.
۲۴. جوامع احکام النجوم، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بیهقی «ابن فندق»، نسخه خطی این کتابخانه بزرگ.
۲۵. چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، برلین، ۱۳۴۵ ق / ۱۹۲۷ م.
۲۶. حدائق السحر، رشیدالدین وطواط، تهران، مجلس، با مقدمه عباس اقبال و چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۲ ق.
۲۷. دانشنامه ادب فارسی، جلد یکم، تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۸. دانشنامه جهان اسلام، جلد چهارم ب، تهران، ۱۳۷۸ش.
۲۹. ذخیره خوارزمشاهی، سید اسماعیل جرجانی، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵ش و به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، چاپ تصویری، ۱۳۵۵ش و به تصحیح دکتر محمدحسین اعتمادی و دکتر محمد شهادت و دکتر جلال مصطفوی، تهران، ۱۳۴۴ش.
۳۰. الذریعة الی تصانیف الشیعة، آقا بزرگ تهرانی، به کوشش علینقی منزوی، تهران، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۶۷ م.
۳۱. راهنمای کتاب، ایرج افشار، مجلدات مختلف، تهران.
۳۲. الرسالة النظامية في العلوم الحسابية، به فارسی، مؤلف مجهول، نسخه کهن خطی این کتابخانه بزرگ.
۳۳. روض الجنان و روح الجنان یا تفسیر ابوالفتوح رازی، قم، ۱۴۰۹ ق.
۳۴. روضة المنجمین، شهرداد جلی رازی، چ تصویری، تهران، ۱۳۶۸ش.
۳۵. سبک شناسی، ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۴۹ش.
۳۶. سیاستنامه یا سیر الملوک، خواجه نظام الملک طوسی، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، ۱۳۱۰ش و با مقدمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ش و به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶ش و با مقدمه و تعلیقات عطاءالله

- تدین، تهران، ۱۳۷۳ش.
۳۷. الشجرة المباركة، فخرالدین رازی، به کوشش سید مهدی رجائی، انتشارات همین کتابخانه، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۸. طبقات أعلام الشيعة «قرن السادس»، آقا بزرگ تهرانی، به کوشش علی نقی منزوی، قم، بی تاریخ.
۳۹. عروبة العلماء المنسوبون إلى البلدان الاعجمية، ناجی معروف، ۵ جلد، بغداد.
۴۰. فرائد السلوك في فضائل الملوك، اسحاق بن ابراهیم بن ابی الرشید بن غانم طائی سجاسی، به تصحیح دکتر نورانی وصال و دکتر غلامرضا افراسیابی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۴۱. الفخري في انساب الطالبين، اسماعیل بن حسین مروزی ازورقانی، به کوشش سید مهدی رجائی، انتشارات همین کتابخانه، قم، ۱۴۰۹ق.
۴۲. فرهنگ ادبیات فارسی، دکتر زهرا خانلری، تهران، ۱۳۶۶ش.
۴۳. فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۵۲ش.
۴۴. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، یوسف اعتصامی، تهران، ۱۳۱۱ش.
۴۵. فهرست کتب خطی اهدائی مشکوة به دانشگاه تهران، ج ۳، بخش دوم، تهران، ۱۳۳۲ش.
۴۶. فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه‌ای تا زمان حاضر، دکتر ابو الفتح حکیمیان، جلد دوم، تهران ۱۳۵۷ش.
۴۷. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۴۸ش.
۴۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، تهران، ۱۳۴۸ش.
۴۹. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، از انتشارات این کتابخانه، ج ۱- ۲۷، قم، ۱۳۵۳- ۱۳۷۳ش؛ ج ۲۸- ۳۰ دستنویس گروه فهرست‌نگاران کتابخانه، به سرپرستی سید محمود مرعشی نجفی.
۵۰. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۳۹ش.
۵۱. في التراث العربي، مصطفی جواد، بغداد، ۱۹۷۵م.

۵۲. قابوسنامه، امیر عنصر المعالی، تهران، ۱۳۲۵ق / ۱۳۴۶ش و بمبئی هند، ۱۹۰۷م.
۵۳. كشف الارتباب في ترجمة صاحب لباب الانساب والاعقاب والالقب، مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، از انتشارات کتابخانه معظم له، ۱۴۱۰ق.
۵۴. كشف المحجوب، هجویری، تصحیح والنتین ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۳۶ش / ۱۳۹۹ق و لنینگراد سابق، ۱۹۲۶م و لاهور پاکستان، به تصحیح احمد علی شاه.
۵۵. کلیلہ و دمنہ فارسی، با مقدمه و تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳ش.
۵۶. کیمیای سعادت، ابو حامد غزالی، تصحیح احمد آرام، تهران، ۱۳۶۱ش و لکهنو هند، ۱۲۷۹ق و بمبئی، ۱۸۸۳م.
۵۷. گاهنامه ۱۳۱۱ش، سید جلال الدین تهرانی، ۱۳۵۰-۱۳۵۱ق / ۱۹۳۲-۱۹۳۳م.
۵۸. گنجینه سخن، ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۷۰ش.
۵۹. گیهان شناخت، عین الزمان ابوعلی حسن قطان مروزی، نسخه خطی کهن کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، شماره ۸۴۹۴.
۶۰. لباب الانساب والاعقاب والالقب، ابو الحسن علی بن زید بیهقی «ابن فندق»، با مقدمه مفصل مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، به کوشش سید مهدی رجائی، قم، از انتشارات همین کتابخانه، ۱۴۱۰ق، دو جلد.
۶۱. لغت نامه، مرحوم علی اکبر دهخدا، ذیل «حسن قطان».
۶۲. مجله شرق، تهران، دوره اول (۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ش)، «امام حسن قطان مروزی»، اقبال آشتیانی، میرزا محمد خان قزوینی.
۶۳. مجموعه رسائل رشیدالدین وطواط، به کوشش محمد افندی فهمی، قاهره، ۱۳۱۵ق.
۶۴. مرزبان نامه، مرزبان بن رستم بن شروین، با اصلاح سعدالدین الوراوینی، به تصحیح مرحوم علامه قزوینی، تهران، ۱۳۱۷ش و ۱۳۵۸ش / ۱۳۳۷ق، به تصحیح علامه قزوینی و سید نصرالله تقوی ولیدن هلند، ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م، به تصحیح قزوینی و تهران، ۱۳۴۵ش، قطع جیبی و ۱۳۵۲ش، به ضمیمه رساله الترجمان عن کتاب المرزبان، از مرحوم حاج شیخ محمد علی معزّی دزفولی.
۶۵. مرصاد العباد، نجم الدین رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲ش.

۶۶. المصادر، زوزنی، با مقدمه علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۴۰ش و ۱۳۴۵ش و به اهتمام تقی بینش، تهران، ۱۳۷۴ش.
۶۷. معارج نهج البلاغه، ابن فندق بیهقی، با مقدمه و تصحیح محمد تقی دانش پژوه، قم، ۱۴۰۹ق، از انتشارات این کتابخانه بزرگ.
۶۸. معجم الادباء، یاقوت حموی، به کوشش مارگلیوت، بیروت، ۱۴۰۰ق / ۱۹۸۰م.
۶۹. المعجم فی معایر اشعار المعجم، شمس الدین محمد بن قیس رازی، به کوشش ادوارد براون و علامه قزوینی، بیروت، ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م و به تصحیح علامه قزوینی و مقابله مدرّس رضوی، تهران، ۱۳۳۵ق.
۷۰. نسخه‌های خطی، زیر نظر محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۵۸ش.
۷۱. زهت نامه علانی، شهمردان بن ابی‌الخیر، تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، تهران، ۱۳۶۲ش.
۷۲. نصیحة الملوك، غزالی، به تصحیح مرحوم جلال‌الدین همائی، تهران، ۱۳۵۱ش.
۷۳. النقص، نصیرالدین ابی‌الرشید عبدالجلیل بن ابوالفضل قزوینی رازی، به تصحیح محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۱ق / ۱۳۵۸ش.
۷۴. الوافی بالوفیات، خلیل بن ایبک صفدی، به کوشش رمضان تواب، بیروت، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م.
۷۵. یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ش.
- به جز عناوینی که نام برده شد، از تعدادی فهرستهای نسخه‌های خطی کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور بهره برده‌ام که به علت حجم گسترده آنها، نام بردن آنها در این گزارش، میسر نیست.



کتاب...

کتاب فی...  
 کتاب فی...  
 کتاب فی...  
 کتاب فی...  
 کتاب فی...

کتاب فی...  
 کتاب فی...



# تذکره

کمال او را که در کمال کرمی او بود درت و خوب ازین  
 ستایش از کرمی او را که در کرمی او بود درت و خوب ازین  
 چنانکه بقا و نشان ما از کرمی او بود درت و خوب ازین  
 او بود در کرمی او را که در کرمی او بود درت و خوب ازین  
 لها تا بود بقدرت در میان ایشان زمینها از کرمی او بود  
 اسماق با بزم نهاده و در میان زمین استادان یکی را حسن  
 و یکی را ابرو و هر دو خواست و فرمان او را را در و کرمی او بود  
 بر دست از کرمی او که کرمی او بود درت و خوب ازین  
 مردم را بپرستش او را بود در کرمی او بود درت و خوب ازین  
 و قدری از زمان هستند در روز حدیثی تعالی بر ایشان  
 و نارا از نادان و کرمی او نگاه دارا در کرمی او بود  
 مردمان ستاره شناسان که او را علم نجوم گویند پیوسته دیدیم  
 و دلها از وی بسته دیدیم و کتابهای که استادان

این در این صحت انداخته اند که در این آموزان که آنها را مندرج  
 خوانند میباشد بدین معنی دراز و زیادت از آن که در  
 آموزان دریا بیاورد و کوه و کوه را آن که فیستد  
 این چند سخن همان آورده کوتاه و آسان تا چون که خواهد  
 که از این هر تفرقه که بود این طایفه را آسان در خواندن  
 و نیز راه نماید او را بکتابها دراز تر از آنکه خواهد  
 و گوشتیم تا این یاد کردیم سخن استادان و دانایان  
 بود که در سخن ایشان کسراف نیست و هیچ بند  
 کافی بکتابها ایشان راه نیاید تا این سخن است  
 و با کسیر، ایضا و جز گفتن از استایم و بنو از هر آن  
 خواهیم عز و جل که اوست توانا و بر کمال و نهادن کتاب  
 مجلس که در دو جهان درو یاد کنیم تا آسان  
 این در دو جهان اجرام طالع و نجوم و این را عالم علی و کبیر  
 و این در صحت حرکت که الک کتبیم شرح که آسان از هر سخن  
 این کتاب از تزیینت و آسان در بیان او در این سخن است

در این کتاب  
 در این کتاب

و این را عالم مفسر گویند و هر یک گوئیم که شبان روز و کشت  
 سال و روزگار چگونه است تا آفرینش و هاد هر دو گویی یادگشته  
 اند که از زمین مفسر است از نص قرآن مجید قال الله عز وجل  
 است خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لا یستدلون الا بالله  
 و خلاف را اندرین فریاد است و اندرین کتاب از احکام نجوم قلیل و  
 کثیر یاد نگردد از هر آنکه از علمت قیاسی و کثبان و این علمت  
 یعنی و بر قیاس و این هر دو را کفر امیرش بود و نام این کتاب  
 گیهان شناخت داده در آنکه هر که از این کتاب خواند شایسته است که  
 گردد تا شکر آسمان و روشن گشته بده او را چون گوی  
 او و اگر کسی در جوانی نیز همت در اندرین کتاب از این علمت  
 دانشی و استی دیگرست و هر که چیزی در این دیگر  
 بود که هم از این بود این و خداست طحطا له کن جمع چیز  
 بودی و شسته است **فهرست** کتاب  
**کتاب** اول اندر بیان احوال عالم علوی و این نوع  
 است آ اندر عدد فلکها و آن نه است و اندر عدد کواکب شایسته

و آن وقت است و اندرون چشمها دور زده بروج یاز  
 کنیم به اندر حرکات که آنگونه و ستاره نخلکت  
 در اندر او حیا و نطقها و افلاک در اندر فلک بدوید  
 و خاصتها اوره اندر بیان فلک هر که کی جزا کتبه  
 و اندر حواله عرضا و عرضها که آنگونه اندر حرکت  
 اولی مشرق و اندرون افق و مدارات یاز کنیم و نیز  
 احوال فلک البروج با بعد از النهار با دکنیم و مقدار  
 میل اعظم بیان کنیم و مطالع بروج بگویم بروج اندر  
 جمله هفت صورت که آنگونه ط اندر منازل  
 بیت و هشت گانه **فصل** دوم اندر بیان  
 عالم سفلی و این سه نوع است آ اندر اندک زمین  
 گره است و بیان مقدار محمود از سطح زمین و اندرون  
 با دکنیم احوال نصف النصف و اطوال بلدان و عرض  
 و سموت ایشان و چگونه اقالیم هفت گانه  
 اندر مقدار زمین و اینها مقدار بر دیگر احوال را کنیم

## چهارم اندر حوادث جو فضله است

در مکاره و این چهار نوع است آن در بیان دفعه شب و لیل  
 میان ماهها و ارتفاعها و سمتها و اخراجات دیوارها با  
 حکیم و باقی سخن در سایها قمار کنیم به اندر  
 در ازین روز و شب و کوناغی ایشان و شناختن اجزاء  
 شان روز و اندرون احوال مدارات کو بهر دایره فلک  
 و طالع و اینها نیز احوال مدارات کو بهر اندر احوال و در شدن  
 و اختلافها که در طلوع و غروب کو اکب اقد اندر اقالیم  
 اندر تو از رخ و اندرون یاد کنیم عیدها که میان هر قوی  
 معروف است در اندر اجتماعات کو اکب و استقامت ایشان  
 و اینها احوال فرانات و ادوار کو اکب بگویم و کتاب

## ختم کنیم فضله اول اندر باز نمودن

چونکی اسماها و ستارگان و عدد و جنبش و با آنها و صورها  
 و مفاد بر ایشان اسما که او را سپهر گویند و بتاریک سما گویند  
 و میان فلک گویند نه است هفت از این جمله مرفعت



نور

ایشان را سوان دین و ایشان را دین اسمان هشتاد نامند  
 عا در هر هفت اسمان است و عدد ایشان بیست و یک چون  
 مقدمان خوانند که ایشان را شمار کنند از ایشان صورتها  
 آنکشد چون کسف و کاو و شیر و کرخ و ماهی و مانند  
 اینها چنانکه بر این یاد کنیم و هر ستاره سی را که درین  
 صورتها یافتند این بزرگ ترست گفتند از قدر اول است و اول  
 او کذی می نامند و هرج از وی کمر است پنج دانگ فاقد و گفتند  
 در قدر نای است و هرج ازین کمر است گفتند چهار دانگ و گفتند  
 در قدر بالشت تا قدر سیم و آن را کمان است یعنی شش دانگ آن چنین  
 و نیز بعضی کجا قدر عظم و غلظت گویند و سرف گویند کبر عدد  
 صورتها این ستارگان چهل و هفت است و عدد ستارگان  
 که از دزمی تا دانگی هستند هزار و بیست و دو و بیشتر ازین  
 در کافها تا یاد کرده اند و بر آنکه بعضی از تلك سید است  
 و بر وزن ستارگان خرد است بسیار و آن را بتاری می خوانند  
 خوانند و بیارسی پناه گاه گمان گویند یعنی که نگاه مانده

بر زمین رفته باشد و سپرد و مکن از علماء متأخران گفته اند  
 که اگر چه بر آسمان است چون ستارگان بلکه در هواست  
 همچون قوس و مریخ و یوران که در این فلک هشتم فلکی دیگرست که آن را  
 فلک اعظم گویند یعنی بزرگترین فلک کلی خوانند یعنی که  
 همه در زیر وی است و جبهش هم بویکی است و این از امانت کعبه  
 هر دو روزی همه اسماها و ستارگان را یکبار از مشرق <sup>مغرب</sup> مشرق  
 بزمین فلک از سر او بر می آید بگردید این در معلوم شد که همه  
 اسماها در آنست هفتاد و یکی که آنگه ستاروار و یکی ثوابت را در  
 یکی دیگرند نیز آن را فلک اعظم خوانند و جمله این اسماها بر یک  
 دیگر است اند و میان ایشان هیچ کشاکی نیست و هر کوی از  
 فلک هم <sup>است</sup> گردانست و در میان این اسماها چهار چیز است  
 که آن را اسطوانات گویند و عناصر گویند یعنی یک حیوان  
 و نبات از پنج چهار چیز برین آید و آن آتش و هوا و آب و خاک  
 و نزدیکتر چیزست با آسمان آتش است و چهار اولند ترست و او را  
 آتش خوانند و از هر دو تر هواست که بخشد باز گویند و او را



چگونه دارونگ فرود تراک و خاکت و این اکره زمین که یک مویز



همان که این ستارگان با زمین که یاد کرده شد است که اندوهن  
کوتی و آسمان نیز گرد است و زمین گرد است و شکل آسمان

تکلیف است که در ملک بیرون محمد بن  
 بر حرم و ملکها دیگر هم نیست است و بکن کند و در میان  
 او چون که شد خزیره و ملک بیوازده بخش است و هر هفتی یا بر حرم  
 گوید محمد بن حرم که دوازده فلور آید و نام این بر حرمها بن حرم  
 است: الحرام التور: الحوزة المرطوع الاسد: السطحة المسوان  
 العزبة: القوس: الجوی: العلو: الحوت: و نیز بعضی  
 حمل را کشید و آمد و چون با تو امان و سینه را غذا  
 و قوس را می و حرمی را پیش و در لونا ساکب المسار و حوت را  
 همه و نام این بر حرمها بن حرمها است: بوم: کاه: دو بکر  
 خرگوش: شیر: حوش: کراز و ککر در: کمان: بزغاله  
 دول: نامی: و از هر حرمی که بملوک حرمها نامت یک  
 این صورتها و این صورتها از کاکب نامت الکلیت است  
 حکمگفت شد و هر حرمی نیز می قسم کرده اند هر یکی را درجه گوید  
 و این خان بود که ملک خزیره را بر حرمها ملوک کرده شود و هر دو حرم  
 دهنه بود یعنی با کراز و پیش و هر دو وقت که شد تالیف می  
 دیوان

بخش کرده و هر تاب که شست تا آنکه یعنی سه و یکبار به بخش کرده  
 و هر تائیه شستد اینه و هر راهی شست تا صید و همچنین می رود  
 تا عاشره یعنی ده بار دیگر بخش کرده بر آن درجه و شکر نیست  
 تا که در خزانه دو نقطه است کی برهما و نهارا الخا همرا بید و بر آسمان  
 مانند آن دو نقطه است کی نیز یکبار بر وجه الخا هم رسد و آن  
 هر یکی را نقطه البروج خوانند و یکی از آن دو نقطه یکی سوی شمال  
 و یکی سوی جنوب برآمده و در میان آن هر دو نقطه بر فلک  
 دایره ای است از او نقطه البروج گویند و نهار و بجه الخا یکبار به  
 بود و هر دو سر نیز و منطقه البروج سید و شست درجه است در هر  
 بریمی درجه و آن را طول البرج گویند و هر سوی ازین دایره تا قطب  
 بود درجه است و آن را عرض البرج گویند اگر سوی قطب شمال  
 بود عرض شمالی گویند و اگر سوی قطب جنوب بود عرض جنوبی  
 گویند هر کجا که گویند بدان که ستارگان ثابتند نزدیک  
 علماء متاخر در هر شست و شش سال یک درجه از منطقه  
 البروج میزند و بطریق دیگر در کتاب محیط زمین گفته است

که هر قدر عالی یک درجه روند و شرایشان به توالی است  
 اعیان بر حسب توجیح عمل برند انکساره نور انکساره  
 را به جهت انکساره تحمل یاز آیند و این در مدت بیست و سه هزار و  
 و شصت سال شمسی میزود بر حسب قول علماء مناظر و مرکز این  
 حرکت مرد یک بطلمیوس قطب فلک کواکب نامیده است اعنی  
 منطقه البروج و او را حرکت نیست نزدیک وی مناظر این  
 مرکز این حرکت نقطه دیگرها در جز قطب فلک البروج و جز قطب  
 معدل النهار و این حرکت کل مرکز کواکب نامیده است همانک  
 فلک البروج کرد آن نقطه بر می گردد همچنان که کواکب نامیده  
 کرد قطب فلک البروج بر قطب فلک البروج را مرکز این نقطه  
 کرد آن نقطه در این مدار حرکت کنند تا کسایه قطب معدل النهار  
 نزدیک تر آید و کسایه زین دور تر شود و صواب است که این  
 کرده گفته اند و چون که الکیا بر می دیگر میشوند نامان بر ج  
 تکرار و طبیعت او دیگر شود همانک کواکب نامیده است حمل اکثر  
 از بر ج حمل بر ج نور سوزند و نام و طبیعت حمل از بر ج حمل شود

و اگر چه صورت حمل از آن برج صورت و نیز نام و طبیعت از آن  
 زکات دیگر کون نشود اگر چه بخود شوند یا میزان شود و بیکر ایشان  
 صورت الحمل باید گفت و برج و برج الحمل تا مشکل نشود و از این  
 سارکان هر چه بر حقیقت دایره بروجهت همسایه بر روی رود  
 در آن بیخ جاست عرض یکمزد و هر ستاره ای از وی که سوزن  
 مثلت یا سوزن جنوب مانان اندازه یک از وی عرض دارد هرگز  
 آن عرض نپذیرد و نه کاهن اگر چه آن که کب بر جی دیگر شود و  
 غایت عرض که کب تا به ما بود درجه بود شمالی یا جنوبی اینست  
 احوال که کب تا به ما بود است دانسته اینست اما که اگر سیاه  
 مان که سیرها از ایشان مختلف است و نزدیک هر قری که  
 این معتقد تر است که سیرها قمار هستند و در آن پنجاه و نه دقیقه  
 است و هشت ثانیه و سیر ماه هر روزی سپرده درجه است  
 و ده دقیقه و سیر خط هر روزی حدود دقیقه است  
 و سیر مستقیم پنج دقیقه و سیر مزاج سوزن یک دقیقه  
 و بیست و هفت ثانیه و سیر زهره در عطارد هر چند سیر

اوقات بود این رسوایان را که سالها بسیار را و اندر زنجار  
 خند و آواز او را که در آنجا خند و حرکت کوکب میخوانند  
 بر حساب کنند و چیزی که بر روی طهارت یادت کنند یا کفر  
 کنند و آنرا قدر بخوانند تا آنکه در آنجا که حساب نفی بر کوکب  
 باشد و نور آن بر آن است که هر سال که در آنجا است و اندر سال  
 در هر سال که از آنجا خوانند بنویسند: در آنجا که آفتاب  
 همه فلک را میسوزد و شست و پنج روز و نزدیک چهار روز  
 میزد: و ماهیست و هفت روز و هشت ساعت و چهار هفت  
 دقیقه از ساعتی میزد و این قدر میسوزد و جزو بود که  
 شست جزو از یک روز بود و در آنجا است و نه ساله سال  
 ماه و بازده روز و مشتری بازده سال و ده ماه و چهار  
 روز و در یک سال و دو ماه و هفتاد روز و در هر  
 و عشر در یک سال و آنورین وقت تفاوت افتاد  
 از قدر آنها که از کسر دیگر که آنرا بود و بیش از این بود  
 اما این که ما یاد کردیم بسیار است که در حسابها برین است

درین زیادت می کند و از برضمان می کند تا مقوم بر مقام  
 می شود و بدان یک صورت بروج بر آسمان هشتم است و لیکن  
 چون که که ستاره هر یک اندر فلک جوین برابر نقطه حمل دارند  
 گویند که اندر حمل است و همچنین نورد و جوزا و دیگر بر همان  
 چون که که برابر ایشان رسند در فلک جوین گویند در آن بروج  
 اوجات که اکب و بدان که هر که یکی اندر فلک جوین گناه  
 بر زمین نزدیک تر باشد و گناه بلند تر شود و از زمین دور تر  
 بود و غایت بلندی که اکب را اوج گویند و بعد بعد نیز گویند  
 و بلندی که اینا صعبون گویند و غایت نزدیکی او را بر زمین صعبون  
 گویند و غایت افرس گویند و بلندی بونایت آخرت می یون که  
 و دایره اوج را فلک خارج مرکز گویند و لا محاله  
 چون اثره اوج یا دایره فلک بروج مختلف است مرکز  
 ایشان یکی نباشند بلکه مرکز فلک کوچک است او مرکز عالم  
 دیگر باشد و مرکز فلک اوج دیگر و آن است که میان هر دو  
 مرکز بود از آن فضل است که زمین است و این فضل مابین  
 او مرکز

از زمین که آب یکسان نیست بلکه رطوبت را شش درجه و چنانچه  
 دقیقه است و مشرق را پنج درجه و سی دقیقه  
 و مغرب را دوازده درجه و اقباب و زهره هر یکی را  
 دو درجه و پنج دقیقه و عطارد را سه درجه و ده  
 دقیقه و ماه را دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه  
 و این عدد را از رتبهها بکسایت تقدیر اول گویند و چون  
 از اوج کوکب خطی بکشند که شیب این بر هر دو مرکز بگذرد

و این خط فلک کوکب را  
 و فلک اوج را بود قسم  
 راست گفته و من خطی  
 دیگر بر این خط ظاهر شود  
 اینجا که مرکز طلعت  
 تا فلک کوکب چهار قسم  
 راست شوند فلک اوج

چهار قسم مختلف شوند و هر قسمی را از رتبهها و اندکی از انظار





از نقطه اوج بود برتوالی تابعه اوسط و بعد اوسط از نقطه  
بود از فلک اوج که طرف خط دوم یومی رسیده است  
و فلک اوج را چهار بخش مختلف کرده و این را نطق اول گویند  
و از بعد اوسط تا نقطه حضیض نطق دوم بود و از نقطه  
حضیض تا بعد اوسط از دیگر جانب نطق ثالث بود و از نقطه  
بعد اوسط تا نقطه اوج نطق رابع بود و این نطقات اندک  
فلک که اکبر مختلفست: رحل را نود و شش درجه و سی  
دقیقه است: و مشتری را نود و پنج درجه: و مریخ را  
صد و یک درجه: و اقاب و زهره را نود و دو درجه: و  
عطارد را نود و سه درجه: و ماه را نود و پنج درجه: هر کوی را  
از نقطه اوج تا این عدد تا ما باذ کردیم نطق اول بود و باقی  
تا صد و هشتاد درجه نطق دوم بود و از صد و هشتاد تا اوج  
همچنین از دیگر جانب دو قسم دیگر باشند نطق ثالث هر چند  
نطق ثانی و نطق رابع همچند نطق اول و کوی از اوج  
تا حضیض را بطریقی از حضیض تا اوج صاعد و او را کوی کوچک

یک موضوع است بر آنکه مختلفت این تاریخ را که ما این تاریخ کار  
 نوشتیم حساب کردیم بر او جهات او اندرین جدول نهادیم و تاریخ  
 ما اول محرم سنه ثمان و ستصین و اربع ماه محرم بود است

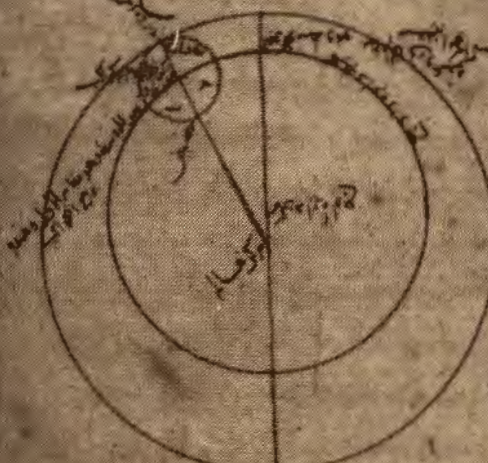
تاریخ		روز		روز		روز	
سال	ماه	روز	روز	روز	روز	روز	روز
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

فکر کردیم اندرین سنه هزار و هفتصد و شصت و شصت سال محرم میگذرد  
 و چون این وقت بگذرد هر اوجی بخای خود بار رسیده باشد  
 مگر اوجی که نماند او را هر روزی شش درجه و سی و شش دقیقه  
 حرکت رخسار توالتی و دیگر اوجات همانکه کنیم حرکت میکنند  
 بر توالتی و چون موضع اوج کوکب معلوم شد متنازه او همین کوکب بود

فلک تدویر و خواص او حوز رجوع و استقامت و وقوف  
 و بیان که هر کوی را از کواکب سیاره اعنی زحل و مشتری و مریخ  
 و زهره و عطارد و قمر ملکیت خرد اندر میان فلک ایشان و  
 حرکت این کواکب بران فلک باشد و ان را دایره تدویر خوانند و  
 اثبات از سیاره تا او را فلک تدویر نیست و دیگر کواکب راهت  
 و مرکز دایره تدویر بر فلک خارج مرکز حرکت کند و حرکت مرکز  
 تدویر دایره فلک خارج مرکز وسط کواکب گویند و حرکت کواکب را  
 بر فلک تدویر خاصه کواکب گویند و بلند تدویر را از فلک  
 تدویر ذروه گویند و نسبت تدویر را حقیقت گویند و این ذروه  
 نقطه ای بود کجور از مرکز عالم خطی مستقیم مرکز فلک تدویر آیند  
 و بگذرد و محیط فلک تدویر رسد فلک تدویر را بیرون تدویر  
 تا آنکه بلند ترست ذروه مرکز گویند و دیگر را حقیقت <sup>تدویر</sup>  
 و نیز ذروه و حقیقت بیکو معنی است و ان جانش یک خطی از  
 مرکز فلک خارج مرکز فلک تدویر این و محیط فلک تدویر بود  
 موضع بود یکی داده گویند و دیگر را حقیقت این ذروه و محیط

۶

در وقت اوله او چنن وسطی بود و احوال هر یک اندر موضع  
 خویش داشت این در میان دروه و حصص بود و موضع میاورد



بعد اوسط بود  
 همچنان که ننگ اوج  
 زاکسیم و این ننگ  
 نند و بر این همچنان چلند  
 نطق بود که کنیم  
 و این نطق است  
 اندر همه که است  
 یکسان نیست و حال  
 نوزد و شش درجه

است و شش درجه را صد و یک درجه و مرغ را صد و یک درجه  
 و هر ه را صد و یک درجه و عطار را صد و دو درجه و ماه را  
 صد و سه درجه و این مقدار نطق اول بود و چون این مقدار را صد و هشتاد  
 کم کرده شود باقی مانده نطق دوم بود آنکه نطق نالت محمد نطق ثانی بوده و نطق رابع

محمد نظامی اولک بزد و بزرگ فلک ند و بر هر کوی یکسان نیست و کیفیت  
 قطر فلک ند و بر چون مرکز فلک ند و بر بعد اوسط بود از فلک ششابع  
 مرکز قطرهاش درجه و سی دقیقه است و مشرقی را یازده درجه و سی  
 دقیقه و مزج را سی و نه درجه و سی دقیقه و و زهره را هجده  
 و سه درجه و ده دقیقه و عطارد را بیست و دو درجه و سی  
 دقیقه و ماه را شش درجه و یوزده دقیقه چون نصف  
 قطر فلک حاصل شدت جز بود و این مقدار را اندر زمینها  
 ثابت تعدیل ثانی خوانند و بر آن که حرکات کواکب بر سطح  
 فلک ند و بر یکگشتن این حرکت را خاصه گویند و خاصاً بیکه  
 ماه سیزده درجه و چهار دقیقه است و خاصاً زحل  
 پنجاه و هفت دقیقه و خاصاً مشتری سی و پنج درجه و چهار  
 دقیقه و خاصاً مزج بیست و هشت دقیقه و خاصاً  
 زهره سی و هفت دقیقه و خاصاً عطارد سه درجه  
 و شش دقیقه و چون فلک ند و بر هر کوی را سیصد  
 و شش درجه کنند و مدت دور هر کوی اندر فلک

اندر آنکه ندو بر حوضش مختلفست ماه فلک ندو بر  
 حوضش بیست و هفت روز و سپرده شاعته و هزده دقیقه  
 نیز دو روز در یک سال و دو ازانده روز و مشتری در  
 یک سال و یک ماه و سه روز و مریخ در دو سال و یک ماه  
 و هزده روز و زهره اندر یک سال و هفت ماه و پنج روز  
 و عطارد اندر سه ماه و بیست و شش روز و حرکت همه  
 کواکب برین اثره بر توان بود هر روز که این قدر که یانه  
 شود بود و لیکن چون کواکب اندر نطق رابع و اول بود او را  
 بر آسمان راست رو بینند و چون در نطق ثانی و ثالث بود  
 حرکت او بر خلاف توان افتد و کواکب را بر آسمان چنان  
 بینند که بر خلاف توانی می رود از نگاه گویند که کواکب  
 را جهت مجزماه که ماه را جهت برین نیاید از هر آنکه  
 حرکت او بسیارست از قدر دران میان محسوس نگردد  
 و لیکن در مجزماه درین مدت کمتر بود و چون کواکب بر دزوه که  
 فلک ندو بر نود احراقش افتند اعنی که با افق جمع شود

وقت که با افق جمع شود  
 مریخ درین وقت

و چون ماه و اقطاب جمع شوند اجتماع گویند و کوکب  
 دیگر الحزاق گویند و زهره و عطارد همچنان که بر ذروه  
 فلک تدویر باشند محسوس می شوند چون بر حقیق فلک تدویر  
 باشند و در وسط رجوع الحزاق نیز محسوس می شوند و کوکب  
 چون در نطق اوله و ثانی باشند هابط گویند و چون در نطق  
 ثالث و رابع صاعد گویند و چون کوکب نطق در دور رسد  
 از فلک تدویر اجاز رجوع می یابد و انرا مقام اول گویند  
 و کوکب الحزاق با ایند هم رجوع شود و آن مقدار نطق اول  
 بود تا کسبیم و چون نطق ثالث رسد بر حقیق فلک تدویر  
 بود و در وسط رجوع بود و چون نطق رابع رسد آغاز  
 استقامت می یابد و آن را مقام ثانی گویند و کوکب الحزاق  
 با ایند هم مستقیم شود و مقدار این مقام همچند  
 مقدار اول بود زیرا که نطق رابع همچند نطق اول بود  
 و وقت اجاز رجوع و آغاز استقامت میان کوکب  
 و اقطاب بعدت بود معلوم انرا رباط گویند و و بر کوکب

چون کواکب بظلال دوم رسد میان او و میان اقطاب  
 آن بعد برآید که کتب و اجمع شوند و چون بظلال رابع  
 رسد در یک باره میان او و میان اقطاب آن بعد برآید  
 انگاه که که مستقیم شود و این مقدار رباطات هم  
 که اکب مختلف زحل و مشتری و مریخ هر یکی را صد و بیست  
 درجه است چون ایشان با اقطاب باشند و در وسط  
 استقامت باشند محزون شوند و ایشان را ستوان دین  
 تا انگاه که اقطاب از ایشان بگذرد زحل را بیست  
 درجه مشتری را با نوزده درجه و مریخ را بیست درجه  
 انگاه ایشان را مشرق گویند و مارسیان شماره دوزخ  
 گویند یعنی که با اعداد پیش از این از اقطاب ایشان را  
 در مشرق ستوان دین تا انگاه که اقطاب بنود درجه  
 از ایشان دورتر شود انگاه نام مشتری بنویسند  
 و چون اقطاب بحد بیست درجه از ایشان دور شود  
 اقطاب رجوع ایشان باشد و راجع شوند و چون اقطاب

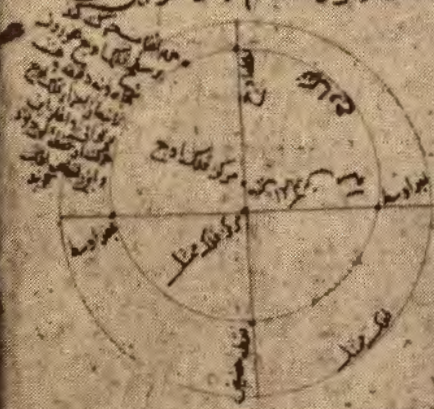


متساویه ایشان در وسط ایشان در وسط رجوع باشند  
 و چون ایشان نزدیک تر شود تا میان آفتاب و ایشان  
 صد و بیست درجه مانده است تا ایشان بود و مستقیم  
 شوند و چون آفتاب نزدیک تر شود تا میان آفتاب و  
 ایشان بود درجه ماند ایشان را مغرب خوانند و باربان  
 شبانه که خوانند یعنی یک شب از نگاه آفتاب فرو شدن  
 ایشان را در مغرب خوانند و چون آفتاب نزدیک تر شود  
 تا میان آفتاب و رجوع بیست درجه ماند و میان آفتاب و  
 بازده درجه ماند و مزاج را بیست درجه از نگاه ایشان  
 خوانند و نیز محزون شوند تا در یک کوپاره آفتاب را  
 ایشان در یک درجه همان که گفتیم تا اما و با زهره و  
 دیگر کوه است رباط زهره جمل و هفت درجه است  
 و رباط عطارد بیست و هفت درجه چون ایشان با  
 آفتاب باشند و بر ذروه که نلک تدویر باشند در وسط  
 استقامت باشند پس چون زهره از انظار غایت درجه

دو کت ذرذ و عطارد سیزده درجه ایشان را مغرب  
 خوانند یعنی که بران اقباب فرو شدن ایشان را در مغرب  
 نشانگاه می توان دیدن انگاه مغرب باشند تا زهره  
 از اقباب بحمل و هفت درجه دور شود و عطارد بیست  
 و هفت درجه و این غایت بعد ایشان بود از اقباب پس  
 باز گردند و راجع مغرب باشند تا میان زهره و اقباب  
 هشت درجه مانده میان عطارد و اقباب سیزده درجه  
 انگاه می توان دیدن ایشان را تا با اقباب رشتند و آنرا  
 وسط رجوع محقق شوند و از اقباب در گذرند زهره  
 هشت درجه و عطارد سیزده درجه انگاه راجع  
 باشند و مشرق یعنی پیش از بران اقباب ایشان را  
 در مشرق می توان دیدن و همچنین مشرق باشند تا انگاه  
 یک زهره از اقباب بحمل و هفت درجه دور تر شود و  
 عطارد بیست و هفت درجه و این نیز غایت است ایشان  
 باشد بر مستقیم شوند و راست گردند و ایشان را

هر مشرق خوانند تا انگاه که میان زهره و اقاب  
 هشت درجه مانند و میان عطارد و اقاب سیزده درجه  
 انگاه دیگر بار تا بدین می شود و بتواند بین تا با اقاب  
 نرسند اندر وسط استقامت و محرق شوند و از روی  
 در گذرند همچنان که گفته فضا است در اقل که  
 گویند اقاب باد و فلک است و در حرکت اول  
 فلک مثل است و او فلک است اندر سطح منطقه البروج  
 و موازی است و مرکز هر دو مرکز عالم و از هر این معنی

او را مثل کنند یعنی تا  
 فله است فلک البروج  
 و همه که کبریا محبت  
 فلک مثل بود که اقاب  
 است و در دم فلک اوج  
 در سطح فلک مثل بود  
 و همه از این معنی بود



و مرکز فلک اوج نقطه دیگرست جز از مرکز  
 فلک مثل و همسواکب را همچنین فلک اوج بود و خارج  
 مرکزها پیش ازین یاد کرده ایم و حرور اقطاب  
 بر محیط این دایره اوج روز هر روز بمقدار وسط  
 حوتش از اجزای دایره اوج و اعنان این حرکت  
 از نقطه اوج بود و مرکز این حرکت مرکز دایره اوج بود  
 و در مرکز دایره اوج است و مقدار حرکت اوج تا آن  
 کرده شده است و عمده این حرکت نقطه حمل بود  
 و مرکز این حرکت مرکز عالم بود و این حرکت همسواکب  
 حرکت اوج است و کوکب ثابته باشند و اقطاب را پیش  
 ازین فلک و حرکت نیست و مساه را  
 بیخ فلکست و بیخ حرکت اول فلک مثل است و او را  
 حرکت نیست و کس کل کل و قمر را حرکت نیست همچون  
 حرکت کوکب ثابته و این قدر حرکت تا انوار حرکات  
 افلاک مریح مقدار نبود زیرا که حرکات افلاک

او سیار است و سریع و مرکز این حرکت مرکز عالم بود و در آن  
 فلک مایل است و این فلک مقدار او همچون مقدار فلک مثل  
 و مرکز هر دو فلک یک نقطه است و لکن سطح این فلک از سطح  
 فلک مثل مایل دارد و از هم از جهت او را مایل گویند و این  
 فلک را با فلک مثل در موضع تقاطع افق است که در آن  
 قرار گیرد و یکی را ذنب و این فلک است که اکثر سیارها در آن  
 افتادند و لکن مقدار میل هر یکی را مختلفست چنانکه مجموع  
 حوض میانه کشیم و این فلک مایل هر شان روزی سه دقیقه  
 و خلاصه تا البروج حرکت کند و پس از این حرکت اجزای فلک  
 مایل را مدارات بویا این حرکت فلک البروج و این حرکت را حرکت  
 جزو مرکز میگویند و اعم از این حرکت از سطح بود از فلک مثل  
 و مرکز این حرکت مرکز عالم بود و قطرها قطب المایل و از جهت  
 کواکب این قطرها است و لکن مقدار میل مختلفست و سد فلک  
 فلک اوج و اود ابره من است خرد تر از فلک مایل و سطح  
 او در سطح فلک مایل است و مرکز او نقطه دیگریست جز مرکز

۷۱

فلک مایل و حرکت این فلک هر شان روزی برخلاف  
 توالی روح باره درجه و سه دقیقه بود از اجزای فلک  
 مایل و آغاز این حرکت از مرکز بود از فلک مایل و مرکز  
 این حرکت مرکز عالم بود زیرا که مرکز این فلک اوج محیط  
 بود بر اینی کردد خزه که از او دایره محاطی که مرکز بود  
 یعنی مرکز فلک اوج را برداشته است و با خود می برد  
 و مرکز این دایره خزه مرکز عالم است و این دایره محاطی  
 فلک چهارم باشد از اعلا که مرکز حرکت فلک اوج  
 حرکت وی باشد و فلک پنجم فلک نهم برست و او دایره  
 است خزه مرکز او بر محیط فلک اوج و این فلک بر فلک  
 روح حرکت کند هر شان روزی بیست و چهار درجه  
 و بیست و سه دقیقه از اجزای فلک مایل و ابتداء این  
 حرکت از نقطه اوج بود و مرکز این حرکت مرکز فلک  
 اوج بود و این حرکت را بعد مضاعف گویند از همان  
 جهت این بعد مقدار بعد مرکز تدویر بود از مرکز جرم افق

و حرکت بجز حرکت جرمهاست محیط فلک تدویر و دوران  
 نواحی هر دوری سهزده درجه و چهار دقیقه از اجزاء  
 فلک تدویر و این حرکت را خاصه فرض خوانند و مرکز  
 این حرکت مرکز فلک تدویر بود و آغاز این حرکت از نقطه  
 ذروه فلک تدویر باشد و ذروه فلک تدویر نقطه  
 نقطه بود از محیط فلک تدویر چون از نقطه محاذات  
 خط مستقیم کشیده آید و مرکز فلک تدویر یک نقطه  
 آنجا که محیط فلک تدویر را ببرد از ذروه فلک تدویر  
 فرود و نقطه محاذات آن نقطه بود از محیط ابر محال  
 مرکز خرد یکجا بنحیض بود و بعد میان او و میان مرکز  
 عالم یکجا بنحیض چند بعد میان مرکز عالم بود و مرکز  
 حامل بجایب اوج و بدان که هر گاه که مرکز فلک تدویر  
 فرود بر مرکز جرم افتاب رسد این اجتماع گویند  
 اندرین وقت مرکز فلک تدویر بر نقطه اوج بود و  
 تقدیر کنیم که اجتماع افتاد بر محل چون ازین وقت

يكشان بود بگفتند مركز فلک تدوير بر توانی بروج  
 حرکت کند بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه  
 و لیکن فلک اوج حرکت کند بر حلات توانی بازده دقیقه  
 و نه دقیقه و نیز فلک مایل حرکت کند بر خلاف توانی سه  
 دقیقه جمله این هر دو بازده درجه و دو بازده دقیقه  
 بود چون از حرکت مرکز فلک تدویر این قدر کسر کرده  
 شود باقی مانده حاصل است بر او بر توانی بروج سه درجه و  
 بازده دقیقه از هر حال و این با وسط قوس خوانند همین  
 بعد حرکت مرکز فلک تدویر و این از هر حال و نیز اقیانوس  
 وسط خوانند بر توانی بروج حرکت کند لطاح چون این  
 قدر از وسط قوس کسر کرده شود باقی مانده و بازده درجه  
 و دو بازده دقیقه و این مقدار بقدر مرکز تدویر  
 نیز بود از مرکز هر اقیانوس و چون این باضاغت  
 کرده شود بعد مرکز فلک تدویر بود از نقطه  
 اوج و این بیست و چهار درجه بود و بیست





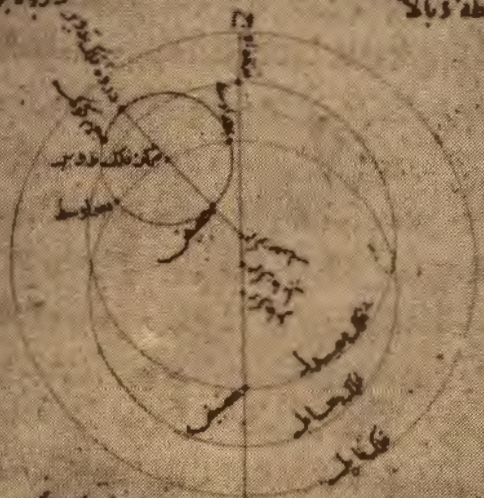
و خط مشترک و موازی و هر دو هر یک را از آن چهارگاه  
 به فلک است و سه حرکت اول فلک مثل است و اول  
 حرکت نیست و سطح او در سطح نقطه البروج است

۴۵

و مرکز او مرکز عالم است و دویم فلک مایله است و مرکز  
 او مرکز عالم است و لیکن سطح او مایل است از سطح مثل  
 مقدار میل هر کوی را مختلفست چنان که پس ازین  
 باید کنیم و سیم فلک معدل مسیر و او فلک است خرد  
 و مرکز وی از مرکز عالم خروج دارد و این خروج  
 مرکز همه کواکب را یکسان نیست بلکه در بعضی درجه  
 و پنجاه دقیقه و هشتی در بعضی درجه و سی دقیقه و مزخ را دوازده  
 درجه و زهره را دو درجه و مزخ دقیقه است چون نصف قطر  
 فلک معدل مسیر کواکب را است درجه فاذه ایله و دورترین  
 که بر خط معدل مسیر بود از مرکز عالم ان را اوج کواکب گویند و آن  
 نقطه که از جانب دیگر مرکز عالم نزدیکتر بود ان را خضیف  
 گویند و فلک چهارم را فلک حامله گویند زیرا که مرکز فلک  
 تدویر بر خط او است و این فلک حامل شد از محمد فلک معدل مسیر است  
 و مرکز وی نیز خروج دارد از مرکز عالم و او میان مرکز عالم  
 است و میان مرکز فلک معدل مسیر و فلک حامل و فلک معدل

۱۱۳  
 مسیرا حرکتیست یا حرکت فلک مایله و این هر سه فلک  
 حرکت کنند بحرکت فلک کوکب ثابته و این حرکت اوجات و جود هر  
 بود و ابتدا از این حرکت از نقطه سرجه بود از فلک مثل مرکز این  
 حرکت مرکز عالم بود و قطبها قطب المایله و فلک بجز فلک تدویر کوکب  
 است که مرکز وی بر محیط فلک طرود بر تقالی و این حرکت را  
 وسط کوکب گویند و این حرکت کوکب را مختلفت زحل را  
 دو دقیقه و مشترک را پنج دقیقه و مزخ را سن و یک دقیقه  
 و زهره را هجده و ساطاب و اغار این حرکت از نقطه سرجه بود  
 از فلک مایله و مرکز این حرکت مرکز فلک معدل مسیر بود و سر  
 محیط فلک خارج مرکز رود و لیکن اجزای فلک معدل مسیر  
 را بنده برستی و اجزای دایره حامل را مختلفت بود و حرکت  
 سیم حرکت جرم کوکب است بر محیط فلک تدویر بر تقالی بر  
 و از اجزای کوکب گویند و این حرکت در هر روزی زحل را سجاه  
 و هفت دقیقه بود و مشترک را سجاه و چهار دقیقه و مزخ را  
 بیست و هفت دقیقه و زهره را سن و هفت دقیقه از اجزای فلک

تدویر و اعزاز این حرکت از ذروه فلک تدویر بود و ذره  
 فلک تدویر نقطه تدویر محیط فلک تدویر که مرکز خط مستقیم  
 از مرکز فلک معول مسیر مرکز فلک تدویر یکدند و بجای رسد  
 ان نقطه و بالا



و نقطه ازین بر حقیقت است حرکات افلاک که اکث  
 جملة کانه و حکم آنکه وسط زهره و جملة وسط افلاک است

همیشه مرکز فلک تدویر زهره با اقیاب متقارن بود و چون  
 زهره بدو و با مختصر فلک تدویر بگذرد از اقیابش افتد اما  
 که اگر هلوکی و گانه را وسط و خاصه هر دو جنبه وسط اقیاب  
 برسد که در آن دروه فلک تدویر بر حوض خدای بود که بعد  
 مرکز فلک تدویر در آن اقیاب برسد که چون بدو و  
 با اقیاب بود و از اقیاب افتد و چون در مختصر بود در مقابل  
 اقیاب بود زیرا که در مقابل دروه خدای بود و عطارد  
 شش فلک دارد و چهار حرکت فلک مثل فلک مائیل و حاصل  
 و معدل مسیر و فلک تدویر بر این هر پنج یکدیگر از خودی از  
 و بعد میان مرکز معدل مسیر و میان مرکز عالم عطارد درجه  
 و ده دقیقه است از آن اجزا که نصف قطر فلک معدل مسیر است درجه  
 بود و فلک حاصل نیز بقدر آن همچند فلک معدل مسیر است و لکن مرکز  
 حاصل بر دایره است خرد که بعد مرکز آن دایره از مرکز معدل  
 مسیر چند بعد مرکز معدل مسیر است از مرکز عالم و مرکز آن دایره  
 خرد و مرکز معدل مسیر و مرکز عالم هر سه بر یک خط مستقیم اند

۹ و مرکز حامل بر محیط این دایره گردانست بر خلاف توالی هر  
 دور یک حده سطح افق است و مرکز معادل مسیر نیز بر محیط این دایره  
 حزدست میان مرکز مایل و میان مرکز این دایره حزدست چون  
 مرکز فلک حامل مرکز فلک معادل رسد دو فلک اعنی معادل  
 و حامل مرکز یکی شود و این عنایه نزد یکی مرکز فلک حامل  
 بود مرکز فلک مایل و این بعد سه درجه و ده دقیقه بود  
 و غایب دوری مرکز فلک حامل از مرکز فلک مایل انگاه  
 بود که مرکز حامل با هر سه مرکز بر یک خط مستقیم افتد  
 انگاه بعد میان مرکز فلک حامل و مرکز مایل سه درجه و سی  
 دقیقه بود و فلک نشتم فلک تدویر است اما حرکت اول  
 حرکت جرم عطارد است بر محیط دایره تدویر توالی هر روز یک  
 سه درجه و شش دقیقه از اجزای فلک تدویر و مرکز این  
 حرکت مرکز دایره تدویر است و اغان در آن از ذروه فلک  
 تدویر است و این حرکت را خاصه عطارد گویند و دوم حرکت  
 مرکز فلک تدویر است بر توالی بروج هر روز دو بار هفت

۴۰  
 و این مرکز بر محیط فلک حامل روز و لیکن اجزای فلک معقول  
 مسیر بود و مرکز این حرکت مرکز فلک حامل بود و ابتدای این حرکت از  
 نقطه سر حمل بود از فلک مایل و سیم حرکت دایره حامل مرکز دایره  
 حامل و این دایره حرکت که هر شبان دوری خود وسط انخاب بود



خلقت نواح حرکت کنند تا اوج فلک حامل و از این نزد بظان

۴۱  
 توانی حرکت حاصل ایذ و حرکت مرکز فلک تدویر بنامه باز ایذ  
 و مقدار وسط اقیاب همانند و از هر این گویند که وسط عطارد  
 چند وسط اقیابست و مرکز این حرکت مرکز آن دایره محزونست  
 و ابتداء او از سر محل بود از فلک مایل و خطاره حرکت کحل فلک  
 خطاره حرکت فلک کوکب ثابته بر توانی بروج و این حرکت  
 جواهر مایل بود از اجزای فلک مشتمل و حرکت اوج فلک  
 معقله سیر این حرکت حاصل ایذ و از این جمله دانسته آمد که چون  
 مرکز فلک تدویر بر محیط فلک حنا مایل و چند وسط اقیاب  
 بر توانی حرکت کند و اجزای فلک معقله را ببرد و فلک حاصل  
 بر خلاف توانی همچو وسط اقیاب حرکت کند و اجزای فلک  
 مایل را ببرد بر مرکز فلک تدویر اندر سالی با اوج فلک  
 حاصل و بار تر از آن کنند و فلک حاصل را دو بار ببرد و هر یک  
 از فلک معقله و فلک مایل را یکبار بر توانی همچون اقیاب و اوج  
 فلک حاصل فلک مایل را و فلک معقله را در سالی یکبار ببرد بر خلاف  
 توانی و چون حرکت فلک حاصل از حرکت مرکز فلک تدویر



که کرده شود باقی مانده در روز چند وسط آفتاب بر مرکز  
 فلک تدویر عطار در مقدارن بود با مرکز جبر و آفتاب و چون  
 عطارد بجزوه و حقیق فلک تدویر خویش رسد با آفتاب محرق  
 شود و این در وسط استقامت و وسط رجوع بود هم لو از مر  
 الحوز هرات من القروض و حکایات کتیم که تقاطع  
 فلک مایل که کبریا با فلک مثل جوز هر گویند و این در نقطه  
 بود یکی را دایره گویند و دایره التیز گویند و دیگر را دایره گویند  
 و دایره التیز گویند و میان دایره دو موضع بود که هر دو فلک را  
 از یک دیگر بقایت دوری باشد یکی در جانب شمال و یکی در  
 جانب جنوب که کوبه انجمن رسد بقایه عرض بود از فلک مثل  
 و عرض کوبه فوس بود از دایره که هر دو نقطه فلک البرج  
 بگذرد از مقدار که میان فلک مثل و کوبه بود از آن آیه  
 از عرض کوبه خوانند بر کوبه در دایره با دایره بود بر خط  
 منقطع البرج بود و در دایره بگذرد از منطقه البرج کلب  
 شمال شود و او را عرض برین آید و من افزاین تا کواکب بود

۴۴

رسد و اندرین ربع عرض کوکب را شمالی صاعد گویند و چون  
 بنزد درجه برسد بغایت عرض خویش بود در جانب شمال و چون  
 از نود درجه بگذرد عرض کوکب کمتری شود و عرض کوکب از نود  
 ربع شمالی هابطا بود تا آنکسگاه که مذکور شد رسد چون بگذرد  
 کوکب بر حقیقه منطقه البروج بود و او را هیچ طایفه عرض جنوبی  
 و چون از نود بگذرد عرض  
 جنوبی هابطا بود و می افزاید  
 تا نود درجه چون نود درجه  
 برسد بغایت عرض خویش بود  
 لحاظ جنوبی آن مقدار بچند  
 غایت عرض شمالی بود و چون از



نود درجه بگذرد عرض کمتر شدن میکند و از عرض جنوبی صاعد بود و چون  
 بار رسد باز بر حقیقه منطقه البروج افتد و طایفه عرض ماه را بجانب  
 شمال و جنوب پنج درجه است و عرض کوکب دیگر بوضع خویش باز کرده  
 آید و باز که حرکت هر دو ماه به خلاف توالت است هر دو یک سیه دقیقه

۴۴

و آمدند و نما وضع را بر خاذه باشد و انرا حرکت جو زهر الزهر خوانند  
 و چون موضع را بر داشته اند مذنب در مقابل او بود و مواضع  
 جو زهر هر کو کسبی را مختلفست و این تا رتخ را که ما  
 این تذکره نوشتیم مواضع جو زهرات اینان اینجا  
 بگناه بوده است و ما اینجا مواضع را من نوشته ایم

اصول الجوزهرات		جد	ناموضع ذنب از مقابله هر یک معلوم شود
بیم	دانه		
۶	ر	۶	زحل
۶	ر	۶	مشتری
۱	ک	۱	مریخ
۶	ک	۶	زهره
۶	ک	۶	عطارد

حرکت ایشان همچون حرکت اوجانت است  
 ثمان و شصت و اربعه ماه هر

در سی و سه ناله بر توالی و این حرکت مرفلک مایل را بود نه فلک  
 صمندر را و قمر را بیرون ازین یک عرض نیست که کشیم اما اگر  
 عکسوی را از دو کو عرض بود اول عرض مرفلک ندر بران

۴۵ سطح فلک مثل دو عرض ذروه تند و بر از سطح فلک تا ایل  
 و این چنان بود که چون مرکز فلک تند و بر با اس برود او را از فلک  
 مثل صبح عرض بود یک با سطح فلک مثل سطح بود و قطر  
 فلک تند و بر که هر دو بعد اوسط هر مرکز فلک تند و بر یک در زدند  
 سطح فلک مثل بود و این قطرها قطر ثانی گویند و چون مرکز فلک تند و  
 از اس بگذرد و بر عرض برین این بجانب شمال و ذروه فلک تند و بر  
 و بر این عرض بود این از فلک تا یک جانب فلک مثل و حصص  
 فلک تند و بر عرض بود این از فلک تا ایل مختلف جانب ذروه  
 و این هر دو عرض بر این قطر بود که بذروه و حصص بگذرد  
 و این قطر اول گویند و این هر دو عرض بر این از ایل تا انگاه  
 یک مرکز فلک تند و بر از اس بود درجه دور شود انگاه  
 مرکز تند و بر بغایت عرض بود بجانب شمال از فلک مثل  
 و قطر ثانی فلک تند و بر که هر دو بعد اوسط بگذرد اندر  
 سطح دایره بود موازی سطح فلک مثل و این حال قطر ثانی و الحاد  
 که او همه وقت موازی بود سطح فلک مثل را و قطر اول که

دروه و حقیق که در این نیز بغایت میل باشند از فلک مایل و  
 این هر دو عرض مرکب علوی را یکسان نیست بلکه میل فلک  
 مایل از فلک مثل و این غایت عرض مرکز فلک ندو بر بود از  
 فلک مثل رطل را دو درجه و نیم بود و مشرقی میل آن درجه  
 و نیم و مخرج را یک درجه و این میل مرکز کمتر و بیشتر نشود  
 و بجانب شمال و جنوب مختلف نگردد و این عرض را عرض اول گویند  
 و عرض او سزاگوشند و این عرض از جهت فلک مایل بود بحسب  
 مواضع او از اجزای فلک البروج و دیگر عرض دروه و حقیق  
 است از فلک مایل چون مرکز فلک ندو بر بغایت عرض بود بجانب  
 شمال انگاه میل دروه رطل را بیست و شش دقیقه بود و مشرقی را  
 بیست و سه دقیقه و مخرج را بیست و دو دقیقه و این  
 میل از فلک مایل بود بجانب فلک مثل و اندرین وقت میل  
 حقیق فلک ندو بر بمخلاف جانب دروه نیز بغایت بود رطل را سی  
 و دو دقیقه و مشرقی را سی و چهار دقیقه و مخرج را سه درجه  
 و بیست دقیقه و چون این میل حقیق مایل مرکز ندو بر جمع کرده شود حاصل آن

۴

ثابت میل هر که که جانب شمال زجل باشد درجه و دو دقیقه  
 و مشتری را دو درجه و پنج دقیقه و مریخ را چهار درجه و بیست  
 و یک دقیقه و اینها باید عرض کوکب بود از منطقه البروج جنوب  
 شمال که مرکز ایشان ازین بود و چون مرکز فلک تدویر ازین موضع  
 بگذرد این هر دو عرض که کثیرتر است و قطر ثانی بر موازات  
 وضع فلک مثل من بگذرد تا آنکاه که مرکز فلک تدویر  
 برین رسد پس اینها فلک تدویر را از فلک مثل مریخ عرض  
 بنویسد و چون از وی بگذرد عرض مرکز تدویر از فلک مثل مریخ  
 جنوب افزونتر بگذرد تا چون بنویسد درجه برسد عرض  
 وی در جانب جنوب از فلک مثل مریخ رسیده باشد همچنان  
 که در جانب شمال کثیریم و قطر ثانی فلک تدویر که هر دو بعد  
 اوسط بگذرد در سطح ابره بود موازی فلک مثل و قطر  
 اول که بر او و حقیقت بگذرد نیز بغایت سلب بود آن  
 فلک مایل بود زویه از فلک مایل بجانب فلک مثل  
 بود و میل حقیقتی نخل است جانب زویه و غایت این عرض در دو طرف

۴۷

بیست و هشت دقیقه بود و مشرقی راسی و هشت دقیقه  
 بود و مزخ را شش درجه و هفت دقیقه و حسیض را چهل راسی  
 و پنج دقیقه و مشرقی راسی و هشت دقیقه و مزخ را شش درجه  
 و هفت دقیقه و این عرض را عرض ثانی گویند و زیادت و نقصان  
 این عرض بقدر بعد مرکز فلک نورد بر کوکب بود از افق است  
 و چون این میل حسیض یا میل مرکز نرد و بر جمع کرده شود حاصل  
 این غایت عرض را چهل راسه درجه و پنج دقیقه و مشرقی راسی  
 درجه و هشت دقیقه و مزخ را هفت درجه و هفت دقیقه  
 و این غایت عرض هم کوکب بود از منطقه البروج در جانب جنوب  
 و هم کوکب بیش ازین نبود اما از صوره و عطارد را اند عرض  
 اختلاف است و چون حرکتی ازین سه عرض مرکب شود ان که  
 حرکت الفلک خوانند اما عرض اول عرض فلک مایل است و این  
 عرض را حنارچ مرکز خوانند و غایت این عرض در جهت  
 شمال و جنوب مختلف نکرده و این غایت عرض روم داده  
 دقیقه است و عطارد را چهل و پنج دقیقه و این میل

ثابت نیست بلکه چون مرکز فلک تدویر کوکب بر یک عقده بود فلک  
 مایل یا فلک مثل منطبق بود و مایل را از مثل هیچ عرض نبود  
 پس چون مرکز تدویر خواهد خواهد که از مرکز جز است شود  
 سطح مایل را سطح مثل مایل که یک نیمه سوی شمال است و یک  
 و یک نیمه سوی جنوب شدن و مرکز تدویر زهره ابدی چون  
 از عقده جدا کرد در آن جانب ابدی که شمال بود از مثل و مرکز  
 تدویر عطارد در آن جانب شود که جنوبی بود تا آنکه که مرکز  
 تدویر از عقده بنود درجه دور شود آنکه فلک مایل را ثابت  
 عرض باشد از فلک مثل پس چون مرکز تدویر از بند  
 درجه بگذرد سطح مایل یا سطح مثل منطبق شدن گیرد  
 تا چون مرکز تدویر عقده دیگر رسد مایل یا مثل منطبق  
 شده باشد آنکه آن نیمه که شمالی بوده باشد سوی جنوب  
 شدن گیرد و آن نیمه که جنوبی بوده باشد سوی شمال شدن  
 گیرد پس چون مرکز تدویر زهره از عقده دیگر بگذرد  
 هر دو جانب شمال افتد و مرکز تدویر عطارد هر دو جانب جنوب



۵۰  
 بر همیشه مرکز ندو بر زهره مثالی نمود و مرکز ندو بر عطارد  
 جنونی مگر که بر دو عقده باشند انگاه ایشان را عرض نمود  
 و این دورا ندر مذمت یک سال شمسی بود میراوج هر یک از ایشان  
 شش ماه مثالی بود و شش ماه جنونی و غایت این عرض لک بود  
 که زهره و عطارد بر اوج باشند یا در حقیقت و ابتدا این عرض  
 از هر دو عقده بود و در اس جوهران عقده بود که مرکز ندو و چون از  
 یکی بگذرد باوج شود و ذنب جوهران عقده بود که مرکز ندو پس  
 چند روزی بگذرد و تخفیف شود و دوم عرض قطر اول ملک بود  
 که بذره و حقیقت بگذرد و این عرض را عرض فلک ندو بر خوا  
 نند و غایت این عرض انگاه بود که مرکز ندو بر بر عقده  
 بود و نهایت میل ذره زهره را یک درجه و دو دقیقه است  
 و عطارد را یک درجه و چهل و پنج دقیقه و میل حقیقت زهره را  
 شش درجه و بیست دقیقه و عطارد را چهار درجه و شش  
 دقیقه و آغاز این میل از ذره و حقیقت مایل بود پس  
 اکثر مرکز بر اوج بود زهره سمت شمال حرکت کردن کرد

و عطارد سوی جنوب و اگر مرکز بر حقیق بود زهره سوی  
 جنوب حرکت کند و عطارد سوی شمال و سه دیگر عرض قطب  
 نایب است که نبرد و بعدا وسط بگذرد و این عرض را عرض اول  
 و عرض المواخواند و غایت این عرض آنجا بود که مرکز تدویر  
 بر اوج یا حقیق بود و غایت این بعد مر طرف شرقی را از قطب نایب  
 در جانب شمال بود درجه و نیم بود و طرف غربی آن در جانب جنوب  
 هر دو درجه و نیم و ابتدا این عرض آنجا بود که مرکز تدویر بود  
 بود برای مرکز تدویر بر مایل بود و زاویه آنجا اوج فلک مایل  
 خواهد شد طرف شرقی حرکت کند زهره را سوی شمال و عطارد را  
 سوی جنوب و طرف غربی خلاف این و اگر مرکز تدویر بر دایره بود  
 و چون از دایره بگذرد محض فلک مایل شود طرف شرقی حرکت کند  
 زهره را سوی جنوب و عطارد را سوی شمال پس چون  
 مرکز تدویر بر هر دو کوکب بر عقده بود فلک مایل با فلک متصل  
 مطبق بود و قطب نایب را هیچ میل نبود و قطر اول غایت میل  
 بود و چون مرکز تدویر بر اوج یا حقیق بود فلک مایل غایت بود

۵۲

از ناله مشال و فطر ثانی بنایت میل و فطر اول را هیچ میل نبود  
 حرکت اسمکان و خواص او بدان که آسمان بچهار طرف  
 شان روزی یکبار دور بگردد و نیز همه افلاک و ستارگان را  
 بچهار طرف بگرداند و هر شبان روز یکبار از مشرق مغرب و از  
 مغرب در بر زمین سوی مشرق باز آید و این حرکت را  
 حرکت اولی گویند و برخلاف آنی بود و این حرکت فلک فطرات  
 و همه افلاک و ستارگان که در میان وی هستند حرکت و در هر یک  
 و نیز این حرکت را حرکت مزین گویند و حرکتی است که پیش از این  
 مرستادگان را یاد کرد بر حرکت ثانیه گویند و همین گویند  
 و حرکت تابع الاجزاء گویند و مثال حرکت ستارگان را حرکت  
 آسمان میمانند که سنگ خراشید کردد و دوری بر کران وی  
 برخلاف حرکت او می رود یا کشتی می رود کسی در کشتی  
 از سر کشتی بسوی پایان کشتی حرکتی می کند برخلاف حرکت  
 کشتی بلامحال حرکت مورچه بر کران سنگ آسیا و حرکت مردم در  
 کشتی که از حرکت سنگ آسیا و حرکت کشتی بود و نامورچه بکار

۵۳  
 که سنگ آسیا بگردد سنگ آسیا صندبار گردد و بیشتر بکند  
 باشند کمتر باشند و مردم از سرگشتی بیای گشتی و سنگ گشتی  
 یک سنگ حرکت داده باشند که با پیش حرکت آسمان باشد  
 آمده گفته بودیم که آسمان چون گوی کردست ناچار برین گوی  
 بنا کرد و نیزه کرد و دو نقطه تا کن بود برابر یک دیگر و هر یکی را  
 قطب گویند و چون از قطب بقطب خطی مستقیم کشیده آید درین  
 فلك نام هر کس که بگذرد از آن محور گویند و این هم خط تیریاکن  
 بود و دیگر هم اجزای دین متحرک بود و چون از ابره کشیده آید  
 بر سطح کره که هر دو قطب بگذرد و آن را ابره بسند و سنگت  
 جز بود هر جزوی از محیط آن ابره گردان قطب بود که  
 بوی نزد یکا نیست و چون از حرکت جزوی تا کرد قطب  
 گردد ابره جز در سمت خود آن ابره را آمد از آن  
 جزو گویند یعنی آن جزو بر آن ابره گذرد پس  
 بسند و شست مقدار برید اید و هشتاد و هشتاد  
 قطب شمالی و صد و هشتاد کرد قطب جنوبی و چون گشتی

روکن سوی مشرق یا کینند ان قطب و مدارات که او را بر دست  
 راست بود قطب جنوبی و مدارات جنوبی گویند و ان قطب و مدار  
 را کتب بر دست چپ بود قطب شمالی و مدارات شمالی گویند  
 و این مدارات از هر دو جانب انج بقطب نزدیک تر بود هر قدر  
 تر بود و انج از قطب دور تر بود بزرگ تر بود و میان مدارات  
 شمالی و مدارات جنوبی دایره که بزرگترین همه دایره است  
 از ان محل النهار گویند و فلک مستقیم گویند و فلک حوری است  
 گویند و ازین دایره تا بقطب شمال بعد همجدان بود که ناقص  
 جنوبی و صد و هشتاد مدار بر جانب او بود سوی شمال و صد  
 و هشتاد مدار بر جانب دیگر بود از سوی جنوب و او در میان  
 هر دو قطب و مدارات بود و حرکت آسمان بوی بود و انور بر فصل  
 طحست بشناختن افق و افق ازین دایره بود که چنانکه از گروه  
 بنه نظر آهر تا ان بنه پوشیده و شک نیست که ان آسمان یک بنه بیش  
 نتواند بیند و یک بنه در د بر زمین است و گفته اند که انج  
 از آسمان بر افق بیند بیش از یک بنه است و این فصل را

۵۵  
 چنان دقیقه است و لیکن همه متقدمان و اصحاب رصد چنین  
 یاد کرده اند که از آسمان یک نیمه زبر افق است و یک نیمه فرود افق  
 بر چرخ کرد زمین دایره کشیده این ظاهر است از آسمان ظاهر است  
 نیروی بود و هرج از آسمان تا بیضا است نیروی بود آن  
 دایره تا افق کشید و این دایره را حد قطب بود یکی در سر  
 و این سمت را اسرار گویند و دیگر قطب زبر بای بود و آن را  
 سمت رطل گویند و این افق مواضع بگردد و هر موضعی از زمین  
 افقی دیگر باشد و جبرک دیگر از آسمان ظاهر شود که با افق  
 دیگر آن پوشیده بوده باشند و جبرک زبر افق پوشیده ماند  
 تا با افق دیگر ظاهر بوده باشند و جبر افق داشته آمد بر آن  
 که چنان که بر آسمان بعد از آنها رست و حرکت آسمان بوی است  
 و هر گز روا نباشد که این دایره از جای خویش سوی شمال یا سوی  
 جنوب شود و لیکن بر خویش می گردد و بر زمین بر او بوی  
 دایره است ثابت که از زاویه استوار گویند و بنابر موضع شب  
 و روز است باشند و هر گز شب از روز دراز تر نشود و کوتاه تر

۱۵۶

نکرده از هر آنکه افق ایشان معدل النهار را با دیگر مدارات  
 مدینه راست کند یک نیمه همیشه ظاهر باشد و یک نیمه پوشیده  
 و هر دو قطب معدل النهار ایشان بر افق بود قطب شمالی بجانب  
 شمال بر نقطه افق شمال و قطب جنوبی بر بجانب جنوب بر نقطه  
 افق جنوب و این افق را افق مستقیم خوانند و معدل النهار ایشان را  
 بر سمت سر و سمت راس بر خط بگذرد و حرکت فلک ایشان را در دو لایحه بود  
 و از آن محسوس گویند و همچنان بود که کسی در میان دو دایره بایستد  
 و دو دایره بر سر و بر پای وی می گردد و چون از خط استوا  
 بجانب شمال رفته این دو دایره از موضع و میان خط استوا بعد از  
 بدین ایضا بر افق این کس دیگر شود از هر آنکه از هر آنکه قطب  
 شمالی از بر زمین بگذرد و قطب جنوب را از بر زمین بماند که او را  
 میدانند و بعضی از مدارات شمالی تا که در قطب شمال باشند ظاهر شوند  
 چنانکه هر که فرض شود و معلوم گردد این کس را که مدارات که در  
 قطب جنوب می گردد و قطب در میان ایستاده و بعضی از مدارات  
 جنوبی غایب شوند که هر که ایشان را و قطب جنوب را در بر موضع

۵۷

توان دیدن و انورین موضع سمت سر معدل النهار باشد بلکه  
 مدارین دیکو باشد و سمت رجلم این مدار باشد که وی کند حرکت  
 سری کند و صورت کنیم که مدار بجز ان مدارات شمالی بر حرکت  
 سری بگذرد سمت رجلم مداران بجم کگذرد از مدارات جنوبی  
 و انورین مواضع حرکت فلک از سمت سر سوی جنوب مایل شود  
 و از سمت رجلم سوی شمال بر این حرکت را حاصلی گویند  
 قشبه نما را که شمیر و این افاق را افاق مایل گویند و این افق  
 معدل النهار بر نیم راست کند و بعضی از مدارات شمالی که قطب شمال  
 نزدیک باشند همیشه ظاهر باشد همچون قطب شمال و بعضی از مدارات  
 جنوبی که قطب جنوب نزدیک باشند همیشه غایب باشند  
 همچون قطب جنوب و باقی مدارات را اید و قسم مختلف گذر اما  
 مدارات شمالی ان قسم که بزرگتر باشند بزرگتر از ان قسم را  
 شده که در زیر زمین بود و اما مدارات جنوبی ان قسم را  
 که بزرگتر از ان قسم باشند بزرگتر از ان قسم را  
 و جز سوی قطب شمالی بیشتر رفته اید جدا آنکه قطب شمالی



۵۱  
 در سر اید قطب جنوبی در زیر بای اید انکاه معدک  
 النهار و افق هم رد و یکی کردند و هرج مدارات شمالی است  
 در زیر زمین ماند و هرج مدارات جنوبی است در زیر افق <sup>پس</sup>  
 ماند و باین افق مدارات شمالی را هرگز غروب نبود و بر او است  
 جنوبی را هرگز طلوع نبود و حرکت فلک انور بر موضع رجوی  
 بود و هرگز درین موضع فلک را طلوع و غروب نبود و بر آن  
 که معدل النهار را با منطفه البروج بروح است تقاطع افاده است  
 بر دو نقطه یکی را سر حمل گویند و نقطه اعتدال شمالی را <sup>معدل</sup> اعتدال  
 ربعی گویند و دیگر را سر میزان گویند و نقطه اعتدال جنوبی  
 و اعتدال حریفی گویند و بیک نیمه از منطفه البروج سوی  
 شمال است معدل النهار و آن شش برج بود و آن بر حمل است  
 بروج شمال گویند و آن از مرحلت تا اخر سنبله و یک نیمه که  
 دیگر از منطفه البروج سوی جنوب است از معدل النهار که  
 شش برج باشند و آن بر حجابا بروج جنوبی گویند و آن از سر  
 میزان بود تا اخر حوت و قطب بروج شمالی کرد قطب معدل

۵۹

الفارشان می کردند بر مدار جوزیش و قطب بروج جنوب  
کرد قطب الفار جنوبی می کردند بر مدار جوزیش



و میان قطب معلا الفار و قطب بروج بیت و سدرجه  
اسمی و پنج دقیقه تعداد است از امیال اعظم خوانند و این است

۶۰

مقدار بودگی از سر سلطان تا معدل النهار است و این میل سوی شمال  
 بود و آن سجود نام معدل النهار نیز مجتهدین میل بود از سوی  
 جنوب و سر جوزا را و سراسر را نیز سوی شمال هر یک را  
 مجدد این میل بود که سرفوس و سرد لورا سوی جنوب و سر  
 نور و سر سبله را نیز سوی شمال مجدد آن تکا سر جنوب و سر  
 حوت را از سوی جنوب برین صورت که گفته اند و بر آن  
 تکا در معدل از میل اعظم خلافت بعضی گفته اند بیست و سه درجه  
 و بیست و یک دقیقه است و بعضی گفته اند بیست و سه  
 درجه و بیست و یک دقیقه است و مناخران اصحاب احد  
 هر چند میل اعظم را اختیار کرده اند کمتر از آن یافته اند  
 که در بیشتر یافته بودند بر کتب که میل اعظم را یافته اند  
 تکا ناقص منقح کینه تا آنکه آه که هیچ میل تا نزد منطق البروج  
 با معدل النهار منطبق شود و چون دانسته اند که مرکز حرکت  
 کل کره آکواک ثابته نقطه است جز از قطب فلک البروج  
 بر افروزی که استر میل اعظم و تقدم و تاخر هر دو نقطه لغتلا

حاصلشده ایز چون ثقل کرده شود. و بدان کجین درین کوکب  
 از منطقه البروج کسیر تو آنرا عرض کوکب گویند و چون در  
 کوکب بادون درجه کوکب از معدل النهار کسیر تا انرا میا گویند و  
 میل رود که نه بود میل اول و میل ثان میا اول قوسی بود میان کوکب و میل  
 النهار در ابره ای که بر دو قطب معدل النهار بگذرد و میل ثان قوسی بود  
 از دایره ای که بر کوکب و دو قطب فلك البروج بگذرد و چون  
 میا اعظم گیرند هر دو میل یکی گردد زیرا که از دایره که بر عرض طاق  
 و سجدی بگذرد هر چهار قطب بگذرد و دو قطب معدل النهار  
 شمالی و جنوبی و دو قطب منطقه البروج شمالی و جنوبی  
 و روا باشد که کوکب را عرض و میل هر دو شمالی بود یا هر دو  
 جنوبی بود و روا باشد که یکی جنوبی بود و یکی شمالی  
 و کوکب سیاره را عرض و میل هر دو مختلف نشود اما کوکب ثابته  
 را میل مختلف نشود و لیکن عرض همسویکن مختلف نشود و کوکب  
 سیاره در طول و عرض قرار کنند و از یکدیگر دور نشوند  
 اما کوکب ثابته همسویکن یکدیگر نزدیک نمایند و از یکدیگر دور

دور تر شوند و بدان که از هر دو جهت شمالی سه برج صاعداست  
 و آن حمل و ثور و جوزا و سه برج هابط است و آن سرطان و قوس  
 و سنبله و از هر دو جهت جنوبی سه هابط است و آن میزان  
 و عقرب و قوس و سه صاعدات و آن جدی است و دلو و حوت  
 بر این برجی تا آخر جزا شدن برج صاعدات و شش برج  
 هابط زیرا که چون آفتاب در این برجاها باشد هر نیم روزی که ارتفاع  
 آفتاب زیادت بود و آن سرطان تا آخر قوس شش برج هابط  
 زیرا که چون آفتاب در این برجاها بود هر نیم روزی که ارتفاع کمتر بود  
 و چون سرطان بود غایت ارتفاع گویند و چون برجی بود غایب  
 یا اختلاف گویند و چون بر حمل و سه میزان بود ارتفاع  
 نیم روز نیست و در تمام عرض بلد بود و ارتفاع نیم روز مختلف  
 گردد باختلاف عرض بلد و غایب ارتفاع هر روزی با نور  
 تقویمها فاهان باشند و بدان که هر اثنی عشر نقطه ای است  
 بر میزان گاه مشرق که معلول النهار از اینجا بر این آن نقطه را  
 مطلع الاعتدالین گویند و این نقطه باختلاف احوال بلدان

مختلف کردند و باختلاف عرض بلدان مختلف نگردد و این  
 نقطه را مطلع الاعتدالین از نمران گویند کجول اقباب بر سر  
 حمل یا سر میزان بود ازین نقطه برآید و این مشرق چهارگون  
 بود و در جانب شمال او سمت مشرق تابستان بود یعنی چون  
 اقباب در مدارات شمالی بود از انجا برآید و غایت  
 مشرق سوی شمال انجا بود که سر سرطان بود و این غایت  
 دورک مشرق تابستان بود از معدل النهار پنجانه شمال  
 و در جانب جنوب ان مشرق مطلع الاعتدالین مشرق زمستان  
 بود یعنی چون اقباب در مدارات جنوب بود از انجا برآید  
 و غایت مشرق سوی جنوب انجا بود که سر جوزک برآید  
 و این غایت دورک مشرق زمستان بود از معدل النهار  
 پنجانه جنوب و وجه مشرقها صد و هشتاد مشرق است  
 بود مشرق تابستان و بود مشرق زمستان و همچنین برسانگاه  
 مغرب نقطه می است که از مغرب الاعتدالین گویند و معرک  
 النهار انجا فرو شود و چون اقباب بر حمل و سر میزان رسد

۷۴  
 لختا فرو شود و ازین نقطه سوی شمال نود درجه مغرب  
 مدارات شمالی و غایت ایشان مغرب بسر سلطان بود و در جنوب  
 و یک نود درجه مغربست مدارات جنوبی را و غایت ایشان  
 مغرب سرحدت بود و مشرق هر مدار یک دیگر بود و مغرب دیگر  
 و دوری مشرق هر مدار یک را دیگر بود و مغرب دیگر بود و دوری  
 مشرق هر مدار یک را از مطلع اعتدالین سعت مشرق آن مطلع  
 گویند و دوری مغرب هر مدار یک را از مغرب اعتدالین سعت  
 مغربان مدار گویند و سعت مشرق مدارات است محمد سعت  
 مغرب آن مدار بود و سعت مشرق مدارات شمالی همچند  
 سعت مشرق مدارات جنوبی بود باقی مستقیم محمد و در  
 درجه شمالی و جنوبی را میل از معدل النهار محمد یک دیگر  
 بود و سعت مغرب هم چنین بود و بدان که مطلع و مغرب اعتدالین  
 در افق مایل مختلف نکردد و سعت مشرق و سعت مغرب  
 همه افق مایل مختلف بود هر چند عمر من بلاد زیادت می شود  
 سعت مشرق و مغرب زیادت می شود و چون از مطلع اعتدالین

و مغرب اعتدالین خطی کشیده ابدان را خط مشرق و مغرب  
 گویند و آن خط را اینجا خط استوا بکار دارند و همان خط  
 مشرق و بروج باقی تا بل مختلف شود مطالع بروج نیز مختلف شود  
 و مطالع هر بروجی بمرافق زیادت و کم شود و مطالع بروج آن  
 قوس بود از معدل النهار که چون اول بروج از منطقه البروج  
 اعتدال طلوع کند از افق تا قائم آن بروج سی درجه  
 از منطقه البروج باقی طلوع کند تا این قوس قوسی از  
 معدل النهار همان افق طلوع کند و چون بروج باقی مشرق بود  
 شود با وی قوسی از معدل النهار غروب کند از قوس یا مغرب  
 آن بروج گویند پس اگر در درجات معدل النهار که با درجات بروج  
 طلوع کرده باشد زیادت آن سی درجه بود از بروج را کمتر المطالع  
 گویند و اگر درجات معدل النهار که از سی درجه بود از بروج را  
 قلیل المطالع گویند و این قوس هر بروجی را بمرافق نیز مختلف  
 بود اما باقی مستقیم بروج حیوان و سرطان و قوس و جدی این  
 چهار بروج کمتر المطالع اند و دیگر بروج قلیل المطالع و دیگر



۷۶  
 افق از اول سرطان تا آخر قوس کثیر المظالم است و این  
 بر چهار برج زاید مطالع گویند و مستقیم الطلوع گویند  
 و از اول جوی تا آخر جوزا قبل المظالم است و این بر چهار ناقص  
 مطالع گویند و معوج الطلوع گویند و بدان که درجات معدل النهار  
 درجات مطلق گویند و درجات تلك البروج را درج سوا گویند  
 و در افق مستقیم هر چهار برجی که بعد ایشان از نقطه اعتدال  
 مساوی باشند چون حمل و حوت و سنبله و میزان مطالع ایشان  
 متساوی باشند و هر چند مطالع نورد و دلیو و عقرب  
 و اسد با افق تا قبل مطالع هر دو برجی که بعد ایشان از  
 یک نقطه از نقطه اعتدال باشند برابر بود متساوی  
 باشند چون مطالع حوت و حمل و چون مطالع سنبله و میزان  
 و لیکن مطالع این دو برج اعنی حمل و حوت چند مطالع اند و  
 برج نورد اعنی سنبله و میزان و لیکن مطالع هر دو برجی که  
 معنای نظیر نورد و نیز چون مطالع برجی با مطالع نظیرین  
 جمله کسین هر دو چند مجموع مطالع هر دو برج بود باقی

۶۷  
 صورت کوکب ثابت و عطای ایشان و قدیم روی  
 بیرون گفته بود بر که عدد کوکب ثابت پنج حکمان بنا  
 و صد کرده اند هزار و بیست و دو بیش نیست و این را  
 نیت که هیچ از ایشان از دانگی کمتر نیست اما کوکب جز  
 که بر آسانست عدد آن هیچ ادنی نتواند دانستن و چون حکایان  
 خواستند که عدد ستارگان ایشان را معلوم نمود از ایشان صورتها  
 آنکند و کرد ایشان تو هر خطها اندیشیدند تا اندر صورتی  
 جمله ستارگان شمارانند آمد از جمله ستارگان جمله و هشت  
 صورت آنکند شد و هفت ستارگان اندرین جمله و هشت صورت  
 شمرده آمد و هر ستاره که بصورتی نزدیک بود و ممکن نکند  
 از ستاره را از جمله آن صورت شمرند از ستاره را خارج از صورت  
 کنند یعنی بیرون از صورت و لیکن بوی نزدیک و از جمله این  
 جمله و هشت صورت دوازده است که بر منطبق البروج است  
 و آن صورتها دوازده بروج است و بیست و یک صورت از  
 منطقه البروج بر جانب شمالست و آنرا صورتها و شمالی گویند

۶۸

و با نژده صورت از منطقه البروج محوی جنوبیت و از بنا  
 صورها جنوبی گویند اما از صورها و شانی آغاز کنیم  
 و عدد ایشان بیست و یکست اول دینت اصغر گویند  
 یعنی جزم خود ترو صورت او چون خوی است تا تمام  
 در فرو گذاشته که عامه مردم را در اینات نغز صغری گویند و چون  
 قطب تلك البروج شانی در غایت ارتفاع بود بر وسط الشما  
 روی این صورت سوی مغرب بود و باها سوی شمال و دنبال سوی  
 مشرق و اندوی هفت ستاره است و یکی بیرون از دوی و بوی  
 نزدیک و از دو ستاره که در شتر ترست از مغرب و یکی عرب او را قرین  
 خوانند و اینک ستاره در شتر که در اینات است از اجوی  
 خوانند و مردمان هند از نده که این بخند از هراتک نقطه معلوم  
 النهار شانی نزدیک و قبله بروی باست کنند و او را  
 ستاره قبله نیز خوانند و در دینت اگر خوانند  
 زیرا که او مانده است بخوی تمام و بزرگ تر از بیشتر است  
 و دم در آن دارد و عرب او را بنات النهر الکبری گویند

و عاقل مردمان هفتونگ کوبند و تختی مانند چهار سوک او را  
 سه پایه بود و سر این صورت سوک مشرق است و باها سوی افق شمال  
 ۶۹ دیش و دنبال سوی سمت سر شمال است و اندر این صورت بیست و هفت ستاره  
 است و بیرون از فوک و یوکی نزدیک هشت ستاره است  
 و سیم تبیین است یعنی از دهها و این صورت نما  
 یکی مانند دوازده خشتن بچند و کرد قطب منطقه البروج شمال  
 دوازده چون قطب تلك البروج بر وسط السما بود و کواکب  
 قوس در میان آسمان بود سر این صورت بیست و یک ستاره بود از آن  
 دنبال و روی سوی مغرب بود و اندر روی بیست و یک ستاره  
 است و چهارم در قفقاز است و نیز ملقب کوبند یعنی  
 که از آن سوی راناه می زند و او بر صورت مردی است که گاه  
 و هر دو دست دراز کرده و این صورت را سر سوی جنوب و مغرب  
 و باقی استوی شمال و مشرق و اندر روی پانزده ستاره  
 است و بیرون از آن سوی دو ستاره است بجز عکوا  
 یعنی با یک کشده و نیز نهاد کوبند و حارس الشمال کوبند و او

بر صورت مردک است ایستاده سر روی سوی شمال و بالها سوی جنوب  
 هر دو دست دراز کرده بنداری کمی بی با ننگ می کشد و اندوکی  
 بیت و دو ستاره است و بیرون از وی یک ستاره است  
 هشتم **فک** یعنی کاسه و نیز اکیل شمالی که با  
 و مردمانی اسم کاسه در ایشان گویند یعنی یک کرانه او شکسته است  
 و این شکستگی بر جانب شمال است و اندر و هشت ستاره است  
**هفتم الحناث علی المركبه** و راضی بمرکبند و وقت  
 بر صورت مردک است برافود رانده سر روی سوی جنوب است و  
 بالها سوی شمال و اندر وی بیت و هشت ستاره است و بیرون از وی  
 یک ستاره است هشتم **لورا** گویند و او بر صورت حیرت است  
 کرد که بر او منند از هر نشا طرا حوز صغ و نیز سلخات گویند  
 یعنی کشف و اندر وی ده ستاره است **نهم درج** لجه  
 و او بر صورت مرغی است کردن دراز کرده و بالها باز کرده جان  
 که می بخوراند بر بیز مفاد وی سوی مغرب جنوب و بالها  
 و دنبال شوی مشرق شمال و بال راست سوی شمال و بال چپ

سوی جنوب و اندر وی هفتاد ستان است و بیرون از وی دو ستان  
 ده است **ده سردات** الکرسی یعنی ذیباکری  
 و این صورت زینت بزخت جوز منبرک نشسته بر صورت سوی  
 مغرب جنوب و بانها سوی مشرق شمال و اندر وی سیصد ستان است  
 یازدهم **ستانوش** و این نامی است یونانی و نیز حاکم این  
 الغول گویند و نیز فقیه او میگوید که وی بر صورت مردی است  
 استاده سر وی سوی شمال و بانها سوی جنوب سرک برده است  
 گرفته و آن سرد است و بر آکنه موی و اندر وی هفت و شش ستان  
 است و بیرون از وی سیصد ستان است **دوازدهم مسک العنان**  
 یعنی کاه دار و نیز همان گویند و وی بر صورت مردی است  
 استاده سر وی شمال و بانها سوی جنوب یک دست کزله  
 گرفته و دست دیگر همان گرفته و اندر وی سیصد ستان  
 است **سیزدهم چو اگویند** یعنی بارافقایی و این  
 مرد پوست را است در کمان گرفته است و پوست جیب سر را گرفته  
 است و سر مرد سوی شمال است و سردناله کار سوی مشرق و سر لوله

۷۲  
 سوی جنوب و این مار سرد در هر دو برداشته است  
 و بالای سر مار افسه برافزوده و اندر حواصبت و چهار  
 مناره است و بیرون از هر دو پنج ستاره است و اندر مار  
 هر دو ستاره است با نوزدهم سه هم یعنی تیر و او را نیز  
 اوسطیگر گویند و بنول نیز گویند و وی بر صورت چهری است  
 دراز چون تیر سو فاروی سوی جنوب و بیگان سوی شمال و اندر  
 وی پنج ستاره است شازدهم عقاب است  
 و وی بر صورت مرغی است برین تیر که با ذکر در پیش  
 سر وی سوی جنوب و دنبال سوی شمال و اندر عقاب نه ستاره  
 است و بیرون از وی شش ستاره است هفدهم دلفین  
 و وی بر صورت جانوریت دریای سر وی سوی شمال  
 و دنبال سوی جنوب چنگلی مانند بر باد و مرد در اوست و اندر کجا  
 کشتی چند خوشتر آنجا انگنده اگر آدمی غرق شود این جانور  
 حبابه سازد تا او را از دریا ببرد و زنده بیاورد و اندر وی  
 ده ستاره است و این صورت را نیز صید گویند هر دو هم الفرس الاول

یعنی اینست که در وی بر صورتی سراسی است با گردن از آن جدا  
 کرده و از نهر است که او را قطعه الفزیر نیز گویند و اندر وی  
 چهار ستاره است نوزدهم الفزیر **الثانی**  
 و وی بر صورت یک نیمه است از لیب و چو دست دارد و در  
 بر و باین ندارد و از آن گاه اندر بویزه است و سراسی سوی  
 مغرب است و دنبال سوی مشرق است و پشت وی سوی جنوب  
 و دستهای سوی شمال و اندر وی بیست ستاره است  
 بیست اندر او هیدرا و این بر بان یونانی زنی بود که  
 همواره سنون بویزه با شده و نیز المرأة المسلسه خوانند  
 یعنی زن مار خیز و زخمی بر زنی بعضی بردت او صورت کنند  
 و بعضی بر باین او سر این سوی مغرب است و با چاه سوی مشرق  
 و شمال بر راست وی و جنوب برج وین و اندر وی  
 بیست و سه ستاره است بیست و یک مثلث  
 قاعده مثلث سوی شمال و سر سوی جنوب و اندر وی  
 چهار ستاره است اما صورتهای دوازده برج



که بر مظهر البروج است اول حمل است و او بر صورت  
 بشکل است روی باز کرده و قوز بر پشت نهاده و سر و کتف  
 سوی مغرب است و در خال سوی مشرق و بانها سوی جنوب  
 و سر و سوی شمال اند روی سپرده ستاره است و بیرون  
 اند و کتف مشرق است دو مر مشرق و روی بزرگ  
 صورت یکد نیمه کبیشتر کوا است بر نان گاه بزرگ  
 کرده و این کوا و سر باز سر کرده است چنانکه کوی کوی  
 سر و خواه در زن نیمه کسر و کردن او سوی شمال است  
 و کوهست سوی جنوب و سر و رها سوی مشرق و سر بانها  
 سوی مغرب و اندر کتف سه ستاره است و بیرون از کتف  
 یازده ستاره است سه بر حیوانا که او را نوا مانا گویند  
 و دین بر صورت دو که دکه است اسناده و هر یک یکد  
 بر سفت از دیگرها سازه و دو دست دیگر کتفاده سرها  
 نشان زمین شمال است و بانها سوی جنوب و اندر هر دو  
 صورت هزده ستاره است و بیرون از هر دو هفت ستاره

چهارم سرطان و دوی بر صورت محی است تمام سر و  
 سوی مغرب و باها سوی مشرق و اندر دوی نه ستاره است  
 و بیرون از دوی چهار ستاره است **نجم اسد**  
 و صورت او صورت شیر است تمام ایستاده و سرد را نون  
 باز کرد اینده سر این شیر سوی مغرب و دنیال سوی  
 مشرق و باها سوی جنوب و اندر دوی بیست و هفت ستاره است  
 و بیرون از دوی هشت ستاره است **ششم سبله**  
 که او را نیز هذرا گویند و دوی بر صورت زنی است با کشتو  
 فرد که داشته سر دوی سوی مغرب و بای دوی سوی مشرق  
 هفت راست سوی شمال و دست چپ سوی جنوب و اندر دوی  
 بیست و شش ستاره است و بیرون از دوی شش ستاره است  
**هفتم میزان** و دوی بر صورت ترازو بیست تمام عمود  
 دوی سوی مغرب و کفها سوی مشرق و اندر دوی هشت ستاره  
 نه است و بیرون از دوی نه ستاره است **هشتم عقرب**  
 و دوی بر صورت کرد میبست دم باز کرد اینده

۷۶

نوبت و بشر یا سرد را بالا کرده سردی سوی مغرب  
 و دنبال سوی مشرق و اندر وی بیت و یک ستاره است  
 و بیرون از وی سه ستاره است هشت صورت  
 که او را رانی گویند هفتی تنرا انداز و وی بر صورت جانور  
 چهار پای و سر ندارد و از این کردن وی بخار سرد کردن  
 صورت آدمی بیرون آمده است از کرکاه اندر نیمه استلام  
 استاد با کبیر و ما و بیرون کان کرف و بر هر کرده و کان  
 فام کینه روی وی و سر تیر سوی مغرب و سر سوی است  
 و باها جانور سوی جنوب و اندر وی سن و یک ستاره  
 است ده صورت جدای و از این صورت یک نیمه اول سر کرمی  
 مانند اظم اندر باد است و سر و سر و از غم اندر دنبال غامی  
 مانند از حکم مامی اندر دنبال و سردی این صورت سوی است  
 و روی بیرون مغرب و دنبال سوی مشرق و اندر وی بیت  
 و هشت ستاره است باز ده صورت جلوات  
 که او را مالک الماکونند و وی بر صورت مردی است

ایسان هر دو صک دراز کرده و بیک دست کرده یکی کفنه و نگار  
 کرده و آب از وی ریخته شده لختا که وی باین دانه و آب  
 در دیر هر دو باین وی ریخته و اندک دستوی بی سی جزا در وی  
 از صورت سوی مغرب و سوی سوی شمال و باها صورت جنوب  
 و اندوی جهل و دو ستاره است و بیرون از وی  
 سه ستاره است دو از دهر جنوب و وی بیضه  
 دو نماه است دم یک بزرگ از وی یک بر سنی در کتبه  
 از سنی یا خیط الکفان کو بند و سر هر دو نماه  
 سوی شمال است و دنا لها سوی جنوب و اندوی  
 هر چهار ستاره است و بیرون از وی چهار ستاره است  
 و جمله این ستاره ها که اندر دو از ده بروج یاد کردیم  
 با ستاره ها که بیرون از صورت است جمله و شش ستاره است  
 اما از صورتها که در چایب جنوب است بازده صورت است  
 اول قطب و او را نودیت در یاسن دو باین دانه  
 و ده بروج بر حانات هر وی سوی مشرق است و شمال

۷۸

سوی مغرب و اندرونی میت و دو ستادک دوم چهار  
 روی بر صورت مردی است که شمشیر بر میان دستها دارد  
 سر مرد سوی شمال و پای مرد سوی جنوب و اندرونی  
 و هفت ستاره است سیم لیس بر صورت جوئیست  
 باریک و اندرونی که یک سر جوئی سوی مشرق است  
 بخانه مغرب شود سر باز کردد سوی مشرق و شمال دیگر  
 بخانه مغرب باز کردد و سری شود و اندرونی چهار ستاره  
 است چهارم ارنب روی وی شوی مغرب  
 و دنبال سوی مشرق و باها سوی جنوب و اندرونی  
 دوازده ستاره است پنجم کلب الا کبر سردی سوی مغرب  
 و دنبال سوی مشرق و باها سوی جنوب و اندرونی  
 ستاره است و بیرون روی بازده ستاره است ششم  
 کلب المقدم و اندرونی دو ستاره است هفتم السیفه  
 روی بر صورت کشتی است نما و سینه کشتی سوی مغرب  
 و سر کشتی سوی شمال و سفینه سوی جنوب و دنبال کشتی

سوی مشرق و اندر وی حمل و پنج ستاره است هشتم شجاع  
 و وی بر صورت مار بیت سروی سوی مغرب و دنبال سوی  
 مشرق و اندر وی بیت و پنج ستاره است و بیرون از وی ده  
 ستاره است **لهم کاس** و نیز باطبه گویند و او  
 بر صورت قزحی است و اندر وی هفت ستاره است  
 دهم **عراجم** سردی سوی جنوب است و دنبال سوی  
 شمال و اندر وی هفت ستاره است بار دهم قنطورس  
 و او از دم سبع و ایزد در یک صورت است مرکب از صورت کرمی  
 که فرد هشت دیگرها نوا میا ندارد و او در صورت دوزخ نشسته  
 است و دستهای آن دوزخ بدست خویش گرفته و مردم معریت و سبع  
 مشرقی و سر مردم بتالیع و یاها جنونی و اندر هر دو صورت  
 سی و هفت ستاره است هر دو ستاره اندر قنطورس و نوزده ستاره  
 اندر سبع سرد هم **المجره** و وی صورت آتش  
 دانست افروخت زبانه آتش سوی جنوب می رود  
 و اندر وی هفت ستاره است چهار دم **الاکلیل الجنون**

و یک کمانه  
 و یک کمانه

و یک کمانه

۸۵

وی هم بران صورت است که گمانه آرد و نشان در جانب طلا  
 و اذ روی سینه ستاره است با نوزدهم الحوت الحوت  
 و سر این ماهی سوی مشرق است و دینار سوی مغرب بود  
 وی با زده ستاره است و بیرون از وی شش ستاره است جمله  
 ستارگان یک در با نوزده صورت جنوی اند و بیرون از ایشان  
 هشتاد و سه ستاره شده ستاره است جمله این ستارگان که ما  
 با ذکر کردیم هر هفتاد و دو ستاره است از وی  
 پنج بزرگ تر است و در قدر اول است یعنی در می تمام  
 که از وی بزرگ تر هیچ نایب نبود با نوزده ستاره است  
 و در قدر دوم یعنی پنج دانگ جمله و پنج ستاره است و نوزده  
 قدر سیم یعنی چهار دانگ دو بیت و هفت ستاره است  
 و در قدر چهارم یعنی نیم درم چهار صد و هفتاد و پنج ستاره است  
 و در قدر پنجم یعنی دو دانگ دو بیت و هفتاد ستاره است و در قدر  
 ششم یعنی یک دانگ یک کمر از وی بیست و پنج ستاره است و هشت ستاره  
 و هشتاد و سه ستاره است که از وی بیست و پنج ستاره است و هشت ستاره

بود ع ستاره و این جمله ستارگان را با باقی گویند  
 و بدان میدان که بر آسمان ستان از تهران تحت یکسانی نماید  
 ۸۱  
 تا بر آنگونه است و نظر بنوازد و شتردن اینجرا کند و وی نظر بوند ستاره  
 بوزد اما چون هر برین نسق که حکیمان پیشتر شمرده اند اگر کسی  
 نهد باین جزایمی کند وی منتهی و مدتی در آن در بر یک کار که  
 بدانند که ایشان راست می گویند اما این تازه  
 ستاره که بزرگ تراند و همه مردمان ایشان را ایشانند  
 سه ستاره از ایشان در صورتهاست مثل است یکی عمیق و است  
 و او که کمی است تحت روشن و سید بر گواه مسرتی از بحره  
 و او در صورت مسک الحانه است بر سف جوی و لموضع  
 او فرسده درجه است از جنوب او عرض او از منطقه البروج  
 بیست و دو درجه است بجانب شمال و این ستاره را عنان  
 گویند زیرا که اینجا بنامه می است که از باغز گویند و دو ستاره  
 را دیگر است که ایشان را جویان گویند و نیز عمیق را در قیاس  
 المزیای گویند زیرا که هر دو هم بر آید و دیگر ستاره می گویند



۸۲

و بنا بر اینست شب در میان آسمان باشد بر این باب الفرض  
 و او را سماک راح خوانند و بیوانی اطرافش خوانند و لورا  
 راح از نهران گفته اند که دو ستاره است یکی بزرگ و یکی کوچک و یکی از  
 دو ستاره راح و یکی خاده اند و این ستاره مغرب است که در بعضی و یکی از  
 دنبال نیزه است عرب آن را رابع السماک خوانند و نیز در آیه السماک  
 و آیه الفک خوانند و نزدیک و یکی دو ستاره دیگر است یک  
 دیگر نزدیک عرب آن را سلاح گویند یعنی سلاح ممالک و موضع  
 او قریب ده درجه میراست و عرض او از منطقه البروج  
 سی یک درجه و نیم است بجانب شمال و این ستاره را خراج ممالک  
 گویند و خراج ممالک گویند زیرا که هرگز او او بنور آفتاب  
 پوشیده نکند و اگر با مداد نشینند شبانگاه بینند و اگر  
 شبانگاه بینند با مداد بینند و باشد که هم با مداد نشینند  
 و هر شبانگاه و این ستاره اندر میان هردو با هم  
 و آن صورت خارج است که مدیکر ستاره است اندک  
 صورت لورا روشن از او واقع خوانند زیرا که بزرگترین

که بالمالها انبیده دارند و عامه او را سه پایه گویند و بنازی  
 اثناقی گویند و موضع وی سر حجت است و عرض وی از  
 منطف البروج بجانب شمال شش و دو درجه است و بر این  
 وی بجانب جنوب ستاره می دیگر است در قدر دوم انرا  
 شرط می گویند یعنی کمر کس بر نبه زیرا که بالمالها کسره  
 دارند و عامه ان را ترازو گویند و این ستاره اندر صورت  
 عقاب است و از جمله ان باره ستاره بزرگ و جنب و موضع  
 وی بیست و شش درجه عرض است و عرض وی  
 از منطف البروج بجانب شمال بیست و نه درجه است و پنج  
 ستاره دیگر در صورتها در نطال اند اما ستاره که  
 است سرخ اندر صورت نوره و بر این بزرگ بر این از ان را در ان  
 گویند و عرض النور گویند و نیز العین الجویه و تابع النجم  
 و تابع النجم و حادق النجم و الموح و التابع و العین گویند  
 و موضع او بیست و شش درجه است از نوره و عرض او  
 از منطف البروج بجانب شمال پنج درجه است و دیگر

۸۴

ستاره است سید اورا قلب الاسد الفلكی گویند و موضع او  
 قریب هفده درجه است از اسد و این ستاره را از منطقه  
 البروج ده دقیقه عرض است بجانب شمال سید است  
 ستاره ای است سید هم اندر صورت اسد بر دنیال او انرا  
 صرف خوانند و ذنب الاسد خوانند و موضع او قریب هشت درجه  
 است از سنبله و از منطقه البروج دوازده درجه عرض  
 دارد عرض از جانب شمال جهت هزار ستاره است  
 سید اندر صورت عذرا اورا سماک اعزل گویند بر  
 جهت عذراست و وی بر سماک جامع باشند در میان  
 آسمان سوکت جزیه بود از وی و نزدیک وی مجمع  
 ستاره نیست لاجرم اورا اعزل گویند یعنی بی سلاح  
 و موضع وی اندر میزان است قریب سه درجه و عرض وی  
 از منطقه البروج بجانب جنوب است دو درجه  
 ستاره ای است روشن اندر صورت دلو انجا که آب زخمه  
 شکست او را فراموشت المجرین گویند و الصغدع

الما اول میزکو بند بر آ که بر آن دکت ستاره می آسب  
 در قند سیم فرب نوزده درجه سمت از صورت قطب  
 از آن الصدفع الثانی گویند و نیز این فرائض الحوت الجوی  
 والظلم گویند و ظلم نیز دواست یکی این ستاره و دیگر  
 و دیگر بر این یاد کنیم و موضع این فرائض الحوت و فرب  
 بیت درجه است از دلو و بر آن منطفه البروج عرض  
 است بجانب جنوب است درجه و هفت ستاره که دیگر است  
 اندر صورت ثانی جوی اول ستاره آن اسمی است که در پیش  
 بر کف راسته صورت جبار او را منکیب الجوزا گویند و بد  
 الجوزا البیتی که نیند و موضع وی قریب با نوزده درجه  
 جوزا است و عرض وی آن منطفه البروج است درجه  
 است بجانب جنوب دیگر ستاره می است  
 سمت او سخن بر آن که همانند صورت جبار بر پای  
 جبار او اندر جل الجوزا گویند و راعی الجوزا و الناخذ  
 نیز گویند و موضع او قریب سیزده درجه است از الجوزا

۸۷

و عرض وی از منطقه البروج بخواب جنوب می رسد و یک درجه  
 است به دیگر ستاره می است تحت روشن و سید  
 اندر صورتی هر دو می باز بین ستارگان است از صورت  
 هر دو را از آن هر دو است و نیز الظلم خوانند و ظلم  
 دولت یکی از الحوت الخوی که یاد کردیم و دوم این ستاره  
 و میان هر دو ظلم که اکبر اند این را بال خوانند  
 و موضع این ظلم قریب سیزده درجه است از جمل و عرض وی  
 از منطقه البروج سو جنوب سیزده درجه است همان  
 ستاره می است تحت روشن و صرخ از صورتی که مقدم در خط  
 وی است او را شعری شامی گویند و همیضا گویند و در بین  
 این ستاره که دیگر است بخواب مغرب از قدر چهارم تقریباً  
 درجه سرطان هر دو را هر دو ذراع الاسد المقبوضه گویند  
 و از دو ستاره که روشن تر است بر سر توان هستند از قدر ثانی  
 و عرض ایشان از منطقه البروج ثانی است هر دو که  
 درجه این هر دو را ذراع الاسد المبطونه خوانند

و موضع عمیقاً دوازده درجه از سرطانست و عرض ۴  
 و کت از منطقه المروج شانزده درجه است  
 ۸۷ بجانب جنوب سیم ستاره است بغایت  
 روشن از صورت کلبه اکثر بردها و وی او را اشترک  
 نمایند گویند شعری عبور گویند و کلبه الجبار گویند  
 و او بجانب جنوب از محوره موضع دکن است و یک  
 درجه سرطانست و عرض و کت از منطقه المروج نماید  
 جنوب چهار درجه است سیم ستاره کن است  
 تحت شرح و روشن و او بزرگترین همه ثوابت است  
 و او در صورت عقینیه است و او را فانیس گویند و سهل  
 الهی گویند و موضع دکن قریب بیست درجه است  
 از سرطان و عرض و کت از منطقه المروج بجانب جنوب هفتاد  
 و پنج درجه است و او را در بیشتر سفرها اقلیم حلام  
 نمواند بین آن نزدیک وی لفظ جنوب هفت  
 ستاره کن است تحت روشن اندر صورت قطول بر این

۸۸

و او را رجل منظور گویند و موضع وی قریب بمیت  
 و بیک درجه است از میزان و عرض وی از منطقه البروج  
 بخانه جنوب حمل و بیک درجه و بیست از وی بجانب  
 مغرب ستاره کائنات از قدر دو و وزنگ عرب هر دو را اخبار  
 خوانند و نیز الوزن و المطنین و المجهتین خوانند این  
 نام و صفت آن یازده ستاره بزرگتر و اگر هر یکی را  
 از ستارگان دیگر نام یازد کنیم کار بر ما در آن گردد  
 و خوانند سیر کرد و از دیگر مقصودها با ما این  
 شرح منازل الشمس و بدان که حکما فلک را بیت  
 هشت قسم کرده اند و از این منازل مرق خوانند و عرب  
 و هند از اینگاه دارند و رفتار مرق را با ایشان خوانند  
 و گویند که ماه هر شبی یا یکی از این منازل باشد و اگر  
 مرق سریع سیر باشد یا از منزل جنوبی بگذرد عرب گویند قصر القمر  
 و اگر بطی السیر باشد یا از منزل نوسد عرب گویند نزل المشرق  
 و هر صیانه دو منزل باشند عرب از این اصول گویند و از آنرا

بنگه دارند و نزدیک مناسبت که این منازل فریب و همت  
 در آنه ایشان منزل اولی که او منزل هفتده است درین شمار یازده  
 و چون فرعی بی یکدزد که آب ان منزل را کشید کند  
 و عرب از امکنه خانه خوانند و ان را بزدارند و حجر  
 ان منزل کی عرض کرد که ایشان در جانب شمال یا جنوب پیش  
 از مندر عرض ماه است انگاه منز کو آب ان منزل را کشند  
 نکند و بدان که منازل مردم دیگر است و کو آب منازل  
 دیگر خانه که بروج دیگر است و صورت بروج دیگر  
 و کو آب منازل با حرکت و منازل را بی جهات صورت  
 بروج است و بروج را بی و بعضی از منازل چنانست که  
 کو آب دومل یکدیگر مانده اند و بعضی از یکدیگر دور باشند  
 که بعضی از کو آب منازل جنوبی بود و بعضی شمالی بنا که کو  
 ماه با ایشان نرسد و لیکن بر ابر ایشان آید و خان  
 که بخان یونان از کو آب صورتها آنگونه اند عمل  
 و هشتت عدد عرب دهند و هر قومی نیز صورتها آنگونه اند



۹۰  
 و ما یاد کنیم که کواکب منازل آن صورت همچنان  
 و آن صورت هر چه موضع اند و آن منزلی تمام منزلی  
 مقدار یک نیزه بود بخشم دیدار و چون اقباب  
 در منزلی باشد آن منزل را دو منزل دیگر از بیرون  
 بیرون منزل باشد هر سه را بتوان درین یک کسیم و بیت  
 و هفت و بیرون درین و چون مقدار اقباب و یک منزل دو  
 شود آن منزل را با او از بیرون آنرا طلوع آن منزل گویند  
 و عرب آن را پارح گویند یعنی از جانب جنوب بجانب راست می  
 آید و بر منزل آن منزل را قوی گویند یعنی آنکه از اقباب  
 آن بر جنب زد و از غیبت من با او آید و چون تمام منزلی  
 بگذرد و قوی با پارح حادث نشود گویند حوت الخمر  
 یعنی فالن شماره نموده است و اندر صورت طلوع منازل  
 هیچ تفاوت نباشد اندر حساب و لیکن وقت طلوع کواکب  
 هر منزلی مختلف کردند آن هر خردی و بزرگی آن که کتب  
 و نیزان هر عرضها ایشان و شک نیست که چون یک منزل

ه  
 ک

۷

با معاذ ظاهرا هم کردد با نزد هم و کت در مغرب فزه شود  
 بر با نزد هم هر منزلی را عرب رقیب از منزل گویند  
 ۹۱ و گفته اند که فرو شدن منزل با سقوط گویند و بر این  
 رقیب را توئی گویند و گفته اند که بر این منزل و فرو شدن  
 رقیب سرد و رابو گویند و عرب کوکب منازل فتر را نجوم  
 الاخره خوانند و عرب اعجاز این منازل شریفین کند آن شهر  
 اندک اندرین آماورد یک ترکو کجی سر حمل شریفین است  
 اما در میان اعجاز آن تر یا کرده اند و سبب است  
 که بشناختن آن دیگر است و بر این است اسان تر و گفته اند  
 که در کتاب هر چه است که اعتدال ربعی است که در وقت  
 و این شکل است آن تا در اسکن در تواند بود سه هزار سال  
 اکنون هر دلی بجهت که احوال منازل در وی یاد کنیم تا  
 منازل بنام و بارسی و اعجاز هر منزل با آنجا که بود و عدد کوکب که  
 از منازل هستند و مع و ایشان حسب وضع و معیار و حسب معرب  
 عرض ایشان و مقدار عرض ایشان در طول فلک البروج و وقت طلوع و غروب  
 هر منزل در و در هر منزل جلد با آن کنیم آن سال به تعالی

۹۲

دقیق مرتزی	العصر	الربانان	الاکلیل	القلیبا
مفوط منازل	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
اندو ماها رودی	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
طلوع منازل قدر	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
اندو ماها رودی	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
موضع و الامار و انار	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
عرضه کواکب	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
سمت عرضشان	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
عظم کواکب در منازل	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
موضع انسان	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
از صورها و عرب	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
موضع کواکب در	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
صورها و سبحان	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
اول مرتزی از بروج	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
انحاء انسان برین	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
انحاء انسان برین	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول	دو مرتزی اول
حد منازل	الدول	الثنائی	الثالث	الرباع







۹۶

## فصل در بیان عالم شقیق و هاد زمین

و بر آن که زمین همچون کوره است در موضع مرکز آسمان  
 موقوف و ساکن و مرکز زمین و آسمان یک نقطه است در میان زمین و کوره  
 اندوه بود که آن نقطه کی زمین و آسمان است از جایگاه مرکزی  
 بشود و نقطه دیگر مرکز شود زمین و آسمان را و این نقطه  
 دوم بیل بود آن نقطه پیشین اما در جمله مرکز زمین و آسمان  
 یک نقطه بود و چون مرکز زمین که بند مرکز نقل خواهند گشت  
 سکون و ایستادگی بود زیرا که حرکت مستقیم را از روی بود  
 باقی بود و چون مرکز آسمان که بند مرکز حرکت خواهند  
 که حرکت مستقیم بر روی بود پس یک نقطه هر مرکز حرکت  
 مستقیم طبع بود و هر حرکت مستقیم بر ارادی و جمله زمین  
 مرکبت از کوره آب و کوره خاک و آب همه شطیح کرده خاک  
 محیطت الا یک ربع و آن ربع را ربع مرکب شقیق گویند  
 و ربع معهود و ربع مسکون و ربع مسلوک گویند و همچنان  
 که بر آسمان از ابره معکله النهار شناخته آمد که آن نقطه

حرکت کلیت چون سطح آن دایره بر زمین رسانند شود  
 بر زمین دایره بیدار شود از با خط استوا کو بیدار  
 این خط استوا در سطح دایره معدل النهار بود  
 خط استوا در زمین را مد و قسم راست کند یک قسم جنوبی  
 یک قسم شمالی و چون بر موضع خط استوا شخصی صدمت  
 کشوده شود رویت او سوی مشرق از شخص را افق  
 بدید این ایضا که بر هر دو قطب معدل النهار یک گذرد  
 و این افق خط استوا را جزو قسم راست کند پس جمله زمین  
 چهار قسم راست کرد دو شمال یکی ز بر افق و یکی  
 فردا افق و دو جنوب یکی ز بر افق و دیگری فردا افق و  
 از جمله زمین یک ربع شمال معصوم است یعنی یک چهارم  
 بزرگ است و همان نبات بر روی آن نفس حق اندک کردن  
 در هوا و شش ربع دیگر در ریاست و آن در باران و بحر محیط خوا  
 شد و بویانیان او قیاس من گفته اند و در وجود آن  
 نبات معروف نیست و احوال او معلوم نیست و اندر ربع



۹۸

معهود نیز در با و بیابان و کوه بسیار است که عمارت  
 نیست در وی خاصه بجانب شمال آنجا که غایت عمارت  
 بیابان عظیم است سبب سرمای سخت که آنجاست و حیوان  
 معیشت ممکن نیکرود و اگر بود سخت خارج و نوادر بود  
 از اعتدال و لکن حکم این جمله حکم عمارتست و نیز گفته اند  
 که عمارت زمین در ربع شمالت جدا باشد که دور و کار دراز  
 آنجا تمام کرد و از شمال جنوب شود تا از ربع یک آن شمال  
 معهود است در با کرد و از ربع که از جنوب در باست  
 معهود کرد و اگر در باها بر زمین محیط باشد هیچ  
 فرق نشد میان جنوب و شمال زمین در گرمی و سردی  
 بلکه هر دو یکسان باشد و تفاوت این قدر باشد که  
 در شمال تابستان بود در جنوب زمستان بود و چون  
 در جنوب تابستان بود در شمال زمستان بود و حالطبع  
 و حریف همچنین بود تا در با بود و اگر درها و کوهها  
 و دیگر اسباب که گرمی و سردی هوا با ایشان نیکرود و

۹۹

خاسته باشند بر کوره زمین صبح بقیع کن خوشتر  
 و معدله نوزاد موضع خط استوا باشند از همرا نیک در وقت  
 یک دور افتاب تا آنکه سال بود در همه مواضع همان  
 چهار فصل بگذرد یک بار و یک تابستان و یک خريف  
 و یک زمستان و درین موضع هر درین یک سال هشت  
 فصل بگذرد دو بار و دو تابستان و دو خريف و دو زمستان  
 در آنکه آن اوقات سر هم از ابتدا و از معدله النهار صبح میل نماید  
 بر سمت این موضع بگذرد و آنجا اعراب تابستان بود و  
 سایه مخصوصا و بناهای ایشان با مداد معروض بود  
 و بر آنکه نیم روز مشرق بود و در نیم روز صبح بلبل  
 نبود و از غنایه کرمان بود و چون در جانب شمال آید  
 از سمت سر ایشان بجانب شمال میل کردن میکرد  
 و بناهای مخصوصا و بناهای ایشان با مداد معروض  
 جنوب بود و بر آنکه نیم روز مشرق جنوب بود  
 و بر آنکه جنوب راست بود و کرمانی ایشان عظیم

۱۰۰

تا انگه که اقباب در جانب شمال قریب شازده درجه  
 میل کند و این حال انگه بود که اقباب بنیمة برج نورد  
 انگه هوای ایشان جزو شتر شدن گیرد و کوما شکنه  
 نوز شود و اعزاز حرمین بود تا انگه که میل شمالی اقباب  
 بیست و سه درجه و سی و پنج دقیقه شود و این حال انگه بود که  
 تا اقباب بمرمرغان رسد انگه سرما سخت تر شدن گیرد  
 بسبب غایت بعد اقباب از سمت ایشان این غایت سرما  
 بود انگه میل اقباب کمتر شدن گیرد تا انگه که اقباب  
 بنیمة برج اسد رسد و میل او در این حال تا نوزده درجه بود  
 انگه اغان کند هوا جزو شتر کشتن و سرما که شدن و این وقت  
 اغان نماز باشد تا آن وقت که اقباب بمرمیزان رسد و اقباب  
 صبح میل نماید و سمت ایشان باز از انگه اغان تا بیستان بود  
 و سایه اشخاص و نماها را ایشان بامداد معرفت بود و پس  
 از نیم روز مشرقی بود و در نیم روز صبح شخص را انگه سایه نماید  
 و چون اقباب میل کند بخواب خوب سایه ایشان بامداد معرفت

شایک بود و نیم رود شمال راست و بر آن یزید روز مشرق و شمال  
 تا انکاه که میل اقطاب در جنوب شانزده درجه می شود  
 و این وقت نیمه عقرب رسیده باشند و اعجاز کند هوا خوشتر  
 شدن و کرمها شکسته تر گشتن و این اعجاز خوب بود  
 تا انکاه که اقطاب بغایت میل رسد اعجاز بر خوبی و این  
 فصل داستان بود و شدت سرما تا انکاه که میل اقطاب  
 چهل و یکم بار شانزده درجه شود و این وقت اقطاب نیمه مدلول  
 و سرما کمتر شدن کمیزد و اعجاز خوشتر هوا بود و این  
 اعجاز فصلها بود تا انکاه که اقطاب را میل نماید اعجاز  
 بر حمل سگ و دیگر بار تا استان آید و بدان که اقطاب  
 همین بکره زمین را میزنند و انرا اقطاب القامات خوانند  
 و اقطاب هر شخصی متصل بود بقطر کره اعجاز یک جهت  
 خطوط اقطابها منقطع شوند بر مرکز زمین بر دانه  
 آمد تا هر شخصی تا بر زمین نماند بر سر زمین سوی آسمان  
 بود و این وی سوی مرکز زمین بر هر موضع که باشند از زمین

۱۰۲

هر چون شخصی دیگر بر خلاف جهت این شخص هم رو کرده قایم  
 شود هر دو یک دیگر را نگویند تا شد چنانکه اهل چین  
 تا طرف عمارت مشرقی است یا اهل اندلس تا طرف عمارت مغرب  
 است چون همان کرده شود باطن قدم ایشان بر یک دیگر نطق  
 شود و هر دو قوم یک دیگر را نگویند تا باشند و لا بد از این  
 فصل دایره نصف النهار یا بد شناخت بدان که بر سطح  
 زمین هیچ موضع نیست که اقطاب یا کوی در یک  
 از مشرق بر آید که الا بروی تا بد تا آنکه که فرو نشند  
 چون سائلی باشند و ازین امین کو تا فرو نشدن و یک  
 بعد بود پس این روز را بدو نیمه کنند دایره ای که نقطه  
 سمت سر سمت رجه و هر دو قطب معدل النهار بگذرد  
 و هر دایره تا بدین چهار نقطه بگذرد از این راجع  
 النهار کویند و بدان کجور قیما خواستند تا شخص ستر را که  
 معیوسست فصل ایشانند و موضع هر جزوی از اجزای او را  
 عازمترا از طول قسمت کردند و هشتاد درجه بود که

۱۰۳  
 طوطی عمارت از معدا نصف کوه زایدت نیست و آنچه او این  
 حساب از جانب مغرب کردند و خلافت میان ایشان دشت  
 مدای عمارت بعضی از ساحل بحر مغرب گرفته اند و بعضی از  
 موضعی گرفته اند از درون دریای مغرب تا اینجا شن  
 جزیره اباذان بوده است دیدار تا پنج که ایشان از حساب غاده  
 اند و از بحر ایزدرا جزایر کالدات خوانده اند و بنام رخ مسا  
 از جزایر هفتی خراب شده است و حاشا مانده و میان  
 ساحل بحر مغرب و جزایر کالدات ده درجه فاصلاست  
 و این تفاوت در اینها موجود است و از تفاوت در جانب  
 مشرق شهریت در اقصی چین و طرف مشرق تا او گذرد  
 و رو با شد که مبدأ طول از نقطه دیگر گرفته شده است  
 لهذا که ساحل بحر بین بر یک موضع نماید همیشه و از هند  
 اینست که ما اندر کتاب ریح الاصحاح مده طول از مرکز  
 کرده ایم که او شریف ترین محصل است زیرا که قبله است  
 و امید است که در مسلمانان تا آخر ابد مشربانند و تا در مسلمانان

۱۰۴

بوجایت زمین محکمه و کعبه را بتبدل و انتقال و خرابی نمود  
 ان شاء الله - هر چون نقطه بزمین گذرده شود از هر طرف  
 عمارت را نگاه باین کرد هر شهری که از آن نقطه بر جانب  
 مشرق بود طول آن شهر مشرقی بود و هر شهری که از آن نقطه  
 بر جانب مغرب بود طول آن شهر مغربی بود و هر شهر که از آن  
 نقطه جنوبی بود با شمالی و اقطاب چون بجاییکه نیم در فوج  
 بر هر دو نقطه یکسان افتد و سایه آن مختص منسوب ایشان حکم  
 الحزاف نواری آن هر دو شهر در طول منسوی باشند یعنی هر دو  
 طول باشند و چون دو شهر مشرقی باشند و هر دو در سطح  
 یک نصف النهار باشند طول هر دو یکسان باشد و آن طول یک  
 مشرقی بود و اگر دو شهر مغربی در سطح یک نصف النهار  
 باشند طول هر دو منسوی باشند و آن طول مغربی بود و تفاوت  
 میان طول دو شهر دایره منسب موازی منقول النهار  
 یک نصف النهار هر دو شهر یکدگر در جدان که ازین دایره موازی  
 میان هر دو نصف النهار افتد آن مقدار را بین طولین بود و میان

۱۰۵  
 عمارات با یکدیگر بود که طول وی از طرف شمال تا نزد درجه  
 بود و چون موضع خط استوا نقطه فرض کرده شود  
 آن طول وی بود باشد آن نقطه را قبه الارض خوانند  
 و بدان موضع شهر بیت که آن را از من خوانند و گفته  
 اند که ولایت سیستان را از تهران نیم روز خوانند که او نیز  
 مباد است از مشرق و مغرب و چون اقطاب سمت سراسر ایشان  
 رسد نیم روز باشد جمله عمارات را یعنی که بر نیکی عملند  
 بود و طول میان دو شهر بیان توان داشت که حسوفی بفرست  
 افتد که هر دو شهر بتواند بین وسط آن حسوف را  
 هر دو شهر رصد کند ساعات که شش آن شب معلوم شود  
 بر این فصل که میان ایشان بود مقدار را با این طول این بود  
 و فلما این رصد بر حسوف ظهری کرده اند و انوار از قفا  
 و تافتند زیرا که از حد کادنه آن سیر فرست افتد و مقرر  
 میان دو شهر از اختلاف منظر طاره باشد پس مردمان  
 دانستند که آن شب قفا و تی نیست بر این رصد بر حسوف

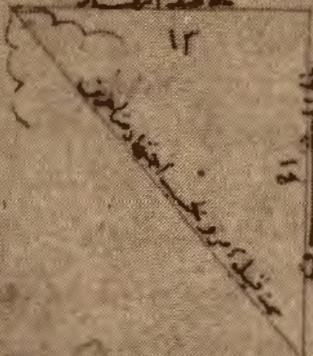


۱۵۶  
 قوس کردند که این حادثه در جر و فرمی افتد نه سبب  
 حاجتی که در پیش آمده است و اندرین هیچ تفاوتی نیستند  
 و چون دو شهر در طول منتهای باشند آنکس جنوبی  
 بود از روی قیاس کرد برتر بوده و شمالی سردتر آنکس  
 مانع نبود چون دریا و کوه و ریزه و صحرا کشاده و آن مقدار  
 که میان است شهر و میان معدل النهار بود آن را عرض بلد گویند  
 و این معدل بعد شهر بود از خط استوایی و عرض بلد با ارتفاع  
 قطب معدل النهار نشانند که عرض بلد همیشه چند ارتفاع  
 قطب بود و چون ارتفاع قطب را آن بود که کرده شود آنچه  
 مانند تمام عرض بلد بود و چون دو شهر در عرض منفرجه باشند  
 و در طول مختلف هیچ خاصیت نباشند بکن یا که آن دیگر را  
 نبود در حکم ما و سرما اما اگر مواضع و محاورات دیگر نباشد  
 و چون خواهد که سمت شهرت نشانند دایره زمین بر سمت  
 سرده شهر بگذرانند تا باقی رسد اینجا که باقی رسد  
 از آن نقطه تا مطلع معدل النهار سمت بلد بود و کس درین

۸

۱۰۷

از نقطه جنوب تا آن نقطه می‌روند و هر چگونه گفته اند  
 که سمت بود و یکی تمام سمت و بدان که سمت قبله و مرد  
 نجیب اجتهاد بعضی از متاخران چنانست که بر خط  
 نصف النهار دو نقطه نشان کرده شود و این میان  
 ایشان بود بسیاری سمت کنند پس بر نقطه شمال از نزد  
 نقطه حقیقی تا بر کنند در جانب مشرق و در نهایت و از آن خط  
 از نقطه نصف النهار اندر هر دو جانب قوسها با نژده سمت جدا  
 کنند و خطی مستقیم



کنند و خطی مستقیم  
 هر دو طرف در خط می‌روند  
 از خط سمت قبله امر و بود  
 برین مثال پس اگر کسی خواهد  
 که مصیبت هر طایفه شود مشرو  
 اود را روی چنین باید آورد  
 و هر که روی چنین کعبه

ارد اودا با این کعبه نیست بدانند که کل جمله غارتها

مفصوم کرده اند هفت اقلیم که از راهت کسور خوانند و این  
 هفت خان کرده اند تا خطوط و همین کشیده اند موازین  
 خط استوائی از عمارات را در میان این خطوط محصور  
 کرده اند تا بدین شود بنا هر شهری در کدام اقلیم است  
 و از خط استوائی عقیده از عرض دارد و اما بر خط استوائی  
 عمارت نیست از هر آنکه همه دریا گرفته است و اول اقلیم را  
 عرض و ازده درجه و جمل دقیقه است از خط استوائی  
 و اول اقلیم را از خط استوائی درجه و بیست و پنج دقیقه عرض است  
 در جمله عمارات در جانب شمال است و ابتدا روی از غرب خط  
 استوائی از غرب صد و سی از دایره نصف النهار قبه الارض  
 و طول و من مقدار نصفی دارد از دایره و بیرون از عمارت است  
 الاحبیری اندک و باقی مکره نامعقول است و نامساکی  
 و صورت جمله زمین اقلیم برین مثالست تا علاوه  
 آمد بران صفحه و بایه التوفیق ه



مقدار زمین بدان که زمین را برود کنار  
 مملکت امیرالمؤمنین کرد الله و حمد مساحت کرد بویگاه  
 داشت ارتفاع قطب معین الفارسیه هر درجه بی از فلک  
 بجاه و شش میل و چهار دکانک یا فستد جانک هر سه میل و شش  
 بود و هر میلی چهار هزار بارش بود و هر بار شش بیت و چهار  
 انگشت بود و هر انگشتی شش جو بود هله هاله بار فازه  
 بر چون همه یک درجه را از فلک در سیصد و شصت  
 درجه ضرب کرد تا حاصل آمد مقدار دور زمین  
 هزار و چهار صد میل و این جمله شش هزار و هشتصد  
 فرسنگ بود و تکسیر سطح ظاهر کره زمین چهارده هزار  
 هزار و دوازده و هفتصد و دوازده هزار و هفتصد و بیست  
 و هفت فرسنگ و ربعی بود از این جمله پنج مهورست و مردمان  
 بروی معیشت نماند کرد قریب هزار بار هزار هزار فرسنگ  
 باشد و بدان که بزرگترین دریا در بایان یا در بایان  
 که او را دریای هند نیز گویند و او بیوسته است

۱۱۱

در بانی محیط جانب مشرق و در زای این دریا از زمین مشرق  
 تا آنجا که زمین بر سه سودان مغرب رسد دو هزار و  
 شصت و شش فرسنگ و هفتاد و نه صد فرسنگ  
 سیصد و سی فرسنگ از وی بر جانب شمال است  
 از خط استوا و باقی در جنوب است و او را چهار خلیج است  
 اول را خلیج بر بحر خوانند و در زای وی صد و شش  
 فرسنگ است و هفتاد و سی و پنج فرسنگ دوم را خلیج البحر  
 خوانند در زای وی چهار صد و شش فرسنگ و هفتاد  
 و بیست و دو فرسنگ است آنجا که اصل او است و آنجا که زبان او است  
 که قلزم است و او را همان البحر خوانند شصت و سه فرسنگ است  
 خلیج مدیگر را بحر فارس خوانند چهار صد و شش فرسنگ است  
 در زای وی و صد و هشتاد و سه فرسنگ هفتاد و سی و میان  
 این دریا و میان خلیج بحر فارس و خلیج البحر  
 عرب است و فرات که از کوهها روم برود میان شام و جزیره  
 نکلزد و هر جا نورا از بلاد جزیره میاید از راه البحر و بحر فارس

۱۱۳

بغرات در ایذ و بیطایح صرزه ایذ و باد حبله کفند از این  
 دریا رسد و درین دریا بحر پرها و عظیم است و روزمران  
 از اسنان بیاید و رود منصوره اندرین دریا شود بر زمین  
 سند بر جانب شرقی دریا و چهارم خلیج طنجیر الاخصر خوانند  
 و از دریا هند است و در وی جزایر عظیمت بسیار  
 و یافتن از آن جزایر را بنام درازای از دریا یا هند  
 فن سنگت سوی شمال و رود کنگ از شمال بیاید از کوهها  
 هندوستان و این دریا این دیگر دریا در هند است کن  
 بحر محیط بیوسته است و درازای وی از انجا است  
 تا انور است تا انجا که در هند شامست بر سمت مشرق هزار  
 و شصت فرسنگ و میان دریا شام و دریای قلزم رود  
 هر ماه منزل است و هفتاد این دریا انجا که از محیط بوی می رود  
 تا ان رافاق خوانند که از سه فن سنگت و از بحر محیط رانی  
 در جانب مغرب است او قیاس خوانند و جزایر حال است  
 اعدان دریا برونه است و چون دریای روم از رافان برود و این

۱۱۴

دوست فرسنگ هفتاد و بیست و هفت و چون فشار آید دو دست و  
 شصت و نوسک هفتاد و بیست و هفت و آن بودها که تا بزح دریا  
 این حیث است و همچنان و بردان که اندوه بیایند از جانب  
 شمال و دریا به مشام در آیند و از بزح دریا دو خلیج سوی شمال  
 بیرون آید یکی را خلیج قسطنطنیه گویند و این خلیج مشرف  
 نزد بکر است در آن ای این خلیج صد و شصت فرسنگ است  
 و خلیج دیگر را در آن از هفتاد فرسنگ است و اندر بزح دریا  
 جزیره ها عظمت ایادان چون قمر و شامس و اولیوس  
 و صقلیه و مالطه و قمره و دیگر جزیره ها بزرگ معروفند  
 و نبل مصر بزح دریا این از جانب جنوب و منبع نبل از جبل  
 قمر است از زمین جنوب و جمله دروم تا انجا بگاه اقصی زمین  
 صقالیه است دو ماه راه است و در بای دیگر هست که آنرا انحر  
 و رنگ خوانند در جانب شمال پیوسته است بحر محیط از زمین  
 صقالیه و تا نزد یک زمین بلغاریا آید و آن دریاها  
 بزرگ کنی بدر بای محیط پیوسته نیست کنی بحر خزر است که در آن راه



۱۱۴

این دریا از مشرق مغرب دو بیت و شش فرسنگ است و  
 لهذا او دو بیت فرسنگ و باشد که یک هفت بگذرد و  
 از رودهای که برین دریا اید از جانب شمال هر دو است که از آن  
 اید و هر کدو و هر کدور و هر اتل که او از چین نزدیک است  
 و سفید رود و نیز از جنوب آنها که هیا و دیلم و طبرستان  
 بوی اید و این همه آنها خوش است و کین تربت زمین دریا  
 نادر است و ابرها خراسان و عراق ازین دریا برخیزد و دیگر  
 نخیره و حوالدم نیز متصل نیست هیچ دریا و دوروی صد  
 فرسنگ و میان او و میان آب سکون نیست مزل است و از او  
 که می آید چین است که از جنوب بوی اید و منبع چین  
 از زمین است که باصبا از مشرق بیاید بر زمین و رخ و انجا  
 او را او خواب گویند و رودی دیگر از زمین برخیزد بیاید  
 و بر شانت و فامر بگذرد و بمیله چین میونند اشرا  
 او حساب گویند و رودها دیگر از زمین طمانستان بیاید و  
 چین میونند و از کوهها بریم و از کوه سیاه انجا بیاید

۱۱۵ دویست بیونزد انکاه او را همچون گویند و دیگر روند  
 و خانه است که اصل این روز از مشرق خیزد از حدود او ریزد  
 و لغتاء دیگر با او بیونزد و این روز چون بر کند نیک چون  
 باشد بر آن که جمله در زمین باد بیاها و کوهها که بروی  
 است و آنچه سطح ظاهری است اطلس و مستوی است  
 و لیکن جمله در حکم یک کوه است آب و خاک هر دو  
 بهر و گفتیم که جمله در زمین شش هزار و هشتصد  
 فرسنگ است بر قطر زمین و هزار و صد و شصت و چهار  
 فرسنگ بوده و میان زمین و آسمان که جایگاه هوا باشد  
 است سی و پنج هزار و دو بیست و سه هزار فرسنگ است  
 و چون این مبلغ با نصف قطر زمین جمله کرده شود نصف  
 قطر فلک فخر بود اعنی از مرکز زمین تا سطح داخل فلک  
 فخر این جمله سی و شش هزار و دویست و نود و پنج فرسنگ است  
 و چون قطر زمین را یک معنی از فرض کنیم این بعد سی و سیاد  
 و بیست و چهار فرسنگ است فلک فخر اعنی میان سطح داخل و سطح خارج

۱۱۶

وی سی و سه هزار و صد و بیست و یک فرسنگست و حجم  
 فریک جزوست از شست جزو زمین و آن یک دقیقه  
 بود و قطر فرسنگست و هفتاد و هشتاد و یک عطارده  
 صد و چهارده هزار و دو بیست و هفت فرسنگ است و آن  
 عطارده یک جزوست از هزار هزار دو باره و دو بیست و نود و  
 شش هزار جزو زمین و این مقدار ده باره بود و قطر عطارده  
 هفتاد و پنج فرسنگست و هفتاد و یک زهره هزار هزار دو باره  
 و هفتاد هزار و نه صد و هشتاد و دو فرسنگست و حجم زهره  
 یک جزوست از آن اجزای که زمین از آن هفتاد بود و این مقدار  
 یک دقیقه و نیم بود و قطر زهره شصت و هفتاد و دو فرسنگست  
 و هفتاد و یک آفتاب صد و هشتاد هزار و هفتاد و بیست و سه  
 فرسنگست و حرر آفتاب صد و شصت و هفتاد و دو باره  
 از زمین است و قطر آفتاب باره هزار و نه صد و سی و شش  
 فرسنگست و هفتاد و یک صبح هشتاد بار هزار هزار دو باره  
 و با صد و پنجاه و شش هزار و هشتاد و دو فرسنگست و حجم

۱۱۷

و هفت آنکه مشترک هفت بار هزار هزار دو باره و نه  
 صد و نود و چهار هزار و هفتاد و نود و هشتاد و نیک و هم  
 مشترک نود و پنج باره از مینند و نظر مشترک نه هزار  
 و هشتاد و هشتاد و نیک و : و جرم زحل نود و دو باره  
 چند مینند و هفت آنکه زحل چهار بار هزار هزار دو باره  
 و با صد و شصت هزار و صد و پنجاه و سه فرسنگ است  
 و قطر زحل نه هزار و هفتاد و هشتاد و دو فرسنگ است  
 هفت آنکه که اکب تا نود هزار دو بیت و چهار و یک  
 فرسنگ و این مقدار قطران که اکب تا نود است که در غلظ  
 اولست و جرم او صد و شصت بار چند مینند و پنج  
 در غلظت ششم اند هر ده بار چند مینند و قطر هر یک  
 پنج هزار و شصت و هشتاد و نود و هفت فرسنگ است و هم  
 جمله آنکه چهار بار هزار هزار دو باره و شصت  
 و چهار هزار و پنج فرسنگ است : و عدد آنکه البروج صد و چهل  
 و یکبار هزار هزار دو باره و سیصد و با نود هزار و چهار صد

۱۱۴

و جمل و شش فرسنگت و مقدار بیک برج از فلک البروج  
 بارزده بار هزار هزار دو باره و هفتصد و هفتاد و شش هزار  
 و دو بیت و هشتاد و هفت فرسنگت نو هر درجه سیصد  
 و نوزده هزار و باضد و جمل و دو فرسنگت نو هر درجه  
 شش هزار و باضد و جمل و دو فرسنگت نو و بزرگترین  
 موجودات بران فلکها اقیانوس و بران وی کوکب نامه  
 تا در عظم اول اند بران ثوابت تا در عظم ثانی اند بران ثوابت  
 مشترک بر ریحل شریافتی کوکب نامه بر زمین  
 اقدار حریفش بر زمین و بر زمین زمین زمین بر زمین  
 عطارد و و کرده زمین دایا کرده اعظم که فلک البروج  
 هیچ نسبت نیست و نزدیک هیچ مقدار نبود ۴۴  
**حوادث الجو** حوت کیفیت زمین و آسمان و حوت  
 و هیات اجرام سفلی و علوی بنامی شناخته آمد بران کائنات  
 ستارگان تا شب دران بر و نوا اندر هوا بعضی سوری  
 مشرق و بعضی سوی مغرب و بعضی سوی شمال و بعضی سوی جنوب

۱۱۹ افکار بتاریک متغایر خوانند و اندر کتب شجره النجم للشمس  
 المبتدیه خوانند و الهاستانه میستند که بر آسمان با ششصد و بیست  
 که بتاریکین آسمان درخت نشو ند مکران وقت که خدای  
 جل جلاله خواهد که چنان نماید بلکه الها ما عد سناره اند  
 روشن و اندر حیز هوا افش بریزد آید که میان زمین و آسما  
 نست و ادیبست کی حکما ان را حوادث الجو خوانند و آن  
 بر انواعست بک نوع چون سناره است با کیمبو یا دنبال  
 دران که میاید و یک سر و روشن تر از آبتاریکی ذوالذوائه  
 و المذنبه و ذوات المذتاب که میند و نوعی دیگر هست  
 چون زمین هموار بریزد و روشن تر از آبتاریکی بتاریک  
 خوانند و نوعی دیگر هست که کرد ماه یا ستاره دیگر  
 بقدر اسیر می نماید در اخر سیدک بریزد این کرد و هموار  
 از آبتاریکی هاله خوانند بهین متوال ماه و نیز حرمن ماه  
 که بند و نوعی دیگرست برود میبند چون گمانی سخت  
 برود برابر آفتاب اگر آفتاب سوی مشرق بود این گمان

۱۲۰

سوی مغرب بینند و اگر اقیاب سوی مغرب بود این کلان و مشرق  
 بینند از این نازکی قوس را الله گویند و قوس مشرق  
 و اللذاه گویند و نیز باشند که ماه را شب قوس و قوس  
 بینند و نیز اقیاب را برون هاله و لیکن هر دو بحث نادر  
 باشند و هر کوان قوس و قوس بیش از یک نیمه نتوان دید و بر آن  
 کجور قوس و قوس از ماه بینند سمید بینند یک رنگ چون هاله  
 و هاله کجور از اقیاب بینند رنگین بینند چون قوس قزح و با  
 شد تا کسی بر سر کوهی بلند باشد و در زیر کوه بخارها  
 بسیار حمله شود و هوای تاریک گردد و او بر باران بنشیند  
 و قوس قزح در روئی بینند در زیر او بر بالا بر کوه باشد  
 در اقیاب و در صحوه و در زیر حوض قوس و قوس می بینند  
 تمام و این همه انواع که یاد کردیم هر قوس قزح و هاله زودتر  
 نماند شود و این انواع دیگر باشند که یک شب و دو شب تا یک  
 نود یک بر یک موضع بر یک رنگ بینند با یک ستاره بر یک  
 و باد می فرومی شود و باشند که این حداده بر یک رنگ

۱۲۱

بود اید و با سنده که بر نگاه بسیار بود اید مختلف و بتابع  
 اخراج دین الاول سنه خمس ماه و درین ماه قران طلوعین بود  
 در پنج حرکت در دوازده درجه و حمل دقیقه و جنوب  
 کلی گذشته بود ماه و در اخر سرطان درین تاریخ مذنبه  
 عظیم بریزاند سید یک رنگ بر شکل کوی صنوبر مغزی  
 در اخر رج حرکت فطر تا عده او فریب پنج درجه و امتداد او  
 جانب مشرق فریب حمل و پنج درجه بر موازات منقطع البرج  
 و عرض این مذنبه جنوبی بود فریب هفت درجه و در آن  
 پوست روز با شش و هجده ماه روشنایی می داد و بخانه  
 مشرق نزدیک تر می شد و چون تابید اخراست شدن  
 امتداد طرفین مشرقی او برابر رحبه الجوزا رسیده بود  
 و قاعده او بقرب ثلث حمل رسید و یار یک تر شده  
 و ازین همه انواع هیچ شماره نیست و اندک آسمان  
 بنویسد بلکه اندر هوا دیده شوند و این چیزها بعد نفس  
 حقیقی بخارند و بیکر در خیال مردم در آن صورتهای افد خاک



۱۱۴

صورت آینه و آنچه مردم در خواب ببینند و از علما مناخر کج  
 گفته است که مجره در هوائ و سحاب و ذوات الاذیاب در آسمان  
 و از کواکب سماوی است و این کتاب این نظریه را مختصراً گفته  
 و بحث کردن از ماهیت و مقدار این حوادث اندر کتابها دیگر  
 داشته ایوان شاهه نظامی و حیره و این همه انواع را توانی  
 الخیرم گویند و ایشان را نیز حکماست اندر تقیرات هوا و غیر  
 و بیوسات همچون احکام نجومی و اندر کتاب اختر شناخت  
 یاد کرده این سخن بیوسات و حسن توفیق

### فصل در کشتن و در کارستان زمین

مان که درون کاران کردش فلک و اجرام رخشان بود آینه  
 و فلک را یک حرکت بیست نیست بلکه از ابتدا وجودی یک حرکت  
 دارد و آن حرکت دوری و وضعی است اعنی که از موضع زمین  
 انتقال نکند و بر خویشتر می گردد تا آنکه آن که غلبه  
 خواهد کرد و این حرکت را احادیث است و لیکن حزن بگرد  
 زمین اضافت کنند و مسامت و محاذات بلکه نقطه و

۶

۱۲۳ گفت اعداد و کرات بسبب نسبت دین حرکت برزایند  
 و از آن اعداد خواهند دور آن بود که یک نقطه بر زمین فرض  
 کنند و یک نقطه بر آسمان هر دو در محاذات یکدیگر  
 بر چرخ آسمان بگردند نقطه آسمانی از محاذات نقطه زمین  
 بیرون شود چون بگردند محاذات زمین باز رسد یک  
 دور تمام باشد و چون بر فلک هیچ نقطه معین نیست  
 که بوی اشارت توان کردن با حر او را از دیگر اجزای فلک  
 جدا توان کرد گوید دانشان کرده اند پس چون گویند  
 بر افق مشرق افتد اعنی اعداد طلوع کند و بر اید و بگردد  
 تا آنکه آنکه که با افق مغرب رسد و تا بعد از آنکه  
 باز با افق مشرق باز رسد این مدت که گذشته باشد مذکور  
 در آن گوید بود بر چرخ آسمان با افق مشرق رسد  
 و مرکز جرم او بر حقیقت افق افتد اعجاز روشن  
 حقیق بود و چون بر اید و بگردد تا مرکز جرم او  
 بر حقیقت افق مغرب افتد اعجاز شب حقیقی بود چون

۱۴۴

دیگر بار مرکز جرمه او با فاق مشرق باشد رسد بکشان  
 روز نماز شده باشد کی او را بوم خوانند و نیز بخاوشان  
 بکار دارند و مدت بودن کوکب زبر زمین روز  
 بود که او را هار گویند و درین وقت شعاع اقباب  
 بران نیمه بود از کوه زمین که ما بروی ساکنیم و غایب  
 شدن او در درین افاق شب بود که او را لیل گویند و درین  
 وقت سایه زمین بران نیمه آید، زمین باشد که ما بروی  
 باشیم و حال مختیر است اندر کواکب که ظهور آن کوکب  
 را هار آن کوکب گویند و مدت غایب شدن آن کوکب از  
 آن کوکب گویند و لامحاله چون کواکب بر افاق مشرق  
 در آن وقت از معدل النهار جزوین بر افاق مشرق  
 رفته باشند و چون اقباب از افاق مشرق رقت کرد و آن جزوین  
 رقت کرد چون اقباب با فاق مغرب رسد جزوین دیگر  
 از معدل النهار بر افاق مشرق رفته باشند آن وقت  
 که میان آن جزوین معدل النهار از افاق مشرق

۱۲۵

از که خاستند و چون از قوس را از محیط و شست کم کرده بود  
 پنج باشد قوس اللیل بود اعنی میان مرز و شد از آن کو کب  
 تا براند روی و قوس النهار و قوس اللیل کو آب را با فاف  
 مختلف شود چنانکه بر وجهها فلک مختلف شود و چون  
 کو کب بر حقیقت معدله النهار بود در همه افاق قوس النهار  
 و قوس اللیل او متساوی باشند و چون در منطقه البروج  
 باشند قوس النهار او چند قوس النهار درجه او بود و چون  
 از منطقه البروج شمالی بود قوس النهار او بیش از قوس النهار  
 درجه او بود و اکثر از منطقه البروج جنوبی بود  
 قوس النهار او که از قوس النهار درجه او بود زیرا  
 که خاصیت کو که شمالی از منطقه است که بیش از درجه  
 حوین طلوع کند و بر از روی عزوب کند و خاصیت کو که  
 جنوبی از منطقه است که بیش از درجه حوین طلوع کند  
 و بیش از درجه حوین عزوب کند و بدان که مدت میان  
 بر آمدن آفتاب از مشرق و میان بر آمدن او دیگر بسیار

۱۱۶

هم از مشرق تا آنکه نشان روزه بود پیش آن بکند دور معدله النهار  
 است زیرا که معدله النهار در سیصد و شصت زمان یک دور بکند  
 و اندرین مدت اقطاب با فوج مشرق تا در سیده باشند زیرا که  
 اقطاب حرکتی در آن خاص سوی جهت مشرق در این مدت اقطاب  
 باین سه طرف خاص حرکت قوی از فلک بریزد باشد و نیز یک دور  
 بر آن طرف را نیز با فوج بر باید آمدن تا اقطاب بر این دو آن  
 فوج در جهت ایام متساوی باشد بلکه مختلف کرده  
 با اختلاف سیر اقطاب بر وسط ستر را چون بر سیده و شصت  
 زیادت کنند تا آن مبلغ با فوج بگذرد از آن بوم وسطی خوانند  
 و چون سیر معدله اقطاب بر سیصد و شصت زیادت کنند تا درین  
 مدت فلک معدله النهار یک دور بکند تا مطلع تحت مقبول اقطاب  
 این روزها مختلف خوانند و این فضل که میان این دو روز بود از  
 تعدیل ایام و بیالیها خوانند و اختلاف ایام و بیالیها  
 خوانند و این اختلاف اندک روز و درین پیدا نیاید و چون  
 روزها با اختلاف ایام بیالیها تعدیل کرده اند میان روزها و فلک

۱۱۷ تا قدره نشان روزی چند دیگر نشان روزی کرد و او سطرک  
 افزودن نما برین روز نهند و این قدر با انگاه کن اقباب در  
 او ابعز نبود بیست و وسط هیچ نبوده و از آنجا افزودن کرد  
 تا انگاه که اقباب بوسط مسیر با واحد لور سکه  
 انجا نایاب برسد و ان مقدار سی و سه دقیقه بود و  
 از آنجا که شروع کرد تا انگاه که دیگر بار بعد از  
 بل رسد و سبب این اختلاف دو چیز است یکی تبدیل  
 شمس که با بروسط افزایند و کلاه می گاهند و دیگر  
 اختلاف که میان درج مطالع ان نور است بنگاه مستقیم  
 و میان درج مطالع ان نور با فاق با بل و ان نور در انجا بل  
 هم در ان زمان منشا وین نکند بلکه با فاق مشرق  
 مطالع بلد نکند و با فاق مغرب تعارب بلد و بصفت انهار  
 مطالع فلك مستقیم زیرا که نصف النهار دایره است که با فاق  
 قایم شود و هر دو قطب مقدار النهار بدو نقطه و سمت  
 سر و سمت رجل بلد یکند و این در ان فاق تواند موضع

۱۲۸

خط استوا و اورا اجزاء فلک المستقیم بکار توان داشت  
 و جز آن قوس هر افقی از افاق مایل طلوع دیگر که کند همچنان مقدار  
 روز از رسیدن مرکز جرم اقیانوس بجنون نماید اندر آنکه آن خط  
 هر افقی دیگر که بود بلکه اعجاز روز از رسیدن مرکز  
 جرم اقیانوس بوسط السماها ذند زیرا که آن قوس نصف النهار  
 همه سنهها یکسان گذرد پس اغان نشان روز از نصف النهار فاذند  
 تا اختلاف دارد و یکی باز ایونکه اگر آن افقها ذندت دو  
 اختلاف نگاه مایستی داشت بود دیگر آنکه اگر آن افق مایل  
 فاذندت آن دایره به افق مستقیم و نه نصف  
 النهار افق مستقیم و با آن چون از نصف النهار افق مایل  
 فاذند هر از افق مستقیم فاذند باشند و همان افق  
 که بر افاق مایل فایر میشود پس میدانشان روز از رسیدن  
 فاذند او را نزدیکند و اختلافی دیگرست در میدانند  
 و میدانند و آن است که بعضی از مردمان در نظر از طلوع  
 بخیز کنند که او را صبح گویند و بیارسی سینه دم کرده

۱۲۹ و بام کوبند و سرعت بپذیرند مودست و مجرب نزدیک آمدن  
 شعاع آفتاب بودند نما و بخورد و کونه است حرکت کاذب  
 و طلوع را پیش از بر آمدن آفتاب بود بقریب یک ساعت  
 و ثلث و بر آن حرکت گاه سبیدی بپذیرد این در از اوردن مال  
 او که سوی آسمان بود بار یک و این صبح را بدو کر کشیده  
 کرده اند و این بخورد را در شریعت حکم شست و پس  
 از وی حکم نیم ساعت صبح صادق بریزد آید و کسرت زده شود  
 در عالم و اغان روز در شریعت از بر صبح صادق است  
 و بر آن وی سرخی بر آفتاب تا از ط حاجب الشمس خوانند  
 آن گاه حرما آفتاب بر آید و حال شفق بر سر آن فرو نشاند  
 آفتاب همچون حال صبح است پیش از بر آمدن آفتاب و مقدار  
 زمان طلوع و غروب خورشید مختلف است با اختلاف  
 افاق و با اختلاف جهت شمال و جنوب که آفتاب در  
 وی بود و نیز مختلف شود بگذردت و صفاهوا و از هر  
 اینست که طلوع و غروب او را تحقیق و قیاس معین نمی آید



۱۲۰

و در شریعت وقت برآمدن صبح آخر وقت نماز اولاد  
 تا انکاه که فرض آفتاب بر نیامد و وقت فرو شدن فرض  
 آفتاب وقت نماز شامست تا انکاه که شفق فرو نشند و چون  
 شفق فرو شد وقت نماز حضرت است تا انکاه که سحر نومید  
 و چون آفتاب از نصف النهار بگذرد که سایه سون مشرق افتادن  
 کمبرد و وقت نماز پیشین است تا انکاه که سایه مرجع  
 همجد وین شود باقی زوال انکاه اول وقت نماز دیگر  
 بود نزدیک اهل بحران و این را زیاد المنل و ظل المتل خوانند  
 و در اوقات نجومی اول العصر نویسنند و چون سایه مرجع  
 دو جند و یک شود باقی زوال انکاه اول نماز دیگر  
 بود نزدیک عراق و این را زیاد المنلین و ظل المتلین خوانند  
 و اندر اوقات نجومی آخر وقت العصر نویسنند و باقی زوال  
 این مقدار سایه بود که در وقت نصف النهار در افق  
 مایل از انحنای افق است و در شکل زمین ظل صفت  
 النهار بر سر طاقها که مانده است و دیگر اظلال اندر هر جزو اظلال

۱۲۱

حدود الاطلاق من وضع خط الاستوا الى اخرها را

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

در هر مرتبه از اوقات الملائکات کائنات جنوب است

۱۲۲

و چون آفتاب یا کوکبی در یک روز از افق مشرق ظاهر بشود و در روز  
 او از افق و نزدیک شدن سمت میزان را ارتفاع خوانند و هر قدر  
 ارتفاع بدایره شنا ساند که بوجهی بر سمت سرو سمت  
 رجل بگذرانند و این هر دو نقطه که دو قطب افق است و نجوم  
 کوکب بگذرانند و آن دایره سیصد و شصت درجه بود آن  
 مقدار که از حجم کوکب تا افق بود از ارتفاع خوانند  
 و چون مقدار از نود درجه کم کرده شود نما و ارتفاع  
 بود و آن مقدار از آن قوس بود که از جرم کوکب بود تا سمت  
 سر از نود دایره و آن قوس که از افق بود میان سطح و چند  
 این دایره و میان مطلع اعتدال از سمت ارتفاع خوانند  
 و چون آن سمت از نود کم کرده شود آنچه باقی ماند باقی سمت  
 خوانند و این ارتفاعها مشرق بود تا آن گاه که آفتاب نصف  
 النهار رسد چون نصف النهار رسد اگر دایره که بود بر سطح  
 افق قایم که سایه او بجانب مشرق مغرب نیفتد درین وقت  
 آن دایره بر سطح دایره نصف النهار بود و همان دایره نصف

۱۲۴

میسلی کردن آسان بود و چون از نصف النهار بگذرد ارتفاع  
 کمتر شدن کسیرد تا آنکاه که با فرق مغرب رسد و آن  
 ارتفاعها همه معزین بود و چون دیواری بود که بوقت  
 نصف النهار سایه او راست بجانب شمال نبود آن را مخروط خوانند  
 یعنی که میل دارد بجانب مشرق یا مغرب و این دیوارها  
 بر دو جنس بود یکی را الخراف سوی مشرق و جنوب بود  
 و سمت او مشرق جنوب بود و دیگر جنس را الخراف سوی  
 مشرق و شمال بود و سمت او مشرق شمال بود و جنس چهارم از  
 دیوارها است که دیواری معدل النهار بود و هر یکی را ازین  
 اجناس چهارگانه احکام است که اکتاب بران روی که مشرق  
 بود چند تا بزد بر روی معزین چند تا بزد و بیرون آوردن  
 سمت الخراف هر دیواری بطریقها اهدسی معلومت و بران  
 که سمت ارتفاع از نقطه مطلع اعتدال گیرند و سمت دیوارها  
 و سایه آنها را از نقطه جنوب زیرا که سایه شخص مستقیم  
 در وقت ارتفاع در سطح دایره ارتفاع بود و بران که اندوه بود

۱۳۴

هیچ روز سایه کوتاه تر از آن نباشد تا در نصف النهار از  
 ظهر آنکه هیچ ارتفاع از ارتفاع نصف النهار زیادت نباشد  
 چنان ارتفاعها که بیند مرگوبی مخصوص یا جان که بر زمین  
 یا ذکبیم و بدان که اظلال بر دو کوه بود یا از شخصی کبیره  
 تا موازی افق بود و آن شخص قایم بود بر سطحی که آن سطح  
 قایم بود بر سطح افق و مثال این شخص عمود قیام بود آنکه  
 که نقل یا در معادله کشته باشند یا نقل رمانه و خانک میخا  
 و ناه و دها بر دیوارها و آن سایه که از این شخص افتد از اظلال  
 منصف خوانند و ظل اول خوانند و ظل معکوس خوانند و این  
 ظل مطلق گویند و در ایواب زنج و اعمال طواع بکل  
 دارند این ظل را خواهند و دیگر ظل را از شخصی کبیره  
 که بر سطح افق قایم بود چون بناها و درختان و بناها و آن ظل  
 ظل ثانی گویند و ظل مستوی و ظل مفلس گویند و آن  
 شخص یا که این ظل ثانی استوی کبیره بر دو کوه منصف  
 کنند از هر شناختن مقدار امتداد ظل را بر آن شخص یا

۱۶۵

چون بدوانه قسمت کنند از طلا اصابع خوانند و چون  
 هفت قسمت کنند طلا را اقدار خوانند و در تقویمها  
 این خط بند و بدان چون اقباب بر معدن النهار بود اطراف اطلالا  
 در همه افان خطوط خطوط مستقیم رسم کنند مگر اینجا که عرض  
 بلد نبود باشد و در همه افان چون اقباب را میل بود اطراف  
 اطلال قطع زاید رسم کنند مگر آن روز که بر سر سرطان بود که  
 آن روز اطلال بلدی که عرض او مثل تمام میل اعظم بود بجانب  
 جنوب و اقباب در سر حدی بود آن روز اطراف اطلال  
 بدان بلد قطع معکافی رسم کنند و چون عرض بلاد کمتر  
 از نود باشد و زیادت آن تمام میل اعظم و اقباب در  
 مدارا بیده الظهور باشد اطراف اطلال قطع ناقص  
 رسم کنند و اگر اقباب در مدارات بود تا طلوع و غروب  
 دارد قطع زاید رسم شود و چون عرض بلد نود درجه  
 باشد اطراف خط بلد و این تمام رسم کنند و بدان که قطع  
 زاید که آن اطراف اطلال رسم شود اگر باقی مستقیم باشد

۱۲۶

ان قطوع موازی سهم بود همیشه و در همه افاق مانند مثال  
 اگر در مدارات جنوبی بودند قطع سهم مخروط نزدیک بود  
 در جانب قاعده مخروط و اگر اقطاب در مدارات شمالی بود  
 قطع از سهم مخروط دورتری شود تا آنگاه که قطع مکانی  
 شود و بر آن انقضی کردد و چون خطی مستقیم از قطب  
 شخص ظاهر بطرف سایه کشیده اید آنرا امتداد الظواهر است  
 و چون خطی از طرف شخص بطرف ظل کشیده اید آنرا قطر  
 الظواهر است و در اول روز ظل ثانی از غایب درازی همان  
 بود که مقدار او متوان شناخت و هر چند ارتفاع ریادت  
 می شود ظل ثانی کمتری شود تا آنگاه که ارتفاع جمل  
 و بیخ درجه کردد آنگاه ظل شخص چند شخص باشد  
 یا دوازده اصابع یا هفت قدم بر چون اقطاب نصف فاد  
 برسد غایب کو تا هم سایه بود و ظل اول با مدار هیچ نماند  
 و هر چند ارتفاع ریادت می شود آن ظل می افزاید تا  
 ارتفاع جمل و بیخ درجه شود آنگاه ظل ششست چند میسر باشد

در این کتاب  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

۱۲۷

و همان را از اید تا نصف النهار چنان شود که از بسیاری هفت  
 هزار با چند مقیاس کردند و ظل مستوی هر قوسی را عینی  
 ظل آن جنم تمام ظل معکوس آن قوس بود و ظل معکوس هر  
 قوسی را عینی ظل اول چند تمام ظل مستوی آن قوس بود و اولی که  
 در اطلاع و انواع او سخن خوب و مسائل مشکل و آلات خوب  
 و رضامات نادر بحث بسیار است و لیکن نصیب این کتاب غیر از این  
 نصد ساعات النهار و اللیل و کیف بطلان و بقصر آن  
 و جز نشان روز معلوم گشت بدان که نشان روز را بیست  
 و چهار ساعت قسمت کرده اند هر قسمتی را ساعت گویند و هر  
 ساعت شصت دقیقه بود هر چند که حقیقت آنست که  
 نشان روزی هفت و چهار ساعت و کسری بود چنانکه  
 در تعدیل الایام بلیا ایضا باید گوید و لیکن چنین گویند  
 و ما نیز این ساعت کردیم و ساعت برد و نوع بود یک  
 نوع را مستوی گویند و معتدل گویند و هر ساعتی از ساعات مستوی  
 با ندره درجه بود از درجات فلک معدل النهار این ساعت بود



۱۲۱

تک در وقت او برینند و چون اقیاب بر حمل یا سر میزان  
 بود روز دوازده ساعت بود و شب دوازده ساعت و چون  
 اقیاب در وجه شمالی بود روز دوازده ساعت پیش بود و شب  
 دوازده ساعت کم بود و چون اقیاب در بروج جنوبی  
 بود شب دوازده ساعت پیش بود و روز دوازده ساعت  
 کم بود و چون ساعات مستوی روز از بیست و چهارم کرده  
 شود آنچه بماند ساعات مستوی شب بود دیگر نوع ساعات  
 معوج گویند و زمانی گویند و همه روزها این ساعات  
 دوازده ساعت بود و همه شبها دوازده ساعت بود  
 و روزها تا بیست و چهار ساعت بود و ساعات  
 شب کوتاه بود هر دو دوازده ساعت بود و بر مکان  
 ساعات شب دراز بود و همه شب دوازده ساعت بود و پیش  
 نبود و ساعات روز کوتاه بود و جمله روز دوازده  
 ساعت بود بر ساعات مستوی را عدد آنها مختلف کردند  
 دشوارهاشان متساوی و ساعات معوج را متساوی مختلف کردند

۲۰

۱۴۹

ووزنها مساوی و هر ساعات مستوی و مقدار ساعات  
 معرج با کالیبر مختلف کردند و بدان که بافق مستقیم همیشه روز  
 حدث بود هر دو از ساعات بی اختلاف و هیچ فرق نبود  
 الحنا میان ساعت مستوی و ساعات معوج از هر آنک  
 افق مستقیم همه مدارات را بدو نیز راست کند از هر  
 آنک افق معوج در قطب معدل النهار بگذرد **المسدرات**  
 و مدارات آن درها باشند که هر دوری از بر آمدن و فرو  
 شدن اقطاب و سمت حرکت او رسم شوند و مرکز همه مدارات  
 قطب معدل النهار بود و هر درجه سی از منطقه البروج که میل  
 دارد از معدل النهار از درجه را مدار آن باشد موازی  
 معدل النهار خرد تر از معدل النهار و بقطب نزدیک تر و هر خرد  
 میل درجه زیادتر می شود مدار آن دایره خرد تر می گردد  
 و قطب نزدیک تر می شود و اقطاب در هر مدار آن که باشد  
 بر موازات معدل النهار حرکت کند پس بافق مستقیم هیچ  
 فرق نماند میان آنک اقطاب برونک معدل النهار باشند یا برونک

۱۴۰  
مداری که یکروزه را که از افق همه مدارات بود و نیز کرده است  
یک نیمه زبر افق و یک نیمه فروز افق بر همه روزها انجام دادند  
ساعت بود و همه شبها دو دوازده ساعت و بار چون افق را بر  
بودد ابره معدلا النهار را بود و نیز راست کند و نیز و دیگر  
مدارات را بود و قسم مختلف کند بر هر کس افق شمالی بود  
مدارات شمالی بود و قسم مختلف شود از پنج زبر افق بود بیش  
از آن قسم بود که فروز افق بود و مدارات جنوبی را نیز  
بود و قسم مختلف کند و لیکن قسم بزرگ تر فروز افق باشد و قسم  
حمید تر زبر افق و آن قسم که از مدارات زبر افق بود آن را قوس  
النهار خوانند و پنج فروز افق بود آن را قوس اللیل خوانند  
و فضل قوس النهار را بر صدم و هشتاد و هشتاد درجه یا بر دوازده  
ساعت در مدارات شمالی و نقصان قوس النهار از هشتاد و هشتاد درجه  
یا از دوازده ساعت در مدارات جنوبی فضل النهار خوانند  
و نیز فضل النهار را تقویر النهار خوانند و تقویر النهار که بر افق  
و گاه نقصان کنند احوال المدارات فی الطلوع والغروب

و با فرض اینکه بلایا از خط استوا عرض و در جانب  
 شمال مجنجان قطب عمده النهار شمالی یا الجنا ارتفاع بود  
 ۱۴۱ و قطب جنوبی یا مجنجان الخطاط بود و قطب شمالی هرگز  
 در یک نقطه قطب جنوبی هرگز طلوع نکند و چون قطب عمود  
 النهار ظاهر شد لا محاله مدار آن ظاهر شود که بقطب نزدیک بود  
 و ضد قطران مدار عمده از عرض بلای بود و این مدارات را  
 عمده جنوبی بود مدارات ابدیه الظهور خوانند و همچنین  
 مدارات با قطب جنوبی هم بر این افعول غایب شود که هرگز  
 طلوع نکند مدارات ابدیه الخفا خوانند و هرگز کجی که  
 بر مدارات ابدیه الظهور باشند هرگز از ان افعول غایب  
 نشود و هرگز کجی که بر مدارات ابدیه الخفا باشند  
 هرگز از ان افعول طلوع نکند و هر چند عرض بلای در  
 شمال یا در جنوب من شود ارتفاع قطب شمالی و الخطاط  
 قطب جنوبی با ان افعول زیادت من شود و مدارات  
 شمالی که طلوع و غروب کردند بی شرط ظاهر می شوند که هرگز

۱۴۲

غایب نشوند و مدارات جنوبی یک طلوع و غروب کردند یکی بیشتر  
 غایت می شوند که هرگز ظاهر نشوند تا آنکه که که عرض بلد مغرب  
 قاصد میل اعظم شود و باین افق هر روزی یکبار قطب فلک  
 البروج شمالی سمت سر بگذرد پس چون عرض بلد زیادت  
 شود تا نوزد درجه کرد تا آنکه قطب معدل النهار شمالی  
 سمت سر آید و معدل النهار بر افق منطبق شود هر جمله مدارات  
 شمالی ظاهر شوند که هرگز غایب نگردند و جمله مدارات جنوبی  
 غایب شوند که هرگز ظاهر نگردند و بدان که فلک الجا که افق  
 مستقیم است دو لایق کرد تا عرض معدل النهار سمت  
 سر و سمت زحل بگذرد و هیچ کوکب و هیچ مدار نباشد الا  
 در روزی یکبار طلوع و غروب کند و الجا که قطب معدل  
 النهار سمت سر است الجا رجوی گردد یعنی کرد بر گردد  
 جز سبک خراس و هیچ کوکب و هیچ مدار فلک که غایب  
 است هرگز ظاهر نگردد مگر که میل آن کوکب شمالی شود  
 و هیچ کوکب و هیچ مدار که ظاهر است هرگز غایب نگردد مگر که میل آن جنوبی

۱۴۷

کرد و میان این دو موضع نصف افق فلک حجابی می‌گذرد  
 یعنی که چون روی سوی مشرق ایستاده ایزدان بنماید که از مقدار النهار  
 ظاهر است میل کرده باشند از سمت سر بخانه جنوب و از بنماید آن  
 مقدار النهار که حجاب است میل کرده باشند از سمت راجل  
 جانب شمال و همچنین همه مدارات شمالی و جنوبی بر شکل  
 حجابی باشند و اندرین افان بعضی از کواکب و مدارات  
 این الطلوع در باشند و بعضی ابروی المنفا و بعضی راطلوع و غروب  
 بود هر چند از جانب در مداراتی باشند که ایشان را طلوع و غروب  
 بود و در جانب شمال بود موت مکث او فوق الارض نماند  
 آن مکث او بود تحت الارض بر روزها در آن تر از شبها بود  
 و چون در مدارات جنوبی بود موت مکث او تحت الارض  
 که آن مکث او بود فوق الارض بر شبها در آن تر بود از روزها  
 و همچنین حال دوزها و شبها را کواکب دیگر که بر این مدارات  
 باشند برین مثال بود و هر چند در جانب شمال عرض زیادت  
 می‌شود روزها در تابستان در آن زمین می‌شوند و در سمت مشرق

۱۴۴

فواج توی گردد و اندرین افان دو ابرار ففاسعی یاف شود  
 یک از راست بنود تا انگاه که عرض افق بقدر تمام  
 میل اعظم شود انگاه مدار سر سرطان جمله ظاهر شود  
 و ماس افق بود بر نقطه شمال پس چون آفتاب بر سرطان  
 رسد آن روز را شب بنود بل که آن روز بیست و چهار ساعت بود  
 و چون بر حرکت رسد آن شهر از روز بنود بل که آن شب بیست  
 و چهار ساعت بود و اگر عرض بلد نیز زیادت شود تا اوقات  
 دیگر ظاهر شود آن روز نیز افزون گیرد و از بیست  
 و چهار ساعت زیادت می شود دو روز و سه روز و چهار  
 روز می گذرد که میان ایشان هیچ شب نباشد تا انسان  
 در مستان بنهما هر باین حد می گذرد که میان ایشان  
 دور نباشند تا انگاه که عرض افق بود کرد و مدارات  
 شمالی جمله ظاهر گردد و مدارات جنوبی جمله غایب  
 شوند انگاه شش ماه بیک روز بود و آن بیک نیمه باشد  
 آن سال و شش ماه بیک شب بود و آن بیک نیمه باشد آن سال

۱۴۵

۶ همان که با من مستقیم چون سر جد کن بر وسط السما بود  
 قطب فلک البروج شمال در غایت ارتفاع بود عجايب شمال  
 و قطب جنوبي در غایت الخطاط و چون سر مرطان بر وسط  
 السما بود قطب فلک البروج جنوبي در غایت ارتفاع بود  
 قطب جنوب و قطب شمال در غایت الخطاط و چون  
 و چون سر مرطان بر وسط السما باشد قطب فلک البروج شمالی  
 بر افق باشد و قوس جنوب دارد بجهت شمال مغرب  
 و قطب جنوب بر افق بود و قوس طلوع دارد بجهت  
 جنوب مشرق و چون سر میزان بر وسط السما بود  
 قطب فلک البروج شمالی بر افق شمال بود و قوس  
 طلوع می کند از جهت مشرق و قطب جنوبي بر افق  
 جنوب بود و قوس جنوب می کند از جهت مغرب و چون  
 ۶ بلاد عرض باشد بجهت شمال و عرض که از مقدار میل  
 اعظم بود در سالی دو بار آفتاب نسبت آن بلاد بگذرد  
 چون خدان دو درجه باشد که میل آن ایشان از معول الهملا



۱۶

بجانب شمال عقدا عرض بلد بود مثال حمز مسنون و  
 اسد و همچنین باشد حال آن که کتب که مثل ایشان بقدر  
 عرض بلد بود هر دو روی یکبار سمت آن شهر بگذرد و چون  
 اول نور سمت سر اید انگاه قطب فلک بروج جنوبی بر  
 افق مشرق باشد و طلوع خواهد کرد از جانب جنوب مشرق  
 قطب شمال جنوب کند در شمال مغرب و چون آخر اسد سمت  
 سر اید انگاه قطب بروج شمالی بر افق مشرق بسته باشد  
 و طلوع خواهد کرد در شمال مشرق و قطب جنوبی مغرب کند  
 در جنوب مغرب و چون عرض بلد عقدا از مبدأ اعظم بود و  
 اقطاب بر سر طران اسد آن روز سمت آن شهر بگذرد و بین  
 نکند و هرگاه که سر سر طران بوسط سما اید قطب فلک  
 البروج شمالی در آن وقت ماسر افق میشود بر نقطه شمال مشرق  
 نکند و دیگر بار از ارتفاع کند از جانب مشرق و چون عرض بلد  
 عقدا تمام عرض بلد بود هرگاه که سر سر طران یا افق سد بر نقطه شمال  
 قطب فلک البروج سمت سر سیده باشد و با قطب افق یک کشته

۱۴۷

و درین وقت دایره منطبقه البروج با دایره افق منطبق  
 شود بر چون کوه حرکت کند قطب فلک البروج آن  
 قطب افق جدا شود یعنی از سمت سرسوی مغرب حرکت  
 کند پس دایره فلک البروج را با دایره افق در هر وقت  
 بر نقطه شمال و نقطه جنوب تقاطع افتد و بنده مشرق یا از  
 سرحدی نمود تا از جزایری که در وقت طلوع کند جمله  
 و شش برج باقی بماند و در وقت غروب کند و این شش برج  
 مشرقی و از آن بعد از النهار هیچ مطالع شود یعنی طلوع ایشان  
 نه در زمانی بود بلکه در آنی بود و شش برج باقی با هیچ  
 مطالع نمیشود آن گاه اول سرطان از ارتفاع کند از نقطه شمال  
 در جانب مشرق و چون اول سرطان بوسط السما آید برج سرطان  
 و اسد و سنبله بر امده باشند از ربع شرقی شمالی در وقت  
 دو اده ساعت و اول میزان بر افق مشرق باشند بر مطالع  
 اعند البین و چون اول سرطان بجانب مغرب حرکت کند میزان  
 بر امده و پس از وی عقرب و قوس از ربع مشرق جنوبی

۱۱۶

در وقت دوازده ساعت و اول سرطان منطقه شمالی باز می‌شود  
 باشد در جانب مغرب و این شش برج در مدت عین و چهار ماه  
 طلوع کرده باشند و شش برج نظیر ایشان درین مدت غروب  
 کرده و مطالع این شش برج سبب دست درجه باشد  
 و باین افاق همه منطقه البروج را طلوع و غروب بود الا  
 دو نقطه سرطان و سرجه که یک را هرگز غروب نمود و یک را  
 هرگز طلوع نمود و چون عرض بلد ببرد اوقات شود یک درجه  
 از اول سرطان و یک درجه از آخر جوزا در مدارات ابدیه  
 الظهور افتند و دو درجه نظیر ایشان از سرجه  
 و آخر جوزا در مدارات ابدیه الحذف و میل هر دو طرف این  
 در قوس البروج و قوس را چند تمام ارتفاع قطب معین النهار  
 بود باین افاق همه منطقه البروج را طلوع و غروب بود الا اربع  
 قوس را دو از دو جانب انقلاب صیفی انوی الظهور باشند  
 که هرگز غروب نکند و دو از دو جانب انقلاب شتوی عظیم  
 باشند که هرگز طلوع نکند و دراز ترین خار صیف ایشان حمل

۱۴۶

هشت ساعه بونه و در آن بزین لیل ایشان جلا دهند  
 ساعه بود و این افق بروج مشرقی اخفی از اول جد کن تا  
 اخر جوزا معکوس طلوع کنند زیرا که چون بیست و نه درجه  
 اخفی مشرق بشیند بر نقطه جنوب بیست و نه  
 درجه جوزا بر افق مغرب بود بر نقطه شمال و اول  
 بزیمان بر افق بود پس هر اخر جوزا از ارتفاع کز کجاست  
 بیست و نه درجه بر این بیست و هشت و همچنین  
 تا اول جوزا و میران وی اخر ثور بر این تا اول شود  
 و میران وی اخر حمل بر این تا اول حمل بر نقطه مطلع اخر این  
 طلوع کند و این جمله از ربع شرقی شمالی طلوع کنند  
 مگر و چون حمل تمام بر این اخر حوت بر این از جای جنوب  
 مشرق انگاه اول حوت انگاه اخر دلو انگاه اول دلو و انگاه  
 اخر حوت تا دوم درجه بحر که او بر نقطه جنوب بشیند  
 و طلوع کند و در بر وقت دوم درجه از سرطان بر نقطه  
 شمال باشند پس باقی سرطان و جمله اسد و سنبله تا اخر

۱۷۰

برآیند مستوی از ربع شرقی شمالی انگاه میزان و مغرب  
 و باقی قوس برآیند مستوی از جانب شرقی جنوبی بود است  
 اما که شش ربع مشرق معکوس برآیند و مستوی فرود شوند  
 و شش ربع غربی مستوی برآیند و معکوس فرود شوند و چون اول  
 مرطان بر وسط الما اقد در جانب شمال درین وقت نقطه حل و افاق  
 مشرق بود و نقطه میزان بر افاق مغرب بخلاف آنکه در دیگر افاق  
 بود و پس از هر چند عرض بلد زیادت می شود طار ا طول صیق  
 مقدار مکتب منسبت باشد در دو ایجابیه الطهور و مقدار  
 لیل ا طول مستوی مقدار بودن منسبت در دو ایجابیه الحضا  
 و از دو قوس که طلوع و غروب کنند یکی مشرقی معکوس و  
 دیگر مغربی مستوی کمتر می شوند و بدان کجی که کجی  
 ان معدل النهار شمالی بود و مستوی بود از غایت میل شمالی بلای  
 میل جنوبی و در نطاق اول و ثانی بود از فلك حناج  
 مرکز اما اقباب و شرقی دیگر و کو اکب شش گانه یا یک شرط  
 دیگر و ان است که زاویه السیر باشند اعنی که تقویر زمان

۱۵۱

تان ایشان پیش از تقویر زمان تان اول بود و باقی  
 از افاق مستقیم یا مایل طلوع کنند که ارتفاع قطب بان  
 افق محدقار میل فلک کواکب آن معدل الفلک اوزا  
 ارتفاعها، اقد مسرفی متساوی اعنی دو کوه جدا اول  
 باشد نیز که دوم کمتر از اول بود و بیش از نصف الفلک  
 آن کواکب ارتفاعی بود و در مسرفی زیادت از ارتفاع  
 نصف فاعرض از ارتفاعها که متساوی باشند بزرگتر از  
 ارتفاعها نصف فاعرض بود و این کوه را در ارتفاع غرض  
 از عارضها هیچ چیز نیفتد و چون کوهی آن معدل الفلک  
 قطب جنوب بود و آن قطب میل جنوبی شوند بود بقایب  
 میل شمال اقطاب بی شرطی دیگر و کواکب دیگر چون سی ایشان  
 نایل بود چون کوه برین حال بود و در افاق مستقیم  
 و مایل که با ذکر دیگر ارتفاعها عرض اقد متساوی که تان یک  
 اول بود و ارتفاعها عرض اقد که تان اول زیادت  
 اقد در تان اقد که بر آن نصف الفلک کواکب شاربی

۱۵۱

ارتفاع نصف هارمز و این ارتفاعها عرضی که مساوی باشند از ارتفاع  
 نصف هارمز زیادت باشد و اگر کوکب درین ارتفاع بقیه این  
 نصف هارمز حوزیش رسد هیچ ارتفاع او را بیش از نصف هارمز بود  
 نه از ارتفاع مشرقی و نه از ارتفاعات مغربی و توان کرد  
 چون کوکب از غایت شمال فرود شود بود بقایت جنوب و هنوز  
 بان نقطه نرسیده بود کن تقاطع فلک مایل و کن بود با معدل  
 النهار و طلوع کند از افق بینا عرض او چند تمام میل کوکب بود  
 هم بان افق یعنی غروب کند و دیگر بار هم از آن افق طلوع کند  
 و اگر کوکب بر آید باشد از غایت جنوب بقایت شمال و هنوز  
 بنقطه تقاطع فلک مایل حوزیش و فلک معدل النهار نرسیده باشد  
 و غروب کند با فقی که عرض او چند تمام میل کوکب بود هم از آن  
 افق طلوع کند و دیگر بار هم بان افق غروب کند و این ارتفاعات  
 علت طلوع و غروب عربی که بیفتند اندر زمان افق محسوس  
 و اگر کسی نگاه دارد باشند که ماه را این احوال نیاید  
 در زمان محسوس اندر جمله افاق و حمل عرض بلد و تب بود

۱۵۲

در جگر زد هر دو قوس برای الظهور و الخفا بزرگ شده باشد  
 و این قوسها که طلوع و غروب کنند دو قوس خرد باشد از دو  
 جانب اول حمل و دو قوس خرد نظیر ایشان از دو جانب سر میزان  
 و در قوس که هر قوس یک دقیقه بود پس دقیقه  
 اول از حمل بیشتر از دقیقه آخر حوت طلوع کنند  
 و همه ربع شرقی شمالی ساعت مستغرق این دقیقه بود  
 انکاه چون هر حمل از مطلع اعتدالین طلوع کنند  
 دقیقه آخر از حوت طلوع کند در جنوب شرقی و ربع جزئی  
 شرقی ساعت مستغرق این دقیقه بود و هر دو معلوم  
 طلوع کنند و دو دقیقه نظیر ایشان از سر میزان و آخر سبیل معکوس  
 غروب کنند در ربع افق مغرب و طلوع این دو دقیقه  
 در وقت دو ازان ساعت بود انکاه از دو دقیقه که بر سر میزان  
 باشند طلوع کنند مستوی آنها دقیقه آخر سبیل در همه ربع  
 شرقی شمالی و دقیقه اول میزان در همه ربع شرقی جنوبی  
 و درین افاق جز اقاب نقطه اعتدال نزدیک این ممکن باشد



۱۵۴

که از مغرب طلوع کند و مشرق غروب کند از آن جهت است که در اول  
 میزان طلوع مستوی می‌کند و اگر در آن وقت اقباب میریزان  
 بگذرد و مشرق غروب کرده باشد و در قوس اول الخفا  
 افتد و چون از سنبله و اول میزان طلوع مستوی می  
 گذرد و از حوت و اول حمل غروب می‌کند اگر اقباب  
 حدان رفتند بر نقطه حمل رسد از جانب مغرب طلوع کند  
 و در قوس ابتدای الظهور افتد و این حال در اقباب  
 ممکن باشد که تمام عرض ایشان می‌دیند بود بآنکه  
 تا انگاه که عرض بلد نود درجه شود انگاه قطب معلول  
 سمت میراید و دایره معلول همان دایره منطبق شود و  
 دور فلک انجا رومی شود و سال یک شبان روز می‌باشد  
 شش ماه یک روز و شش ماه یک شب و هرگز از ارتفاع اقباب  
 نندارد میل اعظم را بدست نکرده و هیچ برج جنوبی الخفا  
 ظاهر نشود و هیچ برج شمالی نهایت سنوئالت است  
 و چون از اول طلوع و غروب و مقدار روز و شب و شبان روزی

۱۱

۱۵۵

ساخته آمد از حرکت کتل و اجبت شاخص سالها و مقایسه  
 در آن از سیر اقطاب و بدان که سال حقیقی آن مدتی بود  
 تا اقطاب از یک نقطه از وسط فلک البروج بروی ناظران  
 نقطه بدارند سیر خاص خویش و قدامتین یاخ کرده اند  
 که میان سالانی و سالانی تفاوت نباشد ولیکن معلوم شده است  
 که از میان سالها متساوی نیست از هر حرکت فلک اوج آنکه  
 و عدد ایام سالانی حقیقی سیصد و شست و پنج روز است  
 و بعضی منتظران جزوی از آنکه دو هزار و پانصد و هجده یک  
 چند از روزی باشد و این مقدار سی و هفت تا نوبه بود از روزی  
 و اولین سال حقیقی هیچ کس ماه حقیقی نگاه نداشته است  
 و آن وقت بودن اثبات در هر برجی و آن سی روز بود و ثانی  
 و عشری تقریب و چون اقطاب هر برجی دیگر تحویل کردی  
 ماه دیگر نهادن آنکه از هر آنکه همانند ایام ماه کسوری بود که  
 که آن را ضایع کردن و جبر کردن مگرد و معتقد بودیم و هم  
 در ایام سال و نیز اقطاب هر برجی برادران متساوی

۱۵۱

نوزدهم از دو کسر یکی با او بود باز آوردن و حکم اصلاح  
 دو قدم دو گونه دو گونه حساب ماه ها دارند چنانکه هر سال  
 در آورده ماه باشد و لیکن ایام ماهها مختلف یک نوع و اما هر روز یک  
 می گویند و ابتدا سال ایشان موافق باشد با ابتدا سال حقیقی و لیکن  
 ایام سال ایشان تا ایام سال حقیقی موافق بود اول ملا ایشان این  
 ماه بود نهمین سال اول و او نیز وقت اوقات نیمه در  
 میزان باشد و این ماه سی و یک روز هفتاد و یک روز  
 نهمین سال اول و این ماه سی روز هفتاد و یک روز  
 گاه گاه اول سی و یک روز چهارم  
 گاه گاه اول سی و یک روز پنجم  
 هفت و هشت روز نهمین سال اول  
 و یک روز نهمین سال اول  
 ایام سی و یک روز نهمین سال اول  
 سی روز دهمین سال اول  
 ایام سی و یک روز دهمین سال اول

۱۵۷

و این ماه دو ارد بهر سی روز جمله سیصد و شصت و پنج  
 روز میسر چهار سالگی یک روز در اخواه شش ماه زیا  
 دت کنند تا این سال با سال حقیقی موافق شود و این سال را  
 سلاکیسه خوانند و ایام آن سال سیصد و شصت و شش بود  
 یاد و جزا و دو میان کمر و هان دیگر هستند که ایام سال  
 ایشان با این حساب موافق است و لیکن مدام سال ایشان  
 دیگر است و تاریخ قطیان و سرایان برین سالهاست اما  
 قطیان تاریخ خویش از مختصر کپی برد و معنی از کلمه  
 یاری مختصر نویسی بود یعنی کپی برد بسیار نالیده و گفته  
 اند معنی مختصر نویسی بود که در اصل است یعنی عطار در سخن  
 گوئی و مختصر دو بوده اند و میان ایشان صد و چهارده  
 سال بوده است و بطلمیوس محطی در ایام مختصر اول  
 همان است که طاک بابل بوده است و او سال که اول  
 انطیس فاده است و سیر کوکب ثابته برین سالها هم صد  
 یک درجه فرودست زیادت کردن و تاریخ مصریان هم این

۱۵۸

تاریخ است و مختصر دوم آنست که بیت المقدس جزایر کرد و ما  
 پنج دیگر و میان آن تاریخ اسکندریه است و اسکندریه بوده است  
 از آن جمله یکی را اسکندریه المناخاوند و او جزو الفریقین  
 بوده است و نام او بلیس بود از ملوک آتون و او با دشمنان  
 بر آن اسکندریه ماقذوفی و بیون اسکندریه ای تاریخ قلمون  
 خویش را برین تاریخ ها داده است و این بیون در حصار  
 بطلمیوس نبوده است و هر دو رسد می کرده اند و بطلمیوس  
 بعضی از او ساق او در محسطنی سیاورده است و بر رسد  
 او اعتماد کرده و اسکندریه دوم دو الفریقین است و او  
 در سال هفتم از ملک خویش از شهر بغداد و بیه بیرون رفت  
 و کرده همه عالم بکشت و ملوک دنیا را محرق کرد و اول  
 این سال روز دوشنبه بود بر این طوفان بود هزار و هشتاد  
 نود و دو سال و صد و نود و سه روز و از جمله تواریخ قدیم  
 این تاریخ معروف ترست در ایام ما محمد بن حایر بن نشان  
 بن العسجق بن ثابت بن قرة الحراقی المناقیصی تاریخ خویش

۱۵۹

یوزن بالغ هفتاده است و بر تاریخ هجرت و قومی دیگر  
 از دو میان بر ایام قیصره دارند و معنی قیصر بریان فرخی  
 آن بود که از وی بسکافته باشند و قیصر اول را اعظم  
 نام بود مادرش فرخ و او در شکرم مادر بود شکم مادرش کافند  
 و او را از الجنا برون بگردانند و بر آن وی با دشاهان دیگر را  
 قیصر خوانند و از شهرت خردند یعنی او از آن موضع  
 بیرون نیامده است و همچنین بر خصال احمد بن سهل که  
 از فرزندان بزد کرد با دشاه بود که او را از شکم مادر  
 بیرون بگردانند و مادرش مرده بود و حوز او کسی را  
 دشاه و دادی مابین الصنع گفتی یعنی توانگسی  
 نک از الجنا برون ای و و داده عیبی صلوات الله علیه  
 دو ایام اعظم بود و قومی از در میان تاریخ  
 قلیانوس دارند و او از ملکان بود از بت برستان بزم  
 و بر آن وی مادرشاهان بزم همه ترسا بودند و بزبان  
 و بیشتر کتب قرانات و موالید برین تاریخ است و از طرفان

۱۶۰

تا این تاریخ سه مهر و سه سید و هشتاد و هشت سال نو  
 روز و نوعی دیگر از ماهها اصطلاحی ماهها با ریا  
 هفتگی ایشان سال دوازده ماه فاذه اند مشرمان  
 من ریزد اول ماهها ایشان فروردین ماه است  
 دوم اردیبهشت ماه سیم خرداد ماه چهارم تیر ماه  
 پنجم مرداد ماه ششم شهریور ماه هفتم  
 مهر ماه هشتم آبان ماه نهم آذر ماه  
 دهم دی ماه یازدهم بهمن ماه دوازدهم  
 اسفند از زمانه و در آخر ماه دوازدهم که اسفند از زمانه  
 است پنج روز زیادت کنند تا نزدیک شود سال ایشان  
 بهالحتی دان پنج روز باقی خوانند و انورگاه خوانند  
 اند و عرب از آن درجه خوانند و میخان الخمسة المسرة  
 و المسروقه و اللواحق خوانند و حکم آنکه ایشان پنج روز  
 تکبر یا بر سال زیادت درین حساب نگاه نداشته اند آن  
 رُبْعاً جمله می شود تا جز صد و بیست سال بگذرد یکبار

۱۷۱

زیادت شده باشد آن که آن سال را سپرده ماه هند و پنج  
 با آن ماه هند تا آن ماه را بدست و پنج روز با سنگ و آن ماه  
 ماه کینه خزانند و باد سی و نه روز خوانند و  
 توانستند که هر چه سالی بیک روز زیادت کردند  
 از هر آنکه میزان را در استخوانند و بیک و بارسان  
 با ذکر کردن هر روزی از سال چیزی دیگر با بیستی کردن  
 و باد غماهان نیز هر روزی را اسیر می داشتند و بیک  
 که در شراب خوردند و بیک نوع جامه پوشیدند و بیک  
 در هر چه سالی بیک روز زیادت کردند آن سوسا  
 و اینها همه مضرب کشی و جان نبوده ان نگاه داشتند  
 عیال از هر آنکه میزان ایشان چنین گفته بودند  
 که خدا می تقالی چون مرد را فرزند روز هر مرد بود  
 از ماه فروردین و آن روز اقیاب در نقطه اعتدال  
 زمین بود و در وقت آفرینن مرد در اقیاب درین نقطه  
 بود در وسط آسمان و ازین روز اندر گویند که هر روز از سال



۱۶۲

بگذرد سال عالم قمار شود و روز دشت چیزی که است که  
 بر سر به هزار سال آمد و ازین تاریخ و بمزود تا این کیه  
 نگاه دارنوس هر صد و بیست سال یک ماه کیسه که  
 و از سال را تقسیم کردند و حال و موزان و همیروز  
 و مجلسان و حکیمان را از شهرها بزرگه باذ شاه خوا  
 ندنوی و جمله را از خزینده باذ شاه خلف و نواخت  
 فرمودند و جشن کردند و از رحمت دران سال هم  
 چیزها ستند و تاریخ از ان سال تا دندی نادیک  
 باره که سال کیسه یا مذک و در قدیر جان مده است  
 ان و را در در و نخستین ماه اول خواندند و فروردین ماه  
 و ناصد و بیست سال کلد شنی بیخه با خود درین ماهی و کلد  
 هر چند صد و بیست سال بگذشتی این ماه که دران سال زیادت  
 کردندی ان و را در بیست خواندند و بیخه با حرار و کلد  
 ماه بردندی تا یک دور دیگر و همچنین تا انکاه  
 که جمله ماهها را کیسه کردندی انگاه بسربان اموزی

۱۶۴

و اتفاق چنان افتاد که در وقت کسری بن قباد انوشیروان  
 اقلاب بر سر حمل در ماه آبان آمدی و پنجه در آخر آبان ماه  
 افتاده بود و در کینه دیگر ماه اذر ماه نام خواستند کردن  
 و پنجه با خرا در ماه خواستند نهاد از اضطراب و تشویش که  
 در احوال باد شاهان ایشان افتاد موبدان ایشان از جواب  
 بگذاشته پنجه با خرا بان ماه مانند بازسیان هر روزی را  
 از ایام ماه نامی دارند برین ترتیب که یکواجم روز  
 اول هر نزد و نیز فرسخ روز دوم بهمن سیم اردیبهشت  
 چهارم شهریور پنجم اسفند و ششم خرداد هفتم  
 مرداد هشتم دیپادز هر از ادر دهم اسفند  
 یازدهم حدود حواری دهم ماه سیزدهم تیسر  
 چهاردهم چوشت بانزدهم دیهوش تا نزد دهم  
 نهم هفدهم سروش هجدهم دشت نوزدهم  
 دوازدهم چشم هرولم بیست یکم زام بیست دوم  
 سیاد بیست سیر دیدن بیست چهارم دین

۳  
 بیان این روزها  
 در این کتاب

۱۳۷۲

۲

دست و پنجه آرد میتوشم استاد بیستم همان  
 بیت هشتم زامیاد بیت نهم مهر اسفندیام ایران و  
 به روز جمعه روز پنج روز را که باجز سال دریا  
 کنند نام اینت اوله اهنود دوم اشخود سیم  
 اسفند مذ جهام اسپند چهارم هشت و هشتاد  
 نیز گویند و در تاریخ هجری و ایام سال بادشاهان  
 ایشان خلاف محبت بسیارست و در میان تواریخ ایام  
 فترت بوده است که کس حساب آن مدت قدرت  
 نگاه نداشته است اما اکنون از تاریخ پارسایان  
 معروف تاریخ بزرگ درست که شهریار بود و از پیش  
 ملوک هجری بود و ملک هجری درست او پناه شد و او هر روز  
 آسیابانی گفته شد به روق بران بزرگی یک این سال بود  
 نزد یک هجری اولان سال که بزرگ کردی بادشاهی بنده بود  
 تاریخ ساختند و آن روز سه شنبه بود بیست و دوم ربیع الاول  
 سنه احری عشره و الحیره النین مجر مصطفی صلوات علیه و غایت در

۱۶۵

حریران سنه ثلث و اربعین و منعه مایه لذت القریب و ریح جامع  
 که شاد از میان بر ما شهری الجلیلی برین تاریخ است و میان  
 این تاریخ و تاریخ طرفان سه هزار و هفتصد و سی و پنج  
 سال سیمصد و بیست و دو روز و بیشتر از کبریا تاریخ  
 از سال وفات بر دگر دارد و این تاریخ از تاریخ ملکه اوباعده  
 بیست سال است از نوعی دیگر از سال است  
 که اصطلاحی است و بنام او بر ماهها حقیقی است چون  
 از این ماهها حقیقی دو ارده جمله شود سالی کبریا  
 چون ماهها عرب که ایشان هفتاد روز و ط ماه از سه ماه  
 کبریا بر هر گاه که ماه از اجتماع اقطاب بیرون آید  
 او را در این مغرب شان گاه بنام دید ایشان را  
 ماه نو که دو در همه تاریخ روز بر شب مقدم بود از این  
 تاریخ هلالی که شب بیرون میزند آید و ایام این ط از  
 اجتماع تا اجتماع بحسب سیر وسط بیرون بیست و نه روز  
 است و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه و پنج ثلثه و چهار دان

۱۷۷

هم این تاریخ دارند و لیکن ماهها و ایاتان از اجتماع تا اجتماع  
 بود و ماهها و سوسان عاقل تا عاقل و چون مکر نبود در آخر  
 هر ماهی نیم روز نگاه داشتن نیم روزها را در هر دو ماهی  
 یک روز گردنکی بر ماهی بی روز آمد و ماهی ششم در روز  
 نهم عدد ماهها عرب اینست ماه اول محرم دوم صفر  
 سیم ربیع الاول چهارم ربیع الاخر پنجم جمادی الاول  
 ششم جمادی الاخر هفتم رجب هشتم شعبان  
 نهم رمضان دهم شوال یازدهم ذوالقعدة  
 دوازدهم ذی الحجه و مانند که بحسب سرعت سیر فرود آید بر هر ماه  
 بیست و نه روز آید و بحسب بطی السیر او دو ماه یا بیشتر بر هر ماه  
 جملة ایام سال ایشان سیصد و پنجاه و چهار روز و بیست و دو دقیقه  
 و یک ثانیه و از هر هر این کسر را هر سه سال یکبار روز در آید و از هر  
 زیادت شود تا از هر سه روز شود و ایام آن سال سیصد و پنجاه و پنج روز  
 بود و کسور دیگر مانند که در صورت سی سال یکبار کسبند و دیگر  
 بیست و نهم در سی سال یازده روز زیادت شود همچنان که هر سالی

۱۶۷

این جزو از سی جزو زیادت می آمد و عرب در روزگار حمله  
 آن ده روز و بیست و یک ساعت و گسری را که میان سال هلالی  
 و سال عالمیت حمله کردند و هر سه سالی یکماه در سال  
 حوز می زیادت کردند و آن ماه را منی خوانند و لیکن  
 ایشان چیزی نداشتند که آن فضله ده روز و بیست ساعت  
 چیزی نیست و آن قوم که آن حساب نگاه داشتند ایشان را  
 شاه خوانند و قلامر خوانند و اجرها قلمس و اول  
 سکه که منی نهادند خذیفه بن عبد قیس بن عدی بن عامر بود  
 که پیش از اسلام بقریب دو بیت سال از جهوزان نیز بم  
 این حساب گرفته بود و در دولت جهوزان چیزی بود که  
 ایشان زود نودیه فرمان بود تا سال و ماه هر دو طبیعی  
 نگاه دارند و چون با همها اجتماع نگاه داشتند  
 سال طبیعی فوت می شد پس هر سه سالی یکماه کمینه  
 کردند و آن سال سه ماه بود و آن سال را عیور خوانند و  
 و این لفظ در لغت عبرت استن بود یعنی که باز زیادت دارد

۱۶۸

در شکم و در هر روز سه سالی هفت ماه کینه کردندی و در  
 هر هفت و چهار سالی نه ماه کینه کردندی و چون خویبه  
 از جهودان یزید این حساب بریزد و عربی آنچه مند  
 وقت با نیک حج ایشان در وقتی باشند تا سخت کرد  
 ناستند و هر اخوش بود و حرکت اسان بر بود خویبه  
 ایشانرا این حساب بنماید و هر سه سال در یک سال دو محرم  
 یا زکی و ایشان در ماه محرم و حرم نکرده زکی پس خدیفه  
 این سال اسم در موسم حج خطبه کردی و در خطبه چنین گفتی  
 حطت لکم المحرم یعنی تا محرم را حلال کردم  
 پس از آن دو محرم اول حلال بودی و دو و چهار ماه هر سه  
 سالی یک ماه دوباره باز آوردی و از سال که دو محرم بودی  
 در یکی حج کردندی و دیگر دور دو صفر بودی و در یکی  
 حج کردندی و سه دیگر در ربع الاول بودی و در یکی  
 حج کردندی تا نگاه که دور تمام شدی و حج بود آنچه باز آمدی  
 و انداز سال المحرم باز آمدی و این فعل مراست تا به در فرودان

۱۷۹

خدیجه تا نگاه کنی ابو تمامه خاد بن عوف که از مثل خرید  
 بود و از بکن ششم بود آن فرزندان او در روز کربلا  
 رسول مصلی الله علیه و اله هم این حساب بگردی و منی  
 نکاه داشتی من رسول مصلی الله علیه و سلم در سینه الوداع  
 یک سال از هجرت گذشته بود و دور حج بز و آنچه باز آمده  
 که الا ان الزمان قد استدار کثیره یوم خلق الله  
 السموات و الارض یعنی که ماهها ماطلا اول یا شده است  
 همچنان که بود و منی حرام کرد و ایام ماهها بر ایام زویت هلال  
 و سالها بود و او ده ماه فزان باقت و نیز من ازین فرغان  
 کس کشته نکرد و بدان که عرب چهار ماه را از جمله این دوازه  
 ماه حسوم خوانند محسوم و رجب و ذی القعدة  
 و ذی الحجه و ایندین ماه حرم نکردند و نیز هر سه  
 روزی که از ایام ماه نامی دارند بر اندازند نور مستند  
 ازین شهرها سه شب اول را غرر گویند یعنی اول و دیگر نقل یعنی  
 که نوردی که ریاضت شود و نیز منی گفتند اندیشه دیگر و اشع گویند



۱۷۰

زیرا که ناله ایشان تا سه ماه باشد و نیز هر کفته اند یعنی  
 که تا یکی شب را روشنایی ماه غلبه کند چهار وعظ را که اول  
 ایشان عا شرمه بود پنج بعین زیرا که آن سینه از اولت  
 تا آخر روشن بود ششم درع زیرا که در او ابل این شها  
 تا یکی بود حال کسی که درع پوشند سرو بر آنکه دیگر کوه بود  
 و هم تر یاد بگردان بجا گویند شاه درع صفت ظلم زیرا  
 که تا یکی بسیار کرد هشتم حادس و نیز در هر کفته اند  
 از هر آنکه تحت سیاه باشد هر دای یعنی از ماه خاکست  
 اختر در رفتن از سرمانند درم جان زیرا که در هر روز مناسه  
 باشند و بین بعضی را از اتمام هلال نامها دادند مخصوص  
 حکایت شب سیر ماه را سر از خوانند و سر از خوانند و تخمه و زردک  
 خوانند و روز سیر را از ماه بخیر خوانند و شب سیر در ماه  
 لیکه سوا خوانند و شب چهار دم را لیله البدر خوانند و اول  
 جاهلیت ماهها دوازده گانه را نامها دیگر بوده است ماه  
 اول مؤمن و نا حیر ج خوانند و لیسان

۱۲

۱۷۱

و صبان بزکینه حنین و رقی ز اصم و ح عادل  
 طانائل و ناطل بزکینه بی و غل و و غل بزکینه تا ورت  
 و زرتنه بزکینه بی بزک و عادت عرب در تاریخ آن  
 بوده است تا آن سال شاه کعبه تاریخ تکساده  
 داشتند و در آن تاریخ سال ریاست عمرو بن سعید  
 کردند که او را عمر بن الخطاب خواندند و او آن بود  
 که در این رسم بگردانید و بت برستی در عیاد آورده و  
 مکتوبات از بقیایا و ده و اسات و نایله شباهت در این  
 درون کار بنا بود در الاکام بود و تاریخها در یکدیگر  
 بوده است تا عظام الفیل که بر آن آمدن جمعه و هفتد  
 ایشان خراب کردند کعبه و نگاه دانستند از این عزم و حال کعبه تا  
 از شهر ایشان ولاده رسول صلی الله علیه و آله و آیتان  
 عظام الفیل و عام الفیل یا الدانی بیت سال بود و رسول صلی  
 الله علیه و آله عام الفیل بنو عمر حاضر بود و میان عام الفیل  
 و بنا کعبه دیگر باب مانده سال بود و میان بنا کعبه و وحی این

۱۷۲

بر سوا علی الله علیه وسلم بیخ مال بود و نیز احوام و دیگر  
 بود. است عرب را چون عام المد که بیش از عام الفیل بود  
 همد و بیست سال و عام موت که بنامی بن طالب و او پیش  
 انعام الفیل بود است یا همد و بیست سال و نیز عام موت  
 هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم و نیز همد و بیست  
 از عرب نازقین داشته اند بر حسب و فایع حنین  
 و نام آن تا تخف نام سبب واقعه بوده است نام بیخ  
 واقعه چنانکه فریض و ایوم الخیار و خلف الضول و  
 هشام بن المغیره المخزومی بوده است و چنانکه از سر و بیخ  
 یا یوم العاص و الزبج و یوم الرحاب و السراة و یوم بدر  
 و العرا و یوم بجانف و حاطب و یوم مضر و معیر بوده است  
 و دیگر نام و فایع بگردن قلب که سران و ابل بوده اند  
 چون یوم عبیره و یوم الحنود و یوم ملاق التمر و یوم الفقیات  
 یوم الفیصل و حبر و سران قطان یا یا مرتبانه حنین  
 تاریخ کرده اند و در جمله تاریخ عرب را هیچ ترتیب و نهاد

۱۸۴

نبوده است و در وقت رسول صلی الله علیه و سلم تا دروغ  
 عادت نبوده است و لیکن سران حال عمرت هر سال  
 تا نامی داشتند سال اول با سینه الاذن سال دوم سینه  
 الامر بالغال سال سیم سینه التحصیر چهار سینه الترفیه  
 پنجم سینه الزوال ششم سینه الاستیثار هفتم سینه الاستفاد  
 هشتم سینه الاستواء نهم سینه البراک دهم سینه الوداع و  
 حوز رسول صلی الله علیه و سلم حبه الوداع بگرد برائی  
 احزمت شد صحابه رضوان الله علیهم را جمع نمود  
 تا بیع نکاشتند تا الکعبه که عمر رضی الله عنه داشت  
 انامر حلافت خویش قباله من دین ایا من مصلحت او  
 ماه شعبان عمر گفت که امر شعبان از شعبان که در دایم  
 با شعبان آید هر هفت روز از ایشان را گفت ما را در حج  
 عادت بوده است شاری نگاه داشتن که از راه دور خوانند  
 اگر شارا همان شاری باشد از شکر بخورد و نیز در روز کار  
 حرم بول خراج و احلام بسیار شده بود و آن بوموسی استعری

۱۷۴

بوی نامه من آمد کن نامحشاء تو من ایذ بطلب حجاج و ما  
 ندانیم که تو حجاج کذا در سال می خواهی من چون از طهران  
 این سخن شنیدم با صحابه تدبیر کردم نهادن مبدای که از ده  
 ماه روز یک یونند و این نظر را چون مرتب کردند مورخ شد  
 و مصددا و تاریخ نهادند پس اتفاق بود هجرت افلاک  
 و اول این سال روز پنجشنبه بوده است پس از طوفان که هرگز  
 و هفتاد و بیست و پنج سال و سیصد و هجده و هشت روز و پنج  
 حبت الحکاسه و محمد بن موسی الحفاری درین تاریخ است  
 و رسیدن رسول صلی الله علیه و سلم درین سال هجده  
 روز در شبیه بود هشتم روز از ربیع الاول و همدون  
 چهار کوه سال دارند یکی سال شمس و دیگر سیصد و هشت  
 بعد از آنست دو ایزده ماه هر ماهی من روز پنجشنبه نگاه  
 که دارند و دیگر گذشته من بیست و هشت هزار  
 اول از شرطین تا رسیدن او دیگر یازده بشرطین هر دو یکی با هم بوده  
 و دوازده دور رسالی بود و این سال است سنه الفجر خوانند

۱۷۵

و آیا و این سال هجده و هفتاد و هفت ساعت و هجده  
 دقیقه بود و چهار ماهها و هلالی است که هر بار که ماه نورا در  
 افق مغرب میزند. آیا ماه نو گردد و چون از این ماهها دوازده  
 یکدزد سالی بود چون سالها عرب و هرج میزدن این  
 سه تاریخ است چون تاریخ نبی و عالم و تاریخ ادب که کبریا  
 اورا کیومرث کل شاه گویند یعنی پادشاه زمین و گویند  
 او خوشتر از ادب نام کرد و گفت هر که مرا از این نام خوانند  
 که در نزد من بود و گویند کیومرث از فرزندان سام بن نوح پیغمبر  
 بود صلی الله علیه و سلم و چون تاریخ طوفان  
 که نوح پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکوفه کشتی بتراشید  
 و طوفان میآمد و نوحی عرب و شام باب عرقه شد  
 تا آنکه گاه که کشتی نوح صلی الله علیه و سلم بر کوه  
 جودک قرار گرفت و این کوه بکوفه نود یکست و بعضی  
 از عجم و اهل بلاد مشرق طوفان را اصلا منکراند و بعضی  
 گفتند که اگر بوده است بر من حجاز و نامورده است

۱۷۶

و تشریح ازین قلیل و کثیر هیچ چیز نبودست یعنی گفته آمد  
 ظهورت ازین سخن شقیه بود و کتاتها و خزینها باصفان  
 استوار کرده بود از هر طوفان و نیز هر مین مصر درین تاریخ کرده آمد  
 از هر طوفان و گفته آمد که یوسف برین صلی الله علیه و سلم  
 از هر ایام رخساره خویش وقت لحظ مصران ناها نگرده است  
 و تاریخ طوفان در ربیع عروسه و ربیع شناه بکار داشته  
 اند و اول این تاریخ روز ادینه است کلامه و اقامت  
 در اول حمل بوده آمد و دیگر ستیارات میان این حوت  
 و اول حمل بر یکدیگر نزدیک و ازین تاریخ کیه  
 باخر کتیم خلافاست چندان که باذن توان کردن و در  
 دانستن آن مایه بیشتر نیست الا افسانه گفتن و شقیذ  
 و بیان که ایام هفته که او را ایام الاسباع خوانند طریقه  
 اصل نام و اهل مغرب بوده است که بر این مملو است  
 علیه همین خبر دادند از اسبوع اول که عالم در آن  
 بود دست و اندر نوریست این معنی مذکورست و در

۱۳۷

چون این سخن از محمودان می شنیدند در میان ایشان نیز  
 عام شد و نام آن ماه هفته اینست **یومرم**  
**الاحد الاثین، الثنا، الاربعاء، الخمیس، الجمعة**  
**السبت** و در جاهلیت نام ایشان این بوده است  
**الاول، الاوھن، الجار، اللیار، المؤمن، العروبة، النار**  
 و اکنون همه همان این ایام سابق دانند و درین  
 تاریخ اختلاف نیفتد مگر میان دو طرف زیرا که سخن مشرق  
 با مواد روز شنید باشد هم و زمان وقت مغرب شبانگاه  
 روزانیت باشد **الاعیاد**  
 و هر کومی را ازین اقوام در سالها خویش عیدها  
 است و روزها معروف که در آن روزها جشن کنند  
 و اینها عجا آرند و در بعضی انواع عبادت کنند و در  
 بعضی شادی کنند و در بعضی آنرا گنبد و عود  
 این عیدها تا امروز جز در آنجا که میر ناز و ددر یابند  
 و بر آنکه باستانی و نایبه التوفیق



۱۷۸

ردیف	عبدالله	عبدالله	عبدالله	عبدالله
۱	لوردهامه	ما غشا	عاشورا و هود	عاشورا و هود
۲	لوروز بزرگ	المیلاد	منازل حسین	منازل حسین
۳	لورودیان	السهام	بن ابي طالب عظیم	بن ابي طالب عظیم
۴	لوردهستان	توم شینون	مرد الفلین	مرد الفلین
۵	سکاها و خمشین	هو کله صور الطیر	حرب صفین	حرب صفین
۶	جزد اذان	عبد الحکمل	کفره النبی صلی علیه	کفره النبی صلی علیه
۷	سکاها و دود	الحمره الاوسطه	و کفره النبی صلی علیه	و کفره النبی صلی علیه
۸	بیرکان خرد	الحمره السفلیه	دخوله النبی المدینه	دخوله النبی المدینه
۹	بیرکان بزرگ	با بحیره الشانک	مرد النبی صلی علیه	مرد النبی صلی علیه
۱۰	بردا اذات	اول ايام الجود	یوم الجمل	یوم الجمل
۱۱	سجده و مکان	اخر ايام الجود	سعد النبی صلی علیه	سعد النبی صلی علیه
۱۲	کاهنار سیم	اول ايام باخورد	سید الخراج	سید الخراج
۱۳	خران عشا	اخر ايام باخورد	حرب حنین	حرب حنین
۱۴	کاهنار حظه	صوم ماوت مریم	بده الشکر و الفلک العظیم	بده الشکر و الفلک العظیم
۱۵	بیرکان عا	ظهور المذبح و الخلی	المصوم الصمد	المصوم الصمد
۱۶	بیرکان خا	قطر دم	فتح مککه	فتح مککه
۱۷	بیرکان	عبد الصلیب	بده الحنین بن علی	بده الحنین بن علی
۱۸	بیرکان		ذفا علی بن ابي طالب	ذفا علی بن ابي طالب
۱۹	بیرکان		بده ابي طالب	بده ابي طالب
۲۰	بیرکان		سلسله اشداد	سلسله اشداد
۲۱	بیرکان		عبد العطر	عبد العطر
۲۲	بیرکان		تولد حضرت عبدالسلام	تولد حضرت عبدالسلام
۲۳	بیرکان		روز مستردود	روز مستردود
۲۴	بیرکان		روز عسره	روز عسره
۲۵	بیرکان		روز عید	روز عید
۲۶	بیرکان		روز عید	روز عید

۱۷۹

صور الكبير الضاركت دروزه که از سایان چنانست  
 تکمالت اعداد روز، ایشان می گردد پیش از دوم روز  
 شایط نبود و بر آن روز هشتم روز از اذان نبوده درین  
 میان نگاه کنند تا اجتماع دیاب شایط در که از روز خواهد  
 بود هر روز از او شنیدت کبر نو که با اجتماع نزدیک تر بود  
 از او شنید روز شایط نیفتد و اگر پیش از دوم روز افتد  
 از شایط آن اجتماع بگذراند و با اجتماع دیگر شود که بر آن  
 وکی بود و عزت هفت هفته روزه دار شود روزها و شنید  
 که روزها و شنید هیچ دوره ندارند الا شنیدت حسین  
 از روزه و اول یک شنیدت که در روزه ایشان افتد از آن  
 معانی چنانند و چنین گویند که جسی صلوات الله علیه  
 درین روز بیت المقدس در آمد بر ماده حشوعه  
 نشسته و گوی تراش و امر معروف کرد و همین ترنگر  
 و خراج آوردی بسفید بیجان شد و روز چهارم  
 بالها و حواریان تک اصحاب او بودند بشتت و روز پنج شنبه

۱۸۰

دستور کرد اذ بان و نهند خوردن و خورد اذ که حال از نوبتیک  
 آمده است و شب اذینه بگویند هر ما که یاد او بود همچو نالی  
 بروی عمر کرد تا بیا آمدند و او را همه شب عذاب کردند  
 و سر خین بداشتند که او را بد از کردند روز اذینه  
 و از آن جمعه الصلوات خوانند و بگور کردند روز شنبه  
 در که بود و از آن بشاره الموقی بالمسیح گویند بر یاد اذیک  
 شنید از کود بر آمد و از روز عید ترسا ما است که آن روز روز  
 بکشایند و یک شنبه دیگر که از بران یاد آن را احد  
 الحدیث خوانند جامه نوبوشند و فوش خانه بگردانند  
 و بمحاملت باز شوند و جهودان با نزد هر روز از بیست  
 جویند عید عظیم کنند و هفت روز فطیر خوردند از آن ایام  
 انظیر خوانند که درین روز بنی اسرائیل از دل بندگی بر آمدند  
 و درین روز هیچ خمیری نخورند و بخانه در نکند آردند  
 و قریبها کنند و چیزی گویند که هفتم این روز فرعون در  
 دریای قلمر غرق شد و ششم روز ماه نیشان عید عنصر است

۱۸۱

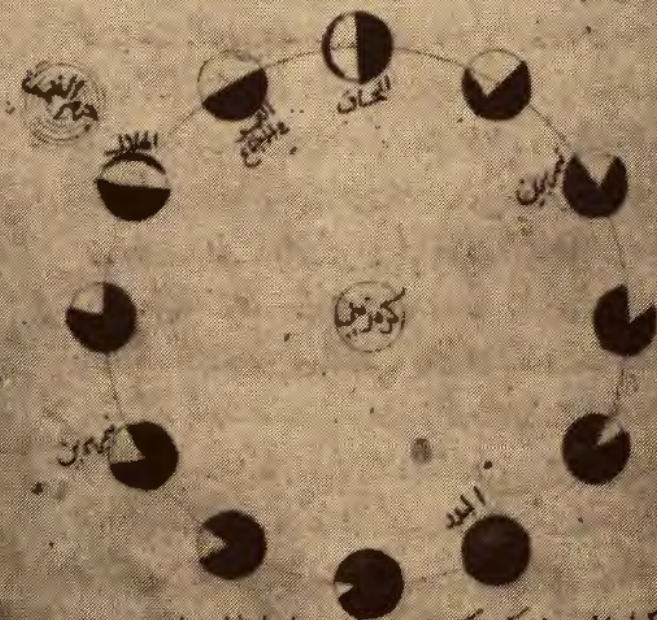
و هر تا گویند و آن عید عظیم است ایشان را در روز دم  
 نشین روزه دارند و این روزها کتوب خوانند و عاود  
 خوانند و جز این روز بر ایشان روزه فرضه نیست و هر که  
 درین روز روزه نگیرد بکشدش و مدت این روزه بیست و پنج  
 ساعت است که در روز نهم پیش از فرو شدن آفتاب آغاز  
 کنند و در روز دهم پس از فرو شدن آفتاب یکساعت بکتابد  
 و این روز نشاید که یکشنبه و سه شنبه بود و اذین و عید  
 الملکه نیست و بخمرون بود از ماه ککسیلو شیخ  
 یک چراغ بر در خانه بنهند و شب دوم در چراغ  
 و شب سیم سه تا شب هشتم تا هشت چراغ بنهند و دیگر چه ها  
 و روزها و روزه از ترسایان نقل ترسایان و جهودان  
 بسیارست تاریخ الاجتماع و الاستقبال و جان نیست  
 در تمامی شناختن تواریخ خاصه تاریخ هلالی از دانستن  
 احوال قمر و مختلف شدن اشکال او بسبب فریب  
 و بعد از آن آفتاب بدان کجور ایام ماه با حرا اید و قمر

۱۸۲

در حقایق آرزو او را نیند سب نادیدن او است که هر ماه گویند  
و در فصل جوهرش روشن نیست چنانکه که اکبر دیگر و لیکن جوهر او  
صفتست همچون آینه بر جوهری که برین صفت بود هر چه  
در برابر وی افتد از احکایت کند بر جوهر منقذ  
گوه است و آفتاب گره و همیشه بک نیمه از جوهر ماه  
مقابل جوهر آفتاب بود بر اگر در میان مجامع بود که  
نور آفتاب را از ماه باز دارد یک نیمه ماه همیشه روشن  
بود و از انصاف المشرق خوانند و روشنائی آفتاب را شعاع  
المشرق اند و فرق میان هر دو است که روشنائی آفتاب  
اصلیت و روشنائی ماه عارضی و احکایت شعاع  
آفتاب بر جوهر با آفتاب نزدیک شود و آنرا اجتماع  
گویند آن نیمه که از ماه روشت سوی جوهر آفتاب بود و ما  
اندرین جوهره تاریک نیسیم و چون از آفتاب دور شود  
تا مجاز از زمین میگذرد از آن نیمه که از ماه روشت  
یک طرف میمانیم و چون از مقدار که دیده شود و آن را

۱۸۷

و چون در شای در طرف مغرب بود از ماه و هر روزی  
 شد میان ماه و اقباب زیادت می شود تا آنکه ماه



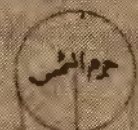
که از ماه چهار یکی بگذرد و بعد میان ایشان بود درجه  
 که در آنکه یک نیمی از ماه روشن بتواند بیند و یک نیمی تاریک

۱۸۴

دان وقت دایمه برین خواهند و هر چند ماه از اقباب بود  
 نرمی شود نوروی زیادتی شود تا آنگاه که میان ایشان  
 صد و هشتاد درجه شود آنگاه ماه بدر گردد و آنرا  
 اقلا خوانند و استقبال خوانند آنگاه آن جمله که از  
 ماه روشن بود سوی اقباب ما بنیم محکم آنکه میان ایشان  
 با ششم بر ازان جور بود میان ایشان کمتر شدن گوید  
 و ماه با اقباب نزدیکتر آمدن بگیرد بود و آن نقصان کردن  
 گیرد تا آنگاه که بنیم برین بار رسد و پس از آن در زمان  
 اقد و با اجتماع باز شود پس اگر با اقباب رسد و ماه  
 صبیح عرض شود همین بار اسر خوشتر بود با یاد نیت پس زمین  
 و ماه و اقباب هر سه بزرگ خط افتند و ماه حجاب کرده  
 میان زمین و میان بود اقباب بر اقباب را بنهند و آن  
 کسوف غمناک شد و آن سیاهی که پیش و در اقباب دیده شود  
 حور قریب باشد و هر چند گفتیم حور ماه خرد تر از حور اقباب  
 است و لیکن هیچ بجز نزدیک تر باشد اگر چه خرد

۱۸۵

اشک غلاب کند چینی را که دور تر بود و اگر چه از چین  
بزرگ تر بود بر اکثر این اجتماع برون باشند کسوف  
بینند و اگر شب باشد نه بینند و روا باشد یک یک طرف



عبارت بعد بود و کسوف بینند  
و در یک طرف شب بود و کسوف  
بینند و نیز روا بود که بر دو موضع بود  
و یکجا بینند و یکجا نبینند و روا  
بود که یکجا همه مشرق را منکسف بینند  
و نیز کسوف کلی همانند روا بود که  
جای دیگر مان کسوف را جزو ک  
چند و آن یکی اختلاف منظر ماه بود

و اختلاف منظر ماه در وقت کسوف است و جلد دقیقه پسین  
نمود و در وقت دیگر باشد که یک درجه و حمل در پنج دقیقه  
بود بر اکثر دایره ارتفاع و دایره بروج در وقت  
کسوف هر دو یکی باشند اختلاف منظر در طول اقل و پس



۱۸۶

و اگر دایره ارتفاع بر هر دو قطب منطقه البروج بگذرد  
 اختلاف منظر در عرض افتد و بس و اگر دایره ارتفاع چنین  
 بر بروج و دایره طایفه دیگر نهد اختلاف منظر مرکب افتد  
 از طول و عرض و ماه را اختلاف منظر بسبب است که نصف قطر  
 زمین را مقداری نمایند محسوس بر ماه را بر یک موضع از زمین محاذی  
 نقطه می بینند و بر یک نقطه از زمین محاذی نقطه کن دیگر بدان  
 که سطح آفتاب را بر او ازده اصبح کرده اند تا مقدار کسوف  
 بشناسند و کسوف چون اجناس کند از جانب مغرب یا آغاز  
 کند و چون کسان شدن کمیزد هم از جانب مغرب  
 کفایت شود و کسوف شمس را مکت نبود اعنی که چون تمام  
 گرفته شد بر کوفتگی بسیار مانند بله که زود بکشادن در آید  
 در آن کسوف که بنهند سه زمان است یکی زمان بود و الکسوف  
 و دوم زمان وسط الکسوف و این ساعت اجتماع بود و سوم یکی  
 زمان تمام الاختلا و از آن بعد کسوف تمام الاختلا  
 دو ساعت پیش بود و این ساعات باختلاف احوال بلدان

۱۳

۱۸۷

کرد و اگر ماه با حقیقت را بر باد نبیند و لیکن بین ارضان  
 نزدیک بود حکم همان بود تا اگر ماه از ارضان کنشته بود تا قرب  
 هزده درجه چون در اجتماع این کسوف ممکن بود و اگر بیست  
 نرسیده باشد و بعد میان ایشان هزده درجه بود کسوف هم ممکن  
 بود مگر ممکن بود که در ماه یکبار در اجتماع کسوف اقبال افتد  
 و یکبار در اجتماع خسوف مگر در این حال در بلاد شمالی بود تا حدود  
 افلاک و ذاب و میان دو کسوف مثنی ممکن بود که بیج ماه پیش باشد  
 و در این حال در خسوف نیز بود هر دو مثل این مدت اقسا  
 دو کسوف اقبال در مدت هفت ماه بتواند بود و در جمله  
 مدت میان دو کسوف بر حسب سیر اوسط شش ماه است و این  
 دیگر احوال نادر بود و مانند این اشکال دیگر هست که کسوف  
 مثنی جزوی بود در اجتماع و خسوف مثنی استعجالی بود  
 استعجالی که بر عطف او بود و بر عکس این نیز بود و لیکن  
 هم نادر بود و سبب گرفتار ماه است که مکن ماه مقابل  
 اقبال رسد و بعد میان ایشان جدا و هشتاد درجه شود

۱۸۸

اگر در آن وقت ماه را میل نبود اعیان باران بود یا باد نیش  
 انگله زمین و آفتاب و ماه هر سه بر یک خط مستقیم باشند  
 و زمین در میان هر دو است آنک از زمین جوهریت کثیف و نا  
 ریک از وی همیشه سایه می افتاده باشد در خلاف جهت  
 آفتاب و بدان که آفتاب اگر در زمین خرد ترستی سایه زمین  
 هر چند دور تر شود کم بزرگتر یا غدی آنک ماه  
 ماه را درها استقبالی جنوبی کلی یا غدی و تکلیف  
 عظیم اقدسی و اگر آفتاب همچو زمینست همیشه سایه  
 زمین در سمتی ریک خالصی و بدو ریک و نزدیک ماه  
 باریکتر و ستر تر نکرددی و ماه را همان جنوب که کنیم لازم آید  
 و همچنین اگر ماه از زمین بزرگ ترستی هرگز او را در سایه زمین  
 هر چند دور تر شود باریک تر شود بلکه غنی شود و غایت  
 سترت سایه زمین اینجا بود که زمین بر فاعده او  
 بر مقدار قطر زمین بود و هر چند دور تر می شود باریکتر  
 می شود و چون از فلک قمر و عطارد بگذرد بین آنان

۱۸۹

که بفلک زهره نرسد نیست گردد و باطل شود و غایت  
 امتداد طلوع زمین که اثر محمود طلوع خوانند که بود وقت  
 و هم مثل بار چند قطره زمین بر زمین و هر دو  
 نیدر یک خط افتند و زمین در میان بود باز از آن بود افکار  
 از راه سراسر ماه را هیچ عرض نبود همه حور ماه سیاه  
 بیند و اگر عرض از آن باز مقدار که عرض از آن روشن  
 مانند باقی که در سایه زمین افتد سیاه نماید سراسر  
 از حال بروز افتد هیچ کس نیست زیرا که در زمین  
 بود و اگر شب افتد آنجا که شب بود بیند اگر صلی بود  
 همه جا کلن نیست و اگر جزوی بود همه خا و جزوی نیست  
 و چون خورشید افکار کند از جانب مشرق افکار کند و هر از جانب  
 مشرق که نماند شود سراسر ماه را در وقت حضور هیچ عرض  
 نبود خورشید کلن بود و عظیم بود و اگر عرض بود و اگر نصف  
 قدر سایه زمین بود چون نصف قطر قران وی کم کرده باشی  
 از کسوت هر کلن بود و او را مکت بود و کلن بود در اول

۲۴۰

باشد و چون عرض قدر همجدا نصف قطر ظل بود چون نصف  
 قطر قدر کرده باشی از جنون هر کجی بود و لکن مکت  
 نداند و چون عرض بیش از نصف قطر ظل باشد چون نصف  
 قطر قدر کرده باشی بعضی از قدر مختلف گردد و چون  
 عرض چند نصف قطر ظل باشد قطره قدر دو جمله  
 کرده باشد البته جنون باشد و چون جنون را  
 مکت نبود او را سه زمان بعین نباشد ساعات بد و الخوف  
 و ساعات وسط الخوف و این ساعات استقبال بود و ساعات  
 نماز الاجتلا و چون جنون را مکت بود اوقات جنون  
 پنج کرد و ساعات بد و جنون و ساعات بد و مکت و ساعات  
 وسط جنون و ساعات بد و المکت و این ساعات وسط مکت بود  
 چهار ساعات امر المکت و ابتدا الاجتلا بجز ساعات  
 نماز الاجتلا و از ابتداء مکت تا انتهای مکت و بد  
 الاجتلا ساعات سفزه بود و از ابتدا الخوف  
 تا نماز الاجتلا ساعات جنون گویند و بیشتر از ساعات

۱۹۱

# جرم الشمس

خسوف چهار ساعت بود  
 و در آن کمر یکی از خسوف کسوف  
 اصحاب احکام رنگها پیدا کرده اند  
 که با سیاه گویند و یکمدا سبز گویند  
 و یکی با زرد گویند و یکی با سفید  
 گویند و یکی با بنفشه و بر این احکام  
 فایده اند و بدان که شعاعها در وقت  
 کسوف نفس بر مثال شعاعها استخوان  
 نماید بیسبیل رخنه که در  
 شعاع اقطاب افتاده باشد و جرم  
 مضمی از تدویر در حد شکل  
 هلالی آمده پس شعاعها از آنها  
 سایه ادا شده پس هر برین  
 مثال نمایند و جز کسوف نیز دانند  
 آمد بر آن که کواکب دیگر نیز زواید

کسوف



کواکب  
 کواکب  
 کواکب

کواکب  
 کواکب  
 کواکب  
 کواکب

[۹۱]

يك ديگر را كسف كند چون بر محاذات نقطه مركز زمین  
 افتند و يكی فرو تر بود و يكی برتر و بسیار باشند که کوکب  
 سیاره خامه ماه کوکب ثابته را كسف کند اما بسبب سایه زمین  
 هیچ کوکب را كسف نیفتد از نظر آنکه نه سایه در زمین  
 با ایشان رسد و نه نور ایشان عیان نمی و حکایتی هست  
 چنانکه نور ماه بلکه نود همه کوکب اصلیت و متاخران  
 اند و بی هلال هر کوهی سخن گفته اند اما حیرتی که  
 آن بر بعضی هندسه بنا نباشد بلکه هوای او نفع را و ضرر  
 سال را و اعراضش گیرند که از او در وی اثر باشند در  
 وی حکم کلی کردن بسندیده ندارند و از بسبب که بطور  
 و منفردان در بیابان قلیل و کثیر سخن گفته اند و لیکن اسنان  
 دان متاخر را حکم فرمان شرع واجب آمد معلوم گردانیدن  
 حال ماه در وقت رویت که اگر از حد و استقصا جدا  
 نباشد او در آنکه پیش از آن ممکن نگردد و همچنین اندر رویت کوکب  
 دیگر که از شعاع افتاب بیرون آیند استوار بود حکم کلی

۱۹۴

کردن زیرا که عرض کواکب را در آن اثر است و ازین  
 تکذمه چون نور آفتاب بیرون بیرون باشد که بدو  
 روز او را بتوان دیدن و وقت باشد که تا هفت روز بتوان  
 دیدن و از جهت عرض او افتد شمال و جنوب و نیز وقت  
 باشد که محضی باشد و او را بر افق بتوان دیدن و محضی شدن  
 نور او را ظلمت نماید کردن و در جمله موت طلوع ثابت  
 که در قضا اول باشد در ارضه درجه است و آنکه در قدر  
 ثانی باشد یا نزد درجه و کم ازین نگاه نوشته اند  
 و بدانست که مضاف تا رتخی دیگر دارند بر حسب کواکب  
 و اجتماع ایشان و از او در قرانات خوانند و بنای  
 این حساب بر واسطه کواکب باشد و واسطه کواکب مختلفست  
 بحسب وجدان هر ستارگی یک رصد کرده است و میان ایشان  
 خلافت بسیار است اما بر حسب قانون کلی و مذکور  
 تفصیلی داده آید تا کتابت اقصی مانع اما قرانهاست  
 بر آن یک هر دو کوکبی که در طول بر این سوزند از آنرا هم



۱۹۴

قرآن افتد و اصلها حکام و امانات همه کو اکب نگاه دارند  
 اما صیغان از هر تاریخ را حجاب کونه قرآن نماید کنند از این جمله  
 سه است که این علویین حاصل این و یکی از همه کو اکب اما  
 ان سه قرانات که از علویین حاصل این یکی را اصغر گویند  
 و دیگر را اوسطا و سه دیگر را اعظم و قرآن اصغر آن بود  
 که علویین هر سبب سال در یک برج قرآن کنند و چون سبب سال  
 دیگر بگذرد در نیم آن برج قرآن کنند و قرآن ایشان از غلظت  
 آن برج بیرون نشود تا آنکه که دوازده قرآن کنند در یک  
 مسئله و این در مدت دو بیت و هفت سال بود و باشد که یک  
 قرآن دیگر کنند تا عدد قرانات سیزده شود و آن قرآن را  
 قرآن درین گویند آنکه آن مدت دو بیت و شش سال  
 بود و گفته اند که اگر در برج اول آن از مسئله تا قرآن کنند  
 اگر خود قرآن که آنجا و چهار دقیقه بود سیزده قرآن کنند  
 در آن مسئله و اگر آنجا و شش دقیقه بود دسی و هفتاد و سه  
 حد مسئله دوازده قرآن بشمار کنند و باشد که در یک سال

۱۹۵

قرآن سه بار هم بار رسند دو بار در استقامت و یکبار در  
 جهت و چون فرامات یک مثله نما و شد آنکه مثله و دیگر  
 شوند و در برج قرآن که در هلوک برج قرآن اول بود در مثله  
 همان که اگر قرآن در اول مثله اش بود باشد در برج حل و دوم  
 در فقر و سیم در اسد و همچنین تا دوازده قرآن در اسد کنند و چون  
 قرآن تمام شد مثله خاک خواهد شدن اینها خوب قرآن اوسط کویا  
 و انقال نما اوسط خواهد و خوبان سال را خوب هم اوسط خواهد  
 هر چون قرآن در مثله خاک خواهند کرد اول قرآن در برج  
 نور کنند تا هر هلوک برج قرآن است در مثله اول آن  
 حمل بوده است و چون در بیت و حمل سال بگذرد و فرامات  
 مثله و خاک نما شود بعد بیت و حمل سال قرآن در برج  
 هوای افند و آن برج هوای است همچنین دوازده قرآن کنند و  
 چون مثله هوای هم از این تمام شود تا در برج میزان کرده باشد و مثله  
 این خوب خواهد کرد اول قرآن در برج سرطان کنند حمل قرآن  
 حمل و هفت قرآن بود در مدت هفت و شش سال و باشد

۱۹۷

که منصفه و نود سال برسد انگاه دیگر بار قرآن نماند  
 استی میگذشت و از قرآن اعظم خوانند و قرآن چهارم  
 افت که در وقت قرآن این دو کوب علوی کواکب دیگر با ایشان  
 در نقطه قرآن جمله شوند چنانکه بوقت طوفان بوح میامیزد  
 علیه السلام که کوب بر حه قرآن علویین نزد یکدیگر بوده اند  
 و لیکن در یکدیگر دقته نبوده اند و نه نیز در یکدیگر بروج بلکه بعضی  
 در اخوت بوده اند و بعضی در اول محل و در قرائات دیگر  
 تا مستغنی کیست و مستغنی آن کوب بود که با وج خویش نیز دیگر  
 بود بوقت قرآن آنکه آن کوب را کوبند بر فلان کوب  
 بگذشت و نیز اصحاب احکام قرآن خبیر را بیکدیگر نگاه دارند  
 و این در مدت دور مرغ بود تا در هر دوری یکبار بر خط  
 باز رسد و آن قرآن را بیشتر نگاه دارند که در سلطان بود  
 یا در عترب و هر یک از این دو قرائات در مدت  
 سن سال بود اما در وقت بوان که قدمیا  
 چنین گفته اند که جمله کواکب سیاره در وقت از زمین

۱۹۷

عالم دنیا اول دفعه حمل و زده اند و از اینجا سیرها مختلف بود  
 یکی حرکتی دیگر کوه کرده اند پس چون با حرکت  
 جمله شوند عالم خراب شود و این که گذشته باشد عمر جهان  
 بود و هندوان که بنام مدت یک روز است و دزدی حرکت و خود  
 و بر این مدت یک شب باشد و در وقت سکون باشد  
 و فساد و طریق فساد و شناختن احوال آن بوده است  
 که ایا در دور کوکبی یا بکیزند سیر وسط او و در ایا  
 دور کوکبی دیگر اوسط سیر صرب کنند از اینجا مدت مان  
 قران هر دو کوکب معلوم شود پس چون این ایا را در ایا  
 دور کوکبی دیگر صرب کنند ایا قران هر سه کوکب معلوم شود  
 با این جدا ایا در چهاره و همچنین تا هر هفت کوکب پس از آنها  
 این جمع شود از ایا و العالم خوانند و اندرین ایا عالم  
 میان صفت مان خلافاست سبب آنکه مسیر کوکب نزدیک  
 هر قوس مختلفت و نیز هندوان احوال و جوزهرات کوکب  
 و احکام مختلفت دارند چنانکه حرکات کوکب است و در اول

۱۹۸

که هم اموات و حوروات الکاکی بکجا، حمله شوند گویند  
 ابتدای این من فلک برین شکل بوده است و نزدیک دریا بایک  
 این بودایت اما ایام عالم نزدیک صاحب کتاب الوف سیدوس  
 هزار ساله منسب است و از ابتدای عالم تا روز اذنه  
 که تا دغ طرفان بوده است صد و هشتاد هزار سال  
 گذشته و بر آن طرفان نوح تا روز سه شنبه اول روز  
 از ملک ملک بر دگر درین شهر یاد سه هزار و هفتصد و بیست  
 و سه ساله هشتاد و هشتاد و هشتاد گذشته است و هزار سال  
 خواهد نام شده است چون آن تاریخ بر دگر در دویست  
 و شصت و شش ساله سید و جعل روز یکشنبه آن وقت  
 که آفتاب شعله حمل بود و وادوار چهار کوه است و  
 دور اعظم و درین دور هر هزار سالی یک درجه  
 و یک برج بر آنند شش درجه را شش شصت عظمی خوانند و خوانند  
 از درجه مویران شصت بود و خدا او بعد از درجه نهم اول بود و آنها  
 بر وجه استی الالف خوانند و خدا او بعد از نوح را شش یک درجه درجه

۱۹۹

عطی که کند و خداوند جدا و شریک فاسم اول بود و آن هر سال از برج و  
 آن درجه با خوانند چنانکه هزار اولان سالها عالم برنج حکم  
 و درجه اولان چنان خوانند در دوم و در دور اکبر  
 و آن در هر صد سال یک درجه و یک برج براند و پس  
 درجه را استخوان درجه کبری خوانند و خداوند از او مثل مدبران  
 مد سال بود و خداوند در شایانها اول خوانند و آنها برنج را  
 مستطاب المایین خوانند و خداوند در شریک مد برنج و درجه شصت  
 کبری بود و خداوند در شریک فاسم اول بود و آن صد سال  
 با نبرج و آن درجه با خوانند و در ایام عالم ابتدا اصله اول  
 درجه حمل بود و سد بگرد دور اوسط است و در هر دور  
 هر ده سال یک درجه و یک برج براند و پس درجه و سال  
 درجه شصت وسط خوانند و خداوند در شریک مد برنج ده سال  
 بود و خداوند در شریک فاسم اول این فاسم که کند و آنها برنج  
 با برج منقش باله شرک خوانند و خداوند او شریک خداوند  
 برنج و درجه شصت وسط بود و خداوند او شریک فاسم

۲۰۰

اول بود و آن سال را سال برح و آن درجه خوانند و اول  
 درجه حمل آغاز کنند و چهارم دور را صغریست و درین  
 دور هر سالی یک درجه و یک بروج نماند و شش درجه را آنها اند  
 قسمت صغری خوانند و خداوند بروج مدبران سال بود و خداوند  
 حشر نام اول بود و آنها بروج ذابرج منتهی الاحاد خوانند  
 و خداوند شش یک خداوند بروج درجه هفت صغری بود خدا  
 و نه حشر یک نام اول بود و آن سال را بان بروج و درجه  
 یاد خوانند و در آثار عالم اغان با اول درجه حمل و بروج حمل  
 کنند ان همه قسمتها بر توانی بود و هر چند این فصل نقلی  
 با حکم دارد و لیکن بر سبیل احتیاط طرفی یاد کردیم  
 تا معلوم باشد که در شناختن گیهان و نهادن این پیشه در  
 پیش ازین سخن نتوان گفتن و ما بر این در احکام سخن خواهیم  
 گفتن این ستاره و آن قسم را اختر شناختن خوانند و حشر  
 سخن درین بروج با اینجا رسید و آن جمله علمه هبیت آسان  
 در زمین و که در آن لکل چیز میاکنند نامند الا این بوی حاجت

باید با ثبات دشواری بود در یافتن آن با نیز حکم سهو  
 و غفلت بر ما باشد با شد برین موضع قطع کرد بجهت و مرکه  
 این کلمه فرو نگرد باید که حکم فصل را معذور دارد  
 و نیز خوردن مشغول کرد نه بعب خوردن که چون درین  
 معتدل جمع چنین سخن گفته شده باشد اگر در یک طرف  
 آهوی افاده باشند هم مواظب کنیز و تجاوز از الله سخن

کن و سماع هذا المصنفه فعلها الحمد لله من جملة

- ۲ وصلی الله علی محمد و آله
- ۲ فرغ من کتبه يوم الثلث الحادي
- ۲ والعشرون من رمضان سنة
- ۲ وثمانین و حشر طبع محمد در

خطه ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الکاتب

سجده و صلوات

مرد که در دو مایه بجهت کم است  
 و کرمه از حد نشاطی دارد

عاشق  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

۱۸۹۹



سلطان عالم خواجه شاه گوید

مشوقه کماله شرح حدیث بید

این چیز دکن و هر ممالک جان

از کور شرح : روانه در بند

اوسینت بنام در سحر معک سید

و کماله عباد الله اعلم و اول الله بعباد و ثلث و عشرت

فاحمد عثمان و لرین و اربع عن الله

عاشق شریقی و سیدان عشر و ستمای اعلم

هدایات الکنارت و طوالت

بیت یا سیدی